



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر نشریات و فناوری آموزشی

رشد آموزش

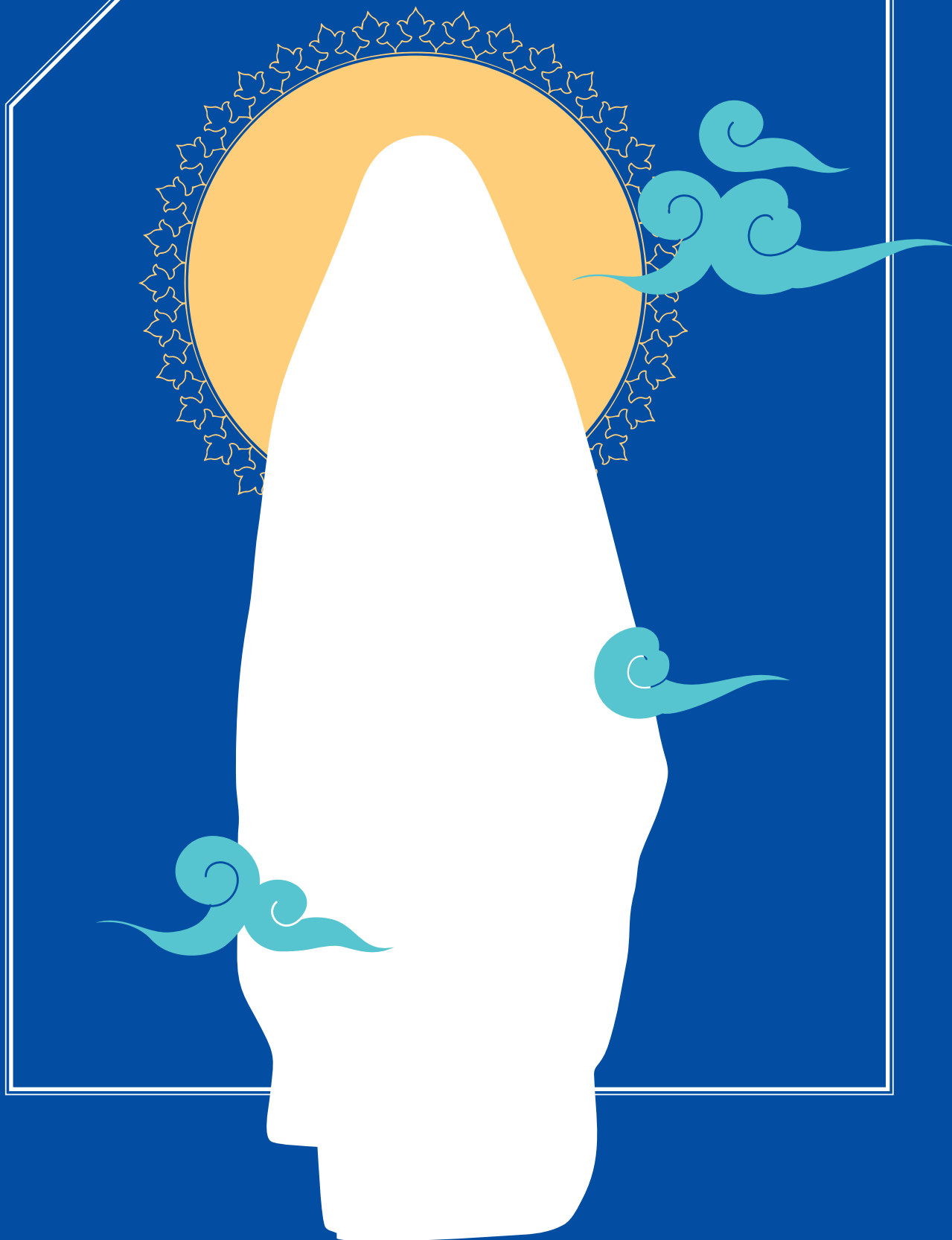
محتوا ۱۳۲

فصلنامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی | برای معلمان، دانشجو - معلمان
و کارشناسان وزارت آموزش و پرورش | دوره سی و پنجم | شماره ۴
تابستان ۱۴۰۲ | ۴۸ صفحه | پیامک: ۳۰۰۰۸۹۹۵
www.roshdmag.ir



- طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن
- مسیر پاسخ‌گویی به پرسش‌های اعتقادی دانش‌آموزان
- حضرت فاطمه زهرا (س) برترین الگوی زن مسلمان
- جایگاه انسان در عهد مدرن

حجاب مایه آرامش است.





اللهم صل على محمد وآل محمد وعجل فرجهم

رشد آموزش

مجله رشد آموزش

فصلنامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی برای معلمان،
دانشجو، معلمان و کارشناسان وزارت آموزش و پرورش
دوره سی و پنجم / شماره ۴ / تابستان ۱۴۰۲



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

مدیر مسئول:

محمد صالح مذنبی

سر دبیر: محمد مهدی اعتصامی

هیئت تحریریه:

محمد مهدی اعتصامی،

یونس باقری، یاسین شکرانی،

مهدی مروجی، رضا ملایی،

حسین علی محمدی، فخری ملکی

مدیر داخلی: یونس باقری

طراح گرافیک: سعید سلیمی

ویراستار: جعفر ربانی

www.roshdmag.ir

نشانی مجله: تهران، ایران شهر شمالی، پلاک ۲۷۰

تلفن دفتر مجله: ۰۲۱-۸۸۸۶۷۳۱۳

نمایر مجله: ۰۲۱-۸۸۴۹۰۳۱۶

صندوق پستی: ۱۵۸۷۵-۶۵۸۵

صندوق پستی امور مشترکین: ۱۵۸۷۵/۳۳۳۱

تلفن امور مشترکین: ۰۲۱-۸۸۸۶۷۳۰۸

پیامک: ۳۰۰۰۸۹۹۵



با بوی این رمزینه ما
را از نظرات ارزشمند
خود بهره‌مند سازید.



رمزینه اشتراک
مجلات رشد

سرمقاله/ چالش‌های پیش روی دانش‌آموزان و شیوه مواجهه ما با آن‌ها/ ۲

طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن/ نویدها/ حضرت آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای/ ۴

مسیر پاسخ‌گویی به پرسش‌های اعتقادی دانش‌آموزان/ حجت‌الاسلام والمسلمین محسن عباسی ولد/ ۸

حضرت فاطمه زهرا (س) برترین الگوی زن مسلمان/ معصومه رمزی مختاری، رضا حیدری فرد، الهام کربلایی/ ۱۲

جایگاه انسان در عصر جدید/ دکتر فخری ملکی/ ۱۸

آیا رسول خدا (ص) و ائمه معصوم (ع) در رحلت عزیزان خود گریه و عزاداری می‌کردند؟/ ۲۶

استعاذه پیامبران و اولیای الهی در قرآن کریم/ الهه سلیمانیه نائینی/ ۲۸

آیات الهی و نقش آن‌ها در هدایت و اتمام حجت/ دکتر فضل‌الله خالقیان/ ۳۲

بررسی فلسفه ایمان در مدل تکاملی جیمز فولر/ حمیده زارعی/ ۳۶

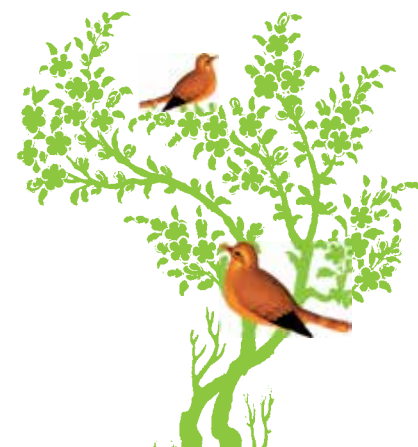
چرا برخی از دانش‌آموزان به درس فلسفه و منطق علاقه نشان نمی‌دهند؟/ فرهاد رنجبر/ ۴۰

تحلیل محتوای درس چهارم کتاب فلسفه پایه یازدهم؛ فلسفه و زندگی/ دکتر محمد مهدی اعتصامی/ ۴۲

قابل توجه نویسندگان و پژوهشگران:

مجله رشد آموزش معارف اسلامی، نوشته‌ها و گزارش تحقیقات پژوهشگران و متخصصان تعلیم و تربیت به‌ویژه معلمان دوره‌های مختلف را در صورتی که در نشریات عمومی درج نشده و مرتبط با موضوع مجله باشد، می‌پذیرد. لازم است در مطالب ارسالی، موارد زیر رعایت شود:

چکیده‌ای از کل محتوا، حداکثر در ۲۵۰ کلمه، همراه مطلب ارسال شود. پی‌نوشت‌ها و منابع کامل باشد و شامل نام اثر، نام نویسنده، نام مترجم، محل نشر، ناشر، سال انتشار و شماره صفحه مورد استفاده باشد. در متن‌های ارسالی تا حد امکان از معادل‌های فارسی واژه‌ها و اصطلاحات استفاده شود. اصل مقاله‌های ترجمه شده به پیوست آن ارسال شود. نثر مقاله روان و از نظر دستور زبان فارسی درست باشد و در انتخاب واژه‌های علمی و فنی دقت شود. شکل قرار گرفتن جدول‌ها، نمودارها و تصاویر، در حاشیه مطلب مشخص شود. مطالب یک خط در میان روی کاغذ نوشته و در صورت امکان حروف‌نگاری شود. مطالب مندرج در مجله، الزاماً مبنی نظر دفتر انتشارات و فناوری آموزشی نیست و مسئولیت پاسخ‌گویی به پرسش‌های خوانندگان با خود نویسنده یا مترجم است. مقاله‌های دریافتی در صورت پذیرش یا رد، بازگشت داده نمی‌شود. مجله در پذیرش، رد، ویرایش یا تلخیص مقاله‌های رسیده مجاز است.



چالش‌های پیش روی دانش‌آموزان و شیوه مواجهه ما با آنها

شاید موضوع و محتوای این سرمقاله بیشتر مربوط به همکاران خانم در مدارس دخترانه باشد و به‌ظاهر کمتر به همکاران مرد مربوط شود؛ اما اگر به عمق موضوع و محتوای آن نگاه کنیم، دانش‌آموزان پسر و معلمان آنها را نیز در بر خواهد گرفت.

موضوع یا بهتر بگوییم، مسئله ما، چالش‌های بزرگ و سخت پیش روی دختران دانش‌آموز و نوجوان کشورمان ایران است. از دو دهه پیش فعالیت‌ها و حرکت‌های گسترده‌ای برای حمله به هویت دینی و ملی دختران ما شکل گرفت و به تدریج پیش آمد تا اینکه در نیمه دوم سال ۱۴۰۱ به اوج خود رسید، به‌طوری که شما دبیران تفاوت‌های محسوسی را میان بسیاری از دانش‌آموزان سال ۱۴۰۰ با دانش‌آموزان سال ۱۴۰۱ مشاهده کردید. بنا بر گزارش‌ها و نقل‌های خود شما، رفتارهایی از برخی دانش‌آموزان دختر ما سر زد که تا قبل از آن قابل‌تصور و پیش‌بینی نبود، اما به وقوع پیوست و در فضای مجازی دست‌به‌دست شد.

نگران‌کننده‌ترین مسئله‌ای که در این میان پدیدار شد، این بود که رفتار و موضع‌گیری منفی برخی از دانش‌آموزان نسبت به دین و احکام دینی به‌خصوص درباره زن و پوشش او حالتی آشکار و تهاجمی به خود گرفت و به‌صورتی کاملاً علنی در محیط مدرسه و رسانه‌های مجازی و شبکه‌ها و گروه‌های اجتماعی بروز و ظهور یافت. این رفتارهای نامتعارف و تند که از برخی از این دختران سر زد نشان داد که تأثیرپذیری این گروه از دانش‌آموزان از فضای مجازی و رسانه‌های مخالف فرهنگ دینی و ملی ما بالاست و این تأثیرپذیری می‌تواند در شرایط پیچیده و حمله همه‌جانبه رسانه‌های دشمنان دین و فرهنگ، کار را بر ما مشکل کند و برخی از دختران ما را گرفتار تحلیل‌های غلط و رفتارهای ناپسند سازد. بسیاری از این رفتارهای ناپسند هم‌اکنون در خاطره شما زنده است و نیازی به تکرار و بازگو کردن آنها نیست. برخی از آنها را هم اکنون هم مشاهده می‌کنید و ما نمی‌خواهیم به ذکر آنها در اینجا بپردازیم. اما اگر بخواهیم علل بروز این رفتارها را بیابیم و مقصر را شناسایی کنیم، روشن و واضح است که این دختران و این دانش‌آموزان کمتر از همه مقصردند، و شاید اصلاً مقصر نباشند. به همین جهت معلمان و نیز آن دسته از دانش‌آموزان که گرفتار این قبیل ناهنجاری‌ها نشده‌اند، این دسته از دانش‌آموزان را فرزندان و خواهران خود می‌دانند که باید برای رساندن آنها به حقیقت، یاریشان کنند و با دلسوزی تمام، همان‌طور که برای فرزند و خواهر خود دل می‌سوزانند، مشکلات را تحمل کنند و پذیرای سختی‌های این راه باشند.

در این شرایط که حقانیت اسلام و احکام دین درباره زن و پوشش زن برای برخی از دانش‌آموزان ما مخدوش گردیده و آنها را به دودلی و شک و در مواردی به انکار کشانده است، عمل، منش و روش ما برای بازگرداندن آنها به دامن دین و رفتار دینی، نقش اساسی و محوری دارد. اهم این منش‌ها و روش‌ها عبارت است از:

۱. قاطعیت و عدم تردید در عقیده؛ دانش‌آموز مسئله‌دار ما باید احساس کند که ما به آنچه معتقدیم، شک و تردید نداریم و از این اعتقاد خود بدون دودلی دفاع می‌کنیم و در شرایط سخت، آن را از دست نمی‌دهیم. اگر ما در افکار و عقاید خود ثابت‌قدم و قاطع نباشیم، نه‌تنها نمی‌توانیم بر دیگران تأثیر مثبت بگذاریم، بلکه آنها را نسبت به آنچه معتقدیم، دورتر می‌کنیم. زیرا آنها با خود می‌گویند اگر نظرات این شخص درست می‌بود، ابتدا بر خودش تأثیر می‌گذاشت و خودش آن را قاطعانه می‌پذیرفت.

۲. پیروی از منطق و استدلال؛ دانش‌آموز ما باید احساس کند که دفاع قاطعانه ما از معارف و احکام دین، براساس یک تعصب کورکورانه و عادت موروثی نیست. بلکه براساس تفکر و خرد و تشخیص عقلانی و درست

در این شرایط که حقانیت اسلام و احکام دین درباره زن و پوشش زن برای برخی از دانش‌آموزان ما مخدوش گردیده و آنها را به دودلی و شک و در مواردی به انکار کشانده است، عمل، منش و روش ما برای بازگرداندن آنها به دامن دین و رفتار دینی، نقش اساسی و محوری دارد

است. این دفاع منطقی و درست، وقتی با ایستادگی و قاطعیت همراه شود، حقانیت ما را بیشتر آشکار می‌کند. اما اگر بخواهیم با سستی و بدون منطق و با دودلی از عقاید خودمان دفاع کنیم و به تعبیر قرآن کریم «مذبذبین بین ذلک، لا الی هؤلاء و لا الی هؤلاء» نساء/۱۴۳ باشیم، نزد دانش‌آموزان خود، انسان ضعیفی جلوه خواهیم کرد که از اعتماد به نفس کافی برخوردار نیستیم. یعنی اصل شخصیت ما برای دانش‌آموزان منفی و دوست‌داشتنی جلوه خواهد کرد.

دانش‌آموز و یا هر مخاطب دیگر اگر احساس کند که مثلاً یک مُبلّغ حجاب، در مورد خوبی حجاب قاطع است و این قطعیت را با فکر و تأمل به دست آورده و در هر محفلی و مجلسی و در هر محیطی، چه مذهبی و چه غیرمذهبی، با اعتماد به نفس از پوشش خود دست بر نمی‌دارد، آن دانش‌آموز و آن مخاطب تحت تأثیر شخصیت و منش این مبلغ قرار می‌گیرد و خود را به او نزدیک می‌یابد.

۳. همدلی و همراهی با دانش‌آموزان مسئله‌دار؛ گفتیم که برخی از دانش‌آموزان دختر و پسر ما که تعدادشان کم هم نیست، نسبت به احکام اسلام درباره زن و پوشش او به مرحله انکار رسیده‌اند و این انکار و بی‌توجهی را در محیط آموزشی ابراز کرده و می‌کنند. به طور قطع می‌توان گفت که این افکار و این موضع‌گیری منفی، در اغلب موارد، ریشه فکری ندارد و مبتنی بر استدلال و تحقیق نیست. بلکه نتیجه هجوم عظیم رسانه‌ای، دنباله‌روی از چهره‌ها، دنباله‌روی از همسالان و به خصوص خودکم‌بینی هویتی و فرهنگی است، که البته همه این موارد در بستری از نارضایتی‌های اجتماعی و ناکارآمدی بخش‌هایی از نظام، زمینه بروز و ظهور می‌یابند و مخاطبان را به دنبال خود می‌کشانند.

از آنجا که رفتار این قبیل دانش‌آموزان، نتیجه عوامل فوق و وضع موجود جامعه است، باید حداکثر تلاش را برای هدایت آن‌ها به کار برد و با آن‌ها همراه و هم‌دل شد تا آن دانش‌آموزان نزدیکی و انس و قرابت بیشتری میان خود و ما معلم دینی احساس کند و در درون خود کششی مجدد به سوی دین را بیابد. ارتباط کلامی صمیمانه و اظهار محبت بی‌شائبه به او دروازه ورود به این همدلی و همراهی است.

۴. مجهز بودن به اطلاعات ضروری؛ دانش‌آموزی که با کمترین اطلاعات از جامعه غربی و با دنباله‌روی از رسانه‌ها و چهره‌ها و دل‌زدگی از مشکلات فعلی جامعه، دل به غرب و سبک زندگی غربی سپرده و می‌پندارد که وضع زن در جامعه‌های غربی، همان وضع ایده‌آل و آرمانی است، باید از این پندار بیرون آید و از ورای رسانه‌ها و تبلیغ سنگین رسانه‌ای، به طور محسوس و ملموس، از واقعیت زندگی زن در غرب آگاه شود و درک درستی از جایگاه زن در تمدن جدید و دنیای فعلی به دست آورد. و این امر، نیازمند آن است که معلمان ما، مجهز به اطلاعات ضروری در این باره باشند تا بتوانند آن اطلاعات را در اختیار دانش‌آموزان خود بگذارند. خوشبختانه، تحقیقات و پژوهش‌هایی که توسط متفکران دلسوز غربی در این زمینه صورت گرفته، منبع بسیار خوبی است که می‌توان از آن‌ها بهره برد.

اگر معلمان عزیز، به خصوص با محوریت سرگروه‌ها و دبیرخانه و با تقسیم کار گروهی، مجموعه‌ای از اطلاعات را در این باره فراهم کنند و در سامانه‌ای در اختیار یکدیگر قرار دهند، می‌توانند در کمترین زمان به بیشترین اطلاعات برسند و آن را در یک بانک اطلاعات در سامانه‌های گروهی خود ذخیره نمایند و از آن بهره ببرند.

علاوه بر این، لازم است که دانش‌آموزان، از ورای تبلیغ رسانه‌ای سنگین علیه احکام اسلامی درباره زن، پیام‌های درست و تحلیل‌های روشن و شفاف و مؤثر نسبت به این احکام دریافت کنند و معلم ما باید مجهز به این پیام‌ها و تحلیل‌ها باشد. خوشبختانه در این مورد هم تألیفات و تحقیق‌های خوبی، هر چند ناقص، وجود دارد که شایسته است، یک کار گروهی، توسط خود همکاران گردآوری شده و مورد استفاده قرار بگیرد.

بالاخره، همت ما و تلاش و پشتکار مداوم ما و ابتکارات تعلیمی و تربیتی ما از عوامل بسیار مؤثر در هدایت فرزندان ما برای غلبه بر پندارهای ناصحیح و رسیدن به افکار و موضع‌گیری‌های صحیح می‌باشد.

در پایان این سرمقاله، ستایش و سپاس بیکران خود را تقدیم به خدای متعال می‌کنم که این توفیق را رفیق راه اینجانب کرد که سالیان متمادی در کسوت سردبیری مجله رشد معارف اسلامی در خدمت دبیران گرامی در سراسر کشور باشم و در یک فعالیت علمی و تربیتی با آنان همراه باشم. همچنین بر خود لازم می‌دانم که از عزیزان محقق و فرزانه‌ای که در این سال‌ها در مدیریت این مجله با بنده همکاری کرده‌اند، به خصوص از جناب آقای دکتر خالقیان و سرکار خانم فخر و جناب آقای یونس باقری تشکر و قدردانی کنم.

خوشبختانه، تحقیقات

و پژوهش‌هایی که
توسط متفکران دلسوز
غربی در این زمینه
صورت گرفته، منبع
بسیار خوبی است که
می‌توان از آن‌ها بهره

برد



برگرفته از کتاب طرح کلی اندیشه اسلامی
مقام معظم رهبری (مدظله العالی)

طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن نویدها

خدا، دل‌ها طمأنینه و ثبات می‌گیرد. یاد خدا این خاصیت عجیب را دارد و شما می‌بینید که طمأنینه و سکون و ثبات برای موفقیت یک انسان چقدر مؤثر است؛ و مؤمن این امتیاز را دارد، از این امکانِ عجیبِ روحی برخوردار است. دنباله‌اش «الذین آمنوا و عملوا الصالحات طوبی لهم و حسن مآب» آن کسانی که ایمان آوردند و کارهای نیکو کردند، «طوبی لهم و حسن مآب». (البته اینجا باز ترجمه‌ای که خود بنده در این ورقه آوردم، آن را اجازه بدهید که بخوانم) آنان که ایمان آوردند و عمل شایسته کردند- عمل شایسته، یعنی آن تعهدات لازم متناسب با ایمان را انجام دادند- فرخنده باد امروزشان و نیکو باد آینده‌شان. این یکی محصلی^۱ است که از «طوبی لهم و حسن مآب» بنده گرفتم. «طوبی لهم و حسن مآب» رعد/ ۲۹، ترجمه‌اش مختصری با این جمله‌ای که من نوشته‌ام تفاوت می‌کند، اما به طور خلاصه و محصل‌گیری این است: حالیشان خوب، فردایشان هم خوب. دنیایشان نیکو، آخرتشان هم نیکو. واقعش هم همین است. جامعه مؤمن، آن هم مؤمنی که به تعهدات ایمانی عمل می‌کند، دنیایش هم آباد است، آخرتش هم

الذین آمنوا و تطمئن قلوبهم بذكر الله الا بذكر الله
تطمئن القلوب (۲۸) الذین آمنوا و عملوا الصالحات
طوبی لهم و حسن مآب (۲۹)

سوره مبارکه رعد

«الذین آمنوا»، (ترجمه را اجازه دهید از روی همین نوشته بخوانم که باز فرصتی باشد شما تصحیح کنید) آنان که ایمان آوردند و دل‌هایشان با یاد خدا ثبات و اطمینان یافت- کلمه ثبات را عمداً اینجا آوردیم؛ یعنی آن حالت آرامش- به سوی خدا هدایت می‌شوند. این (به سوی خدا هدایت می‌شوند) را بنده در پرانتز نوشتم، چرا؟ چون همان‌طور که عرض کردم، آیه به قبل ارتباط دارد و در آیه قبل گفته شده که هدایت می‌شوند به سوی خدا، «و یهدی الیه من اناب الذین آمنوا» الی آخر آیه. بنابراین هدایت می‌شوندی که در پرانتز ما نوشتیم، «به سوی خدا هدایت می‌شوند» این ترجمه را، این با توجه و عنایت به آیه قبلی است، که هدایت شدن این گروه از آیه قبلی استفاده می‌شود.
«الا بذكر الله تطمئن القلوب» رعد/ ۲۸ همانا به وسیله ذکر

آباد، دنیایش هم بهشت است، آخرتش هم بهشت است. این یک آیه.

بعد یک شرح کوتاهی نوشتیم اینجا که دیگر نمی‌خواهم حالا همه‌اش را بخوانم. بحث محاجه^۲ ابراهیم(ع) است با قومش. ابراهیم خلیل‌الرحمان و منادی توحید در روزگاران قدیم و باستان، با مردم خود و قوم خود مجادله و محاجه می‌کرد. آن‌ها با او بحث می‌کردند و او با آن‌ها بحث می‌کرد و پاسخ به حرف‌های آن‌ها می‌داد. قرآن این محاجه را نقل می‌کند و یاد می‌کند. می‌فرماید که «وحاجه قومه»^۳ و قوم او- قوم ابراهیم- با او به مجادله پرداختند، با او بنا کردند بحث کردن. قرآن نمی‌گوید چه گفتند، چگونه با او بحث کردند، حرف آن‌ها چه بوده، اما از جوابی که ابراهیم به آن‌ها داده و قرآن نقل می‌کند، انسان حدس می‌زند که حرف آن‌ها چه بوده است. بنده اول جواب را می‌خوانم، بعد شما خودتان حدس بزنید که آن‌ها به ابراهیم چه می‌گفتند.

«قال اتحاجونی فی‌الله» انعام/۸۰، وقتی که آن‌ها بنا کردند با ابراهیم به محاجه و مجادله کردن، «قال» گفت، «اتحاجونی فی‌الله» آیا با من درباره خدا مجادله می‌کنید؟ «و قد هدان» و حال آنکه خدا مرا هدایت کرده است؛ یعنی من روشنم، در راه خودم تردیدی ندارم که شما بخواهید از آن تردید من استفاده کنید و با بحث و جدل مرا از راهم برگردانید. «و قد هدان» من هدایت شده‌ام، راه‌یافته‌ام، روشنم، می‌دانم چه می‌کنم، «و لا اخاف ما تشرکون به الا ان یشاء ربی شیئا» و از آنچه شما شریک خدا دانسته‌اید، هیچ بیمی ندارم، مگر آنکه خدا درباره من چیزی اراده کند؛ یعنی در حقیقت از خدا می‌ترسم. از حوادثی که خدا در سر راه من بگذارد و از آینده‌ای که خدا برای من در نظر بگیرد، من واهمه می‌کنم و بس، اما از آن‌هایی که شما شریک خدا دانسته‌اید، من واهمه‌ای ندارم. از اینجا مختصری معلوم می‌شود، بعد بیشتر معلوم می‌شود؛ از این جواب به دست می‌آید که آن‌ها به ابراهیم می‌گفته‌اند: ابراهیم! بت‌رس، از این شرکایی که ما برای خدا قرار دادیم، بت‌رس. این‌ها خشکت می‌کنند، این‌ها پدرت را در می‌آورند، دنیایت را سیاه می‌کنند، روزگارت را تلخ می‌کنند؛ لابد دیگر! ابراهیم در جواب می‌گوید: من از آن‌ها نمی‌ترسم، هیچ واهمه‌ای از آن‌ها ندارم. از دنباله آیه و سخن ابراهیم این مطلب روشن‌تر و آشکارتر می‌شود.

«وسع ربی کل شیء علما» پروردگارم به همه چیز دانشش گسترده است. «وسع» گسترده است، «ربی» پروردگار من، «کل شیء» به همه چیز، «علما» از حیث دانش. که جمله رسا و ساده فارسی آن همین می‌شود که ما اینجا نوشتیم، پروردگارم به همه چیز دانشش گسترده است. «افلا تتذکرون» با این حال آیا به خود نمی‌آیید؟ «تتذکرون» یعنی

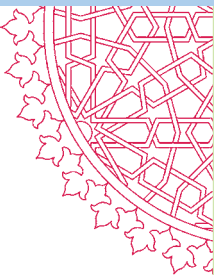
متوجه نمی‌شوید؟ ملتفت نمی‌شوید؟ حالت به خود آمدن، پیدا نمی‌کنید؟ به یاد نمی‌آیید؟ این‌ها همه به یک معناست؛ که بنابراین در ترجمه فارسی‌ای که بنده اینجا نوشتم، همین می‌شود که عرض کردم، «افلا تتذکرون» یعنی با این حال آیا به خود نمی‌آیید؟ خب، هنوز ادامه دارد سخن ابراهیم با قومش. این یک قسمتی‌اش بود. (امروز کار ما یک قدری به خاطر وضع پلی‌کپی این کاغذ مشکل شده. در عین حال هم مسئولیت داریم این را بخوانیم و صحیح بخوانیم، این هم ضمناً بخوانیم شما تصحیحش کنید، گاهی هم تطبیق کنیم با همدیگر، به هر حال.)

به دنبال این مطلب، ابراهیم می‌فرماید: «و کیف اخاف ما اشركتم»، (اینجا خیلی بد خورده در نسخه من، آقایان تصحیح کنید.) «و کیف اخاف ما اشركتم و لا تخافون انکم اشركتم بالله ما لم ينزل به علیکم سلطانا» انعام/ ۸۱. اینجا خوب روشن می‌شود که با ابراهیم چه بحث و مجادله‌ای داشتند. ابراهیم می‌گوید چطور؟ من بت‌رسم؟ شما باید بت‌رسید. من از آن کسانی که شما بی‌دلیل، شریک خدا و رقیب خدا در ملک و حکومت و فرماندهی و خلق و امر قرار دادید، بت‌رسم، در حالی که خدا مرا هدایت کرده، برایم مطلب روشن است؛ و شما از اینکه کسانی را بی‌دلیل، بی‌منطق، بی‌جهت، بدون اینکه هیچ موجب عقلایی وجود داشته باشد، شریک و رقیب و همگام پروردگار عالم قرار داده‌اید، نترسید؟ شما باید بت‌رسید، نه من. از اینجا معلوم می‌شود که آن‌ها در بحث با ابراهیم می‌گفتند: بت‌رس! بت‌رس! حالا از چه کسی بت‌رس؟ از چه بت‌رس؟ آیا از شرکای بی‌جان خدا یا از شرکای جاندار خدا یا از هر دو، این‌ها دیگر معلوم نیست. کدام شرکا را می‌گفتند باید از آن‌ها ترسید، این‌ها روشن نیست.

اجمالاً، برای خدای متعال انواع و اقسام شریک قرار دادند. گوساله‌پرست‌ها گوساله را، سنگ و چوب‌پرست‌ها سنگ و چوب را، فرعون و نمرودپرست‌ها فرعون و نمرود را. و درباره توحید که صحبت کردیم، معلوم می‌شود که آن گوساله و آن سنگ و آن فرعون و آن نمرود، همه آتش‌گیره‌های یک آتش‌اند، همه پلیدی‌های یک وادی‌اند، فرقی با هم ندارند. به هر صورت، این‌ها می‌گفتند از شرکای خدا باید ترسید. حالا شرکای خدا، آیا شرکای انس، شرکای جن، شرکای جاندار، شرکای بی‌جان و از این قبیل؛ این دیگر معلوم نیست.

«و کیف اخاف ما اشركتم» چگونه بت‌رسم از آنچه شما شریک خدا قرار داده‌اید، «ولا تخافون انکم اشركتم بالله» و نترسید شما از اینکه برای خدا شریک قرار داده‌اید؟ «ما لم ينزل به علیکم سلطانا» چیزی که بر آن هیچ حجت و دلیلی

من از آن کسانی که شما بی‌دلیل، شریک خدا و رقیب خدا در ملک و حکومت و فرماندهی و خلق و امر قرار دادید، بت‌رسم، در حالی که خدا مرا هدایت کرده، برایم مطلب روشن است؛ و شما از اینکه کسانی را بی‌دلیل، بی‌منطق، بی‌جهت، بدون اینکه هیچ موجب عقلایی وجود داشته باشد، شریک و رقیب و همگام پروردگار عالم قرار داده‌اید، نترسید؟



موردش را آورده‌ام از اول قرآن که دم دستم بوده از سوره بقره. ده مورد، پانزده مورد دیگرش را هم شما پیدا کنید. (برای سوره بقره است که البته آدرسش را اینجا نوشتیم، اما آدرسش سوره بقره آیه ۱۴۷ یا ۸، ببخشید ۱۴۳ یا ۴؛ چون این شماره‌های آیه در این قرآن خیلی ریز و بد نوشته شده است.)

آیه درباره قبله است. قبلاً تاریخچه قبله را در چند کلمه عرض کنم. وقتی که مسلمان‌ها در مکه بودند، رو به خانه کعبه نماز می‌خواندند. قبل از هجرت، برای نماز، برای عبادت، رو به خانه کعبه. وقتی آمدند به مدینه، اول ورود به مدینه، رو به بیت المقدس نماز می‌خواندند؛ به دستور پروردگار البته. همان کاری که یهودی‌ها هم می‌کردند. همان‌وقت یهود مدینه هم رو به بیت المقدس عبادت می‌کردند، مسلمین هم همین‌جور. چندی گذشت، آیه نازل شد: «فول وجهک شطر المسجد الحرام»^۲ برگرد طرف خانه خدا، طرف کعبه، مسجدالحرام، و باز مسلمان‌ها بنا کردند و به آن طرف نمازخواندند. ماجرای قبله در اوایل سوره بقره به تفصیل آمده، آیات متعددی، شاید هفت، هشت، ده آیه درباره قبله، در اوایل سوره بقره هست که بُعدهای مختلف این ماجرا را شرح می‌دهد، خودش مفصل است و فعلاً لزومی ندارد که بیان کنیم.

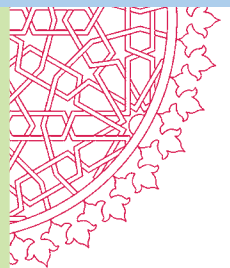
یکی از این آیات، این است؛ که به مؤمنین می‌گوید، به پیغمبر(ص) می‌گوید؛ که علت اینکه ما، وقتی شما از مکه آمده بودید، در اول ورود به مدینه، قبله شما را به طرف بیت المقدس قرار دادیم، این بود؛ خواستیم یک آزمایشی از شما به عمل بیاید. شما قبل از آنی که مسلمان بشوید، در مکه که بودید، پیش از مسلمان شدن حتی، برای خانه کعبه احترام قائل بودید. قداستی قائل بودید، بعد هم که مسلمان شدید، نماز شما به طرف خانه کعبه بود در مکه، حالا که آمده‌اید مدینه، ما خواستیم یکهو یک سنت آبا و اجدادی را موقتاً از شما بگیریم؛ ببینیم چقدر حاضرید برای خاطر خدا سنت‌ها را زیر پا بگذارید. خیلی مهم است، این خودش نکته‌ای است. ارتباط به بحث ما ندارد، اما نکته بسیار مهمی است. شما که مؤمن هستید، آیا برای خاطر خدا حاضر هستید یک سنت آبا و اجدادی را، چیزی را که به آن دل بستید، علاقه‌مند شدید، احترام برایش قائلید، یکهو زیر پا بگذارید یا نه؟ نه اینکه خیال کنید نمازهایی که در مدتی که در مدینه بودید، اوایل رو به بیت المقدس خواندید، این نمازها را ما به هیچ می‌گیریم، قبولشان نداریم، قبله بیت المقدس قبله باطلی بود؛ نه، نه خیر. کارهایی که کردید، همه‌اش در همه مراتب مورد قبول است. تلاش‌های شما و سعی‌های شما مؤمنان، هم در مورد قبله و هم به‌طور کلی،

ندارید. ترجمه‌ای که اینجا نوشتیم این است: چگونه من از آنچه شما شریک خدا قرار داده‌اید بترسم و شما از اینکه بدو شرک آورده‌اید نترسید؟ با اینکه شما را هیچ حجت و برهانی در این نیست.

بعد دنباله‌اش «فای الفرقین احق بالامن ان کنتم تعلمون» انعام/ ۸۱ ما یا شما؛ من سزاوارترم و شایسته‌ترم که روحاً ایمن باشم، امنیت روحی داشته باشم، تشویش و دغدغه نداشته باشم، یا شما؟ منی که دلم به خدا وابسته است- ابراهیم می‌گوید- منی که مورد هدایت خدایم، من بی‌تشویش‌ترم یا تو، بیچاره؟ که در آن راهی و کاری که در پیش گرفته‌ای، حجت و دلیلی نداری. من که برایم روشن است مطلب. «فای الفرقین احق بالامن ان کنتم تعلمون»، کدام یک از ما دو گروه، من ابراهیم یا شما بت‌پرست به ایمنی سزاوارتریم؟ ابراهیم می‌گفت. بعد در پرانتز بنده توضیح داده‌ام: من که خدا را شناخته و با بصیرت و آگاهی بدو راه یافته‌ام، یا شما که بر پندار باطل خود هیچ حجتی ندارید. اگر می‌دانستید! «ان کنتم تعلمون»، یعنی معلوم است نتیجه چیست، معلوم است جواب چیست، معلوم است چه کسی محکوم به دغدغه و ترس و دلهره است و چه کسی محکوم نیست و به این بدبختی‌ها و مطمئن است. و در آخر می‌فرماید که «الذین آمنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلم اولئک لهم الامن و هم مهتدون» انعام/ ۸۲. آن‌ها که ایمان آورده‌اند و ایمان خود را به ظلم و ستم نیالوده‌اند، فقط آن‌ها راست ایمنی و آن‌ها یابند هدایت‌یافتگان. این درباره امن.

بعد نوشته‌ایم: «۴- ثمربخش بودن.» یعنی چه؟ یعنی نوید چهارم این است: ثمربخش بودن. یکی از چیزهایی که راهرو راه هدف و مقصود، اگر داشته باشد، بهتر می‌تواند حرکت کند و بیشتر احتمال رسیدنش هست، اگر نداشته باشد، کندتر حرکت می‌کند و احتمال نرسیدنش هم زیاد است، این است که کار خود را ثمربخش بداند یا نداند. اگر ثمربخش دانست این راه را؛ حرکت خود و کار خود و گام خود را، احساس کرد که این از بین نمی‌رود، عملش ضایع نمی‌شود، بر این حرکت، بر این گام، این اثری مترتب می‌شود، هر حرکت او یک موجی را ایجاد می‌کند که او را بیشتر به منزل می‌رساند؛ اگر این را معتقد بود، سریع‌تر پیش می‌رود، بهتر کار می‌کند، خستگی‌اش کمتر است، راحت‌تر حرکت می‌کند. اگر این را معتقد نبود، وایلا! مؤمن این‌طور است، مؤمن کار خودش را ثمربخش می‌داند و قرآن به او این را آموخته است. قرآن، البته موارد فراوانی دارد؛ «ان الله لا یضیع اجر المؤمنین» آل عمران/ ۱۷۱، «اجر من احسن عملاً»^۳ کهف/ ۳۰، از اول تا آخر قرآن الی ماشاء الله. من یک

آیا برای خاطر خدا حاضر هستید یک سنت آبا و اجدادی را، چیزی را که به آن دل بستید، علاقه‌مند شدید، احترام برایش قائلید، یکهو زیر پا بگذارید یا نه؟



پی‌نوشت‌ها

۱. (ح ص ل) نتیجه‌گیری شده
۲. (ج د ل) جدال کردن، ستیزگی، (ح ج ج) حجت آوردن
۳. سورة مبارکه انعام/ آیات ۸۰ تا ۸۲
۴. سورة مبارکه آل عمران/ آیه ۱۷۱
۵. سورة مبارکه کهف/ آیه ۳۰
۶. سورة مبارکه بقره/ آیه ۱۴۴
۷. سورة مبارکه بقره/ آیه ۱۴۳

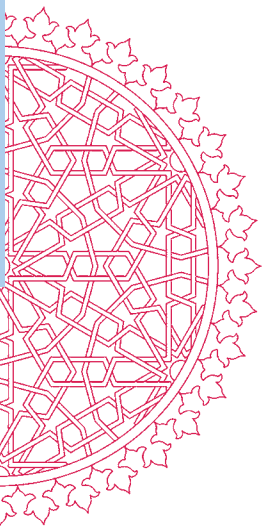
مورد تصدیق و تأیید و مورد پاداش و سیاس خداست. اما این فاصله‌ای که انجام گرفت برای این بود که ما امتحان کنیم. آیه در این مقوله است. حالا ببینید ما از کجای آیه می‌خواهیم استفاده کنیم.

«و ما جعلنا القبلة التي كنت عليها» بقره/ ۱۴۴ قرار ندادیم ما ای پیغمبر، آن قبله‌ای را که بر آن بودی، یعنی بیت‌المقدس، پس آیه کی نازل شده؟ آن وقتی که از بیت‌المقدس به کعبه برگشته بودند، به سوی کعبه نماز می‌خواندند. خدا می‌فرماید آن قبله‌ای که قبلاً به سوی آن رو می‌کردی، یعنی بیت‌المقدس را برای چه ما قرار دادیم؟ «و ما جعلنا القبلة التي كنت عليها» قرار ندادیم ما، مقرر نکردیم قبله‌ای را که بر آن بودی سابقاً «الا لنعلم» مگر برای اینکه معلوم شود «من يتبع الرسول ممن ينقلب على عقبيه» بقره/ ۱۴۳ آنان که پیروی پیغمبر می‌کنند از آنان که به سوی گذشتگان‌شان گرایش و تمایل دارند و برمی‌گردند به گذشته، از هم مشخص و مجزا شوند، معلوم بشوند. پس این یک آزمایشی از شما به عمل آورده. ترجمه‌ای که از آیه کردیم در این ورقه این‌جوری است: قبله پیشین تو، در پرانتز بیت‌المقدس یا بیت‌المقدس را، معین نکرده بودیم مگر برای آنکه پیروان واقعی پیامبر از دنباله‌روان سنت‌های جاهلی معلوم و ممتاز گردند. «و ان كانت لكبيرة الا على الذين هدى الله» هر چند که بسی بزرگ و مهم می‌نمود مگر برای کسانی که خدا هدایتشان کرده است. آن‌هایی که دلشان هدایت شده این کار برایشان عادی بود، معمولی بود، می‌توانستند هضمش کنند؛ هدایت‌نشدگان، نه.

بعد، جمله بعدی: «و ما كان الله ليضيع ايمانكم»؛ این جمله مورد استدلال و استناد ماست. و خدا هرگز ایمان شما را ضایع نمی‌کند. چنین نبود که ایمان شما و عمل شما و کار شما ضایع و باطل و بی‌اثر بماند. برای یک مدتی از زمان درجا بزنید یا پیش نروید. نه! هر گام شما، هر حرکت شما، هر قدم شما، شما را یک گام، یک قدم به سوی مقصود نزدیک کرده. همان نسبت هم که ما در راه تکامل دیدیم و به هدف نزدیک شدیم. پس ایمان شما ضایع نیست. «ان الله بالناس لرؤوف رحيم» همانا خدا بر مردمان مهربان، و دارای رحمت است.

خب، توجه بکنید. هم این آیه، هم چند آیه یا چندین آیه دیگر در قرآن به مؤمنین نوید این مطلب را می‌دهد که شما کارهایتان، ایماناتان، عقیده‌تان، عملتان ضایع نمی‌گردد، بی‌اثر نیست، خنثا نیست؛ یعنی چیست؟ ثمربخش است. و این حالت اگر چنانچه در مؤمنین وجود پیدا بکند، خیلی روشن و قهری است که پیمودن راه کمال برای او سهل‌تر و آسان‌تر می‌شود.

هر گام شما، هر حرکت شما، هر قدم شما، شما را یک گام، یک قدم به سوی مقصود نزدیک کرده. همان نسبت هم که ما در راه تکامل دیدیم و به هدف نزدیک شدیم. پس ایمان شما ضایع نیست. «ان الله بالناس لرؤوف رحيم» همانا خدا بر مردمان مهربان، و دارای رحمت است



مسیر پاسخ‌گویی

به پرسش‌های اعتقادی دانش‌آموزان

حجت‌الاسلام والمسلمین محسن عباسی ولدی

اشاره

سلسله مقالات مسیر پاسخ‌گویی به پرسش‌های اعتقادی دانش‌آموزان تا مرحله پاسخ‌گویی براساس ظرفیت مخاطب پیش رفت و اینک ادامه بحث تقدیم می‌شود.

۴. استفاده نکردن از اشتباه مخاطب

اگر مخاطب در فهم پاسخی که به سؤال او داده می‌شود، دچار اشتباه شد، باید او را نسبت به اشتباهش آگاه کنیم. متأسفانه برخی، خواسته یا ناخواسته با اشتباه مخاطب همراهی می‌کنند و حتی از اشتباه او برای اثبات مدعای خود استفاده می‌کنند. در حالی که باید دانست اگر این اشتباهات اصلاح نشود، ممکن است به محکم شدن برخی از عقاید انحرافی در ذهن مخاطب منجر گردد.

در هنگام وفات ابراهیم پسر رسول خدا (ص) خورشید گرفت. مردم از هم‌زمانی کسوف با وفات ابراهیم این‌چنین برداشت کردند که خورشید به جهت وفات ابراهیم گرفته است. در این هنگام پیامبر خدا (ص) بالای منبر رفته و پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

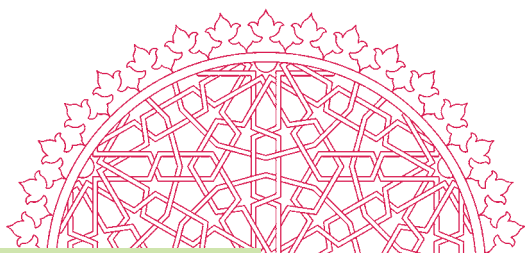
ای مردم! خورشید و ماه دو نشانه از آیات الهی هستند

که به امر پروردگار خود حرکت می‌کنند و فرمان‌بردار او هستند. این دو برای مرگ و زندگی کسی نمی‌گیرند. وقتی ماه و خورشید یا یکی از این‌ها گرفت، نماز بخوانید». سپس از منبر پایین آمده و به همراه مردم نماز کسوف [نماز آیات] خواندند.^۱

با دقت در این جریان می‌بینیم که مردم با دیدن هم‌زمانی کسوف و وفات فرزند رسول خدا(ص)، در ذهن خود مؤیدی بر حقانیت آن حضرت یافته‌اند که می‌تواند در اعتقاد بیشتر آن‌ها به پیامبر خدا (ص) و مسیر او نقش بسزایی را ایفا کند؛ اما رسول اکرم (ص) از اشتباه مردم برای تثبیت موقعیت خویش در میان آن‌ها استفاده نکرده و بدون اتلاف وقت در حالی که اندوهناک رحلت پسر عزیزش است و هنوز جنازه او را دفن نکرده‌اند، به پا می‌خیزد و با یک سخنرانی این اشتباه را در ذهن مردم اصلاح می‌کند.

یحیی‌بن هرثمه، کسی که مأمور بود امام هادی (ع) را به بغداد ببرد، نقل می‌کند:

در یکی از روزها که آسمان صاف بود و خورشید می‌تابید، امام(ع) سوار شد در حالی که لباس بارانی پوشیده بود و دم اسبش را گره زده بود. من از کار او



**در گفت‌وگوی امام
صادق (ع) با کافری از
اهل مصر پس از اینکه
او پاسخ پرسش خود را
گرفت، از امام صادق (ع)
تقاضای شاگردی کرد
و حضرت نیز او را به
هشام بن حکم سپرد تا
معارف دینی را به او یاد
دهد**

مرد شامی گفت: من شما را می‌خواهم؛ نه حمران را.
امام (ع) فرمود: اگر بر حمران غلبه کردی، بر من غلبه
کرده‌ای!

مرد شامی با حمران مناظره کرد و شکست خورد.
سپس گفت: می‌خواهم در مورد زبان عربی [ادبیات]
مناظره کنم.

امام (ع) ابان بن تغلب را معرفی کرد. شامی با او مناظره
کرد و شکست خورد.

سپس گفت: می‌خواهم دربارهٔ فقه مناظره کنم.
امام (ع) زراره را معرفی کرد. او با زراره مناظره کرد و
شکست خورد.

امام (ع) مؤمن طاق را معرفی کرد. با او نیز مناظره کرد
و شکست خورد.

سپس گفت: می‌خواهم دربارهٔ استطاعت^۲ مناظره کنم.
امام (ع) طیار را معرفی کرد. طیار هم بر مرد شامی غلبه
کرد.

سپس گفت: می‌خواهم دربارهٔ توحید مناظره کنم.
امام (ع) هشام بن سالم را معرفی کرد. با او نیز مناظره کرد
و شکست خورد.

سپس گفت: می‌خواهم دربارهٔ امامت مناظره کنم.

تعجب کردم. چیزی نگذشت که ابری آمد و بسیار بارید
و ما را به زحمت انداخت. امام (ع) رو به من کرد و
فرمود: می‌دانم که از کار من سر در نیاوردی و گمان
کردی من غیب می‌دانم؛ اما چنین نیست. من در صحرا
بزرگ شده‌ام و بادهای باران‌آور را می‌شناسم؛ بدین سبب
خود را آماده کردم.^۲

رعایت همین نکته را در نحوهٔ برخورد امام صادق (ع) با
مرد شامی در این گفت‌وگو می‌بینیم.

هشام بن سالم می‌گوید:

نزد امام صادق (ع) بودیم که مردی از اهل شام اجازهٔ ورود
خواست. امام (ع) اجازه داد و مرد وارد شد. بر امام (ع) سلام
کرد و حضرت از او خواست تا بنشیند. سپس فرمود: ای مرد!
چه درخواستی داری؟

آن مرد گفت: شنیده‌ام که تو دانشمندی هستی که از
هر چه بپرسند پاسخ می‌گویی. من هم اینجا نزد تو آمده‌ام
تا با تو مناظره کنم.

امام (ع) فرمود: دربارهٔ چه چیزی می‌خواهی مناظره کنی؟
مرد شامی گفت: دربارهٔ قرآن.

امام (ع) حمران را صدا کرد و فرمود: ای حمران! این مرد
با تو.

صادق(ع) تقاضای شاگردی کرد و حضرت نیز او را به هشام بن حکم سپرد تا معارف دینی را به او یاد دهد.

۶. بهانه به دست مخاطب ندهیم
برای اینکه مخاطب توجهی برای عدم پذیرش حرف حق پیدا نکند، نباید کاری کرد که او مسیر بحث را از راه خود منحرف کند.

در جریان مناظره امام رضا (ع) با سلیمان مروزی، سلیمان در بحث از اراده خدا دچار اشتباه فاحشی شده و آن را تکرار می کرد. همین امر مأمون را عصبانی کرد. مأمون عصبانیت خود را ابراز کرد و گفت: وای بر تو ای سلیمان! چقدر این اشتباه را تکرار می کنی. اگر نمی توانی اشکال ابوالحسن (امام رضا (ع)) را پاسخ دهی به این مسئله خاتمه ده و موضوع دیگری را شروع کن.
در این هنگام امام رضا (ع) رو به مأمون کرده، فرمود: ای امیر! رهایش کن، جلوی سخنش را بگیر؛ زیرا همین را بهانه می کند.
سپس به سلیمان فرمود: سخن بگو سلیمان.^۶

۷. آرام کردن قلب مخاطب پس از اقناع عقلی:
فراموش نکنیم که قانع شدن عقل انتهای راه نیست، دل هم باید آرام شود. گاهی ممکن است که پاسخ به اندازه ای قوی و خدشه ناپذیر باشد که مخاطب بی آنکه بخواهد، مجبور به تسلیم شود؛ بدون آنکه دلش آرام بگیرد. پاسخ گو باید در حد توان راه آرام شدن دل را نیز به پرسشگر نشان دهد.
موعظه های اهل بیت (ع) در حین یا پس از پاسخ دادن به پرسش ها و همچنین برخوردهای مهربانانه آن ها را می توان به عنوان ابزاری معرفی نمود که مقصد اصلی آن آرامش دل است.

امام (ع) هشام بن حکم را معرفی کرد. هشام بن حکم هم مرد شامی را شکست داد.

در این هنگام امام (ع) تبسمی کرد؛ به گونه ای که دندان هایش پیدا شد. مرد شامی گفت: مثل اینکه می خواهی بگویی در میان شیعیان تو امثال این مردان زیاد است.
امام (ع) فرمود: آری چنین است.

در پایان، امام خطاب به مرد شامی فرمود: ای برادر شامی!^۷ حمران تو را با ریسمان جدل بست و راه فرار را بر تو گرفت. او درباره چیزی از حق پرسید که تو نمی دانستی. ابان بن تغلب حق را به باطل آمیخت [و مغالطه کرد] و بر تو غلبه نمود، زراره نیز از راه قیاس بر تو غلبه کرد. طیار مانند پرنده ای به این شاخه و آن شاخه می پرید؛ ولی تو مانند پرنده ای بودی که توان پرواز نداشتی، هشام بن سالم نیز بهتر از طیار به این شاخه و آن شاخه می پرید و اما هشام بن حکم به حق سخن گفت و بر تو غلبه کرد.^۸
در اینجا می بینیم که امام صادق (ع) از حق تعدی نکرده و با اینکه مرد شامی متوجه مغالطه های یاران حضرت نشده بود، ایشان متذکر این مغالطه ها شده و حق را از ناحق جدا کرد.

۵. آموزش مفاهیم دینی پس از پاسخ دادن
ممکن است مخاطب پس از اینکه پاسخ سؤالش را گرفت، آمادگی برای تحصیل مفاهیم دینی داشته باشد که پاسخ گو باید این زمینه را برای او فراهم کند. اگر می تواند، خود این مهم را بر عهده بگیرد و در غیر این صورت او را به کسی که توان انجام این کار را دارد معرفی نماید.

در داستان گفت و گوی امام صادق (ع) با کافری از اهل مصر که در شماره های بعدی خواهد آمد، می بینیم پس از اینکه مرد اهل مصر پاسخ پرسش خود را گرفت، از امام

موعظه های اهل بیت (ع)
در حین یا پس از پاسخ
دادن به پرسش ها و
همچنین برخوردهای
مهربانانه آن ها را می توان
به عنوان ابزاری معرفی
نمود که مقصد اصلی آن
آرامش دل است

پی‌نوشت‌ها

۱. «عن علی بن عبدالله قال: سمعت ابا الحسن موسی علیه السلام يقول: انه لما قبض ابراهیم ابن رسول الله صلی الله جرت فيه ثلاث سنن اما واحدة فانه لما مات انكسفت الشمس فقال الناس: انكسفت الشمس لفقد ابن رسول الله فصعد رسول الله صلی الله علیه المنبر فحمد الله و اثنی علیه ثم قال: یا ایها الناس ان الشمس و القمر آیتان من آیات الله یجریان بامرہ مطیعان [له] لا ینکسفان لموت احد و لا لحياته فان انكسفتا أو واحدة منهما فصلو ثم نزل عن المنبر فصلى بالناس صلاة الكسوف» الکافی، ج ۳، ص ۲۰۸؛ تهذیب الاحکام، ج ۳، ص ۱۵۴؛ وسائل الشیعة، ج ۷، ص ۴۸۵.

۲. «عن یحیی بن هرثمة قال: وجهنی المتوکل الی المدينة لاشخاص علی بن محمد بن علی بن موسی علیه السلام لشیء بلغه عنه، فلما صرت اليها ضج اهلها و عجوا ضجیجا و عجیجا ما سمعت مثله فجعلت اسكنهم و احلف انی لم اؤمر فيه بمكره، وفتشت منزله، فلم اصب فيه إلا مصاحف و دعاء و ما أشبه ذلك فأشخصته و تولیت خدمته، و احسنت عشرته. فبینا انا فی يوم من الايام و السماء صاحبة و الشمس طالعة، اذا ركب و علیه ممطر قد عقد ذنب دابته فتعجبت من فعله، فلم یکن من ذلك الا هنيهة حتی حاثت سحابة فأرخت عزاليها، وناثنا من المطر امر عظیم جدا فالتفت الی فقال: أنا أعلم انک انکرت ما رأیت، و توهمت انی أعلم من الامر ما لم تعلم، و لیس ذلک كما ظننت و لکنی نشئت بالبادية، فأنا أعرف الرياح التي تكون فی عقبها المطر فتأهبت لذلك.» بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۰۷؛ انوار البهیة، ص ۲۸۸.

۳. توانایی انجام و ترک اوامر و نواهی الهی.

۴. نوع صدا زدن حضرت نشان از احترامی دارد که ایشان نسبت به مخاطب خویش دارند. در آینده درباره احترام به مخاطب سخن خواهیم گفت.

۵. «عن هشام بن سالم قال: کنا عند أبی عبدالله علیه السلام جماعة من اصحابه، فورد رجل من اهل الشام فاستأذن فأذن له، فلما دخل سلم فأمره ابو عبدالله علیه السلام بالجلوس. ثم قال له: ما حاجتک ایها الرجل؟ قال بلغنی انک عالم بكل ما تسأل عنه فصرت الیک لاناظرک فقال ابو عبدالله علیه السلام فیم اذ؟ قال: فی القرآن و قطعه و اسکانه و خفضه و نصبه و رفعه. فقال ابو عبدالله علیه السلام: یا حرمان دونک الرجل. فقال الرجل: انما اریدک انت لاحمران. فقال ابو عبدالله علیه السلام: ان غلبت حرمان فقد غلبتني. فأقبل الشامي یسأل حرمان حتی ضجر و مل و عرض و حرمان یجیبه، فقال ابو عبدالله علیه السلام: کیف رأیت یا شامي؟ قال: رأیته حاذقا ما سألته عن شیء الا اجابنی فیه، فقال ابو عبدالله علیه السلام: یا حرمان سل الشامي، فما ترکہ یکشر. فقال الشامي: أ رأیت یا ابا عبدالله أناظرک فی العریة؟ فالتفت ابو عبدالله علیه السلام فقال: یا أبان بن تغلب! ناظره مناظره فما ترک الشامي یکشر، قال: ارید أن أناظرک فی الفقه. فقال ابو عبدالله علیه السلام: یا زرارة ناظره فما ترک الشامي یکشر قال: ارید ان اناظرک فی الکلام. فقال: یا مؤمن الطاق! ناظره مناظره فسجل بینهما، ثم تکلم مؤمن الطاق بکلامه فغلبه به. فقال: ارید أن اناظرک فی الاستطاعة فقال للطیاری: کلمه فیها قال: فکلمه فما

ترک یکشر، فقال ارید اناظرک فی التوحید فقال لهشام بن سالم: کلمه فسجل الکلام بینهما ثم خصمه هشام، فقال ارید ان اتکلم فی الامامة فقال: لهشام بن الحکم کلمه یا ابا الحکم فکلمه ما ترکہ یرتم و لایحلی و لایمر، قال: فبقی یضحک ابو عبدالله علیه السلام حتی بدت نواجذه. فقال الشامي: کانک اردت أن تخبرنی أن فی شیعتک مثل هؤلاء الرجال؟ قال: هو ذلک، ثم قال یا اخا اهل الشام أما حرمان فحرفک فحرت له فغلیک بلسانه و سألتک عن حرف من الحق فلم تعرفه. و أما أبان بن تغلب فمغیب حقا بباطل فغلیک. و أما زرارة فقاسک فغلب قیاسه قیاسک، و اما الطیاری فکان کالطییر یقع و یقوم و انت کالطییر المقصوص [لا نهوض لک] و أما هشام بن سالم قام حباری یقع و یطیر و أما هشام بن الحکم فتکلم بالحق فما سوغک بریقک» بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۴۰۷.

۶. «قال المأمون: ویلک یا سلیمان کم هذا الغلط و الترداد؟ اقطع هذا و خذ فی غیره اذ لست تقوی علی غیر هذا الرد، قال الرضا علیه السلام: دعه یا امیر المؤمنین لا تقطع علیه مسئلته فیجعلها حجة، تکلم یا سلیمان!» عیون اخبار الرضا علیه السلام ج ۲، ص ۱۶۶؛ التوحید، ص ۴۵۰؛ بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۳۳۵؛ نور البراهین، ج ۲، ص ۵۰۰.



برای اینکه مخاطب
توجهی برای عدم
پذیرش حرف حق پیدا
نکند، نباید کاری کرد که
او مسیر بحث را از راه
خود منحرف کند

حضرت فاطمه زهرا (س) برترین الگوی زن مسلمان

معصومه رمزی مختاری | رضا حیدری فرد | الهام کربلایی

اشاره

هدف اصلی این مطالعه توجه بیشتر به الگوهای اصلی است که در بطن فرهنگ پر بار اسلامی نهفته است، علی‌الخصوص سیره تربیتی دخت گرامی نبی مکرم اسلام حضرت فاطمه صدیقه (س). در روزگاری که نمود شخصیت زن مسلمان در لابه‌لای فرهنگ‌های مبتذل و پررنگ و لعاب انحرافی کم‌رنگ شده و به تبع آن، بنیان خانواده رو به سستی گراییده، جا دارد به الگوهای تربیتی اصیل و پر بار فرهنگ غنی اسلام رجوع کنیم و با تعمق بیشتری به آن‌ها بنگریم؛ باشد که راهی امن، فراسوی معضلات جامعه اسلامی گشوده شود و شخصیت واقعی زن مسلمان بار دیگر احیا گردد. در این مطالعه سعی شده با نگاهی عمیق و دقیق به ساختار زندگی سراسر شهامت و قداست بانوی اول جهان اسلام بپردازیم و با تاسی جستن به این طرح جامع و دقیق اخلاقی و اجتماعی، الگویی عملی و کارآمد در برابر زن مسلمان در جامعه خود قرار دهیم. روش مورد استفاده در این پژوهش توصیفی - کیفی با بهره‌گیری از کتب حدیث می‌باشد. یافته‌های این پژوهش شامل ارائه الگویی عملی و نظری از شخصیت گهربار حضرت فاطمه (س) در زندگی خانوادگی، اجتماعی و سیاسی ایشان است. باشد که از این رهگذر برخی از انحرافات اجتماعی و اخلاقی جامعه خویش را کم‌رنگ کنیم.

کلیدواژه‌ها: حضرت فاطمه (س)، الگو، زن مسلمان، سیره تربیتی

مقدمه

در برخی جوامع امروزی علیرغم پیشرفت‌های صنعتی و فناوریانه و نیز رفاه ظاهری، شاهد بحران‌های بی‌شمار اجتماعی و روانی هستیم که با روندی فزاینده، زمینه انحطاط و سقوط انسانیت را فراهم می‌کند. علت بحران‌های روانی و عاطفی در جوامع حتی به‌ظاهر پیشرفته چیست؟ چه

باید کرد تا انسان متمدن از زندگی و پیشرفت خود احساس رضایت داشته باشد؟ چگونه می‌توان الگویی اصیل از زن مسلمان را فراروی زنان جوامع اسلامی قرار داد به گونه‌ای که از الگوهای منحط و فریبده غربی بی‌نیاز شوند و راه سعادت و تکامل را با استواری و سربلندی طی کنند؟ این پرسش‌ها ما را بر آن داشته که با مراجعه به زمینه‌های تمدن درخشان اسلامی زوایای سیره تربیتی و اخلاقی بزرگ بانوی اسلام را بازنگری کرده و شمه‌ای از دریای بیکران حکمت و معرفت ایشان را فراروی زن مسلمان جامعه خود قرار دهیم. همان‌گونه که می‌دانیم زنان به‌عنوان نیمی از افراد جامعه انسانی همواره مورد توجه اندیشمندان و متفکران تاریخ بشری بوده‌اند، زیرا از رهگذر توجه به زنان و امور مربوط به آنان می‌توان به سایر زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی هر جامعه نیز رسوخ کرد و برنامه‌ها و طرح‌های گوناگون را به قصد نیل به اهداف مختلف اجرا نمود. اصولاً در تمامی حرکت‌های بزرگ انقلابی و اجتماعی و سیاسی ردپای زنان بزرگ تأثیری عمیق و شگرف داشته است.

انسان کامل به‌عنوان الگو در اسلام

«در ادبیات قرآنی واژه الگو با نام «اسوه» معرفی می‌شود که به معنی «مقتدا» و «قدوه» است و در فارسی معنای «در پی رفتن» و «در پی بودن» را می‌رساند. پیامبر اسلام (ص) در قرآن به‌عنوان «اسوه حسنه»^۱ معرفی شده است: «همانا رسول خدا (ص) برای شما الگویی نیکو است». به نظر می‌رسد در مفهوم قرآنی «اسوه» به شخصی اطلاق می‌شود که در عمل، حالات، سلوک و روش او مورد اقتدا و تبعیت قرار می‌گیرد و هدف از این پیروی، اصلاح و بهبود شخصیت فردی و اجتماعی است. از نظر قرآن مسئله اسوه یا سرمشق با مقوله «تربیت» و «ربوبیت» پیوندی مستقیم و نزدیک دارد. به عبارت دیگر، جایگاه الگو در قرآن، جایگاه ربوبیت است. تربیتی که در سلسله هستی از خداوند آغاز می‌شود و تا انسان‌های عادی ادامه می‌یابد.

راغب اصفهانی، «ربوبیت» و «تریت» را از يك ریشه می‌داند یعنی تربیت به فرایندی گفته می‌شود که شیء در يك روند رشد تدریجی به سمت تحقق و شکوفایی تمام استعدادهای خویش حرکت می‌کند» (سبحانی، ۱۳۸۲). «انسان کامل، کمالش در تعادل و توازن است، یعنی به سوی يك استعداد از میان استعدادهای فراوانش گرایش پیدا نمی‌کند و استعدادهای دیگرش را مهمل و معطل نمی‌گذارد بلکه همه را با هم رشد می‌دهد و در يك وضع متعادل و متوازن به سر می‌برد. انسان کامل در منظر قرآن کریم، همچون سراج منیر وظیفه هدایت بشر به سوی «الله» را برعهده دارد: «و ادعای الی الله باذنه و سراجا منیرا» احزاب/ ۴۶ انسان کامل است که می‌تواند مقتدا و امام باشد، انسانی است دارای یقین که عالم ملکوت برایش مکشوف و کلماتی از خدای سبحان برایش محقق گشته است. یعنی امام کسی است که باطن دل‌ها و اعمال و حقیقت آن پیش رویش حاضر است» (علامه طباطبایی، ۱۳۷۴). «انسان کامل نه تنها از اعدل مزجه (اعتدال مزاج) برخوردار است، بلکه از عیوب اخلاقی نفسانی نیز مبرا است، زیرا این عیوب ناشی از نقص علم است، در حالی که انسان کامل دارای علم کامل است. حضرت زهرا (س) هر چند امام نیست، اما در پرتو عصمت از آسیب سهو، نسیان و خطا معصوم و در ظل طهارت از گزند گزافه‌گویی مصون است؛ پس نه تنها در مقام انسان کامل، حجت خداست و قول، فعل و تقریر وی منبع حجت دینی است، بلکه برتری آن وجود عرشی نسبت به فرزندان معصومش همان کلام نورانی وجود مبارک امام حسن عسکری (ع) است: «نحن حجج الله علی خلقه وجدتنا فاطمه حجة علینا»، «ما حجت خدا بر خلق هستیم و جدۀ ما، فاطمه (س) حجت بر ماست» (طباطبایی، ۱۳۸۶، ص ۲۱۲). از آنجا که انسان کامل مظهر جمیع اسماء و صفات الهی است، شناخت و معرفت او تنها برعهده خداوند و انسان کامل است، چنان که امام صادق (ع) در تفسیر سوره «قدر» جدۀ معصومه (س) خود را چنین معرفی نموده‌اند: «اللیلہ فاطمه و القدر الله فمن عرف فاطمه حق معرفتها فقد ادرك ليلة القدر» (منظور از شب فاطمه (س) است و مراد از قدر خداوند است پس هر کس آن‌چنان که شایسته است فاطمه را بشناسد، شب قدر را درک نموده است» (فرات کوفی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۵۲۸)

فاطمه زهرا (س) به عنوان الگوی زن مسلمان و انسان کامل

«چهره فاطمه (س) چهره‌ای است که اگر درست ترسیم شود، یعنی اگر آن‌چنان که واقعاً بوده، آن‌چنان که می‌اندیشیده،

سخن می‌گفته و زندگی می‌کرده، آن‌چنان که در مسجد و شهر و خانه نقش داشته و آن‌چنان که در مبارزه اجتماعی در اسلام و تربیت فرزندان نقش معجزه‌آسای دیگری داشته، یعنی آن‌چنان که بوده، در همه ابعاد بزرگ ماورائی‌اش برای این نسل تصویر و معرفی بشود، نه تنها مسلمانان بلکه هر انسان آزاده‌ای که وفادار به ارزش‌های انسانی و معتقد به آزادی حقیقت است، او را به عنوان برترین الگو و سرمشق برای خود قرار خواهد داد. آری الگوهای اسلامی و در رأس آن‌ها برترین الگوی زن مسلمان یعنی فاطمه (س) همیشه زنده است، زیرا او اسلام مجسم است؛ و زنده بودن یعنی اثربخش بودن، راه حل نشان دادن، یعنی جهت را نشان دادن، یعنی معالم الطريق بودن برای راه بشریت در هر نژادی و در هر دوره‌ای و در هر زمینی. هنگامی که یک زن آگاه و مسئول در این زمان چنین نقش و تصویری از فاطمه می‌بیند، می‌داند که زن روز را در کجا باید جست و چگونه باید ساخت و می‌فهمد که زن هر روزی را، در هر قرن را از روی این الگو می‌توان ساخت و شناخت» (شریعتی، ۱۳۵۴). شفیعه عالمین، فاطمه صدیقه (س) شخصیتی والا و ممتاز بوده که دارای ابعاد مختلف می‌باشد. لذا در این گفتار به اختصار به برخی از انوار و ویژگی‌های این شخصیت نورانی در حد بضاعت فهم خود می‌پردازیم:

الف. نقش الگویی فاطمه زهرا (س) در خانواده

«زهراى اطهر (س) نمونه فرزندى شایسته و عزیز برای پدر بزرگوارش بود. او در کودکی پابه‌پای پدر در طریق رسالت حرکت نمود و با دست‌های کوچک و مهربان خویش غم و رنج ناشی از ستم مشرکان را از چهره خسته رسول خدا (ص) می‌زدود و الفاظی که پدر درباره‌اش فرمود: همچون «ام ابیها» و «فداها ابوها» همچنان بر اریکه فضایل ایشان می‌درخشد.

روزی علی (ع) از فاطمه (س) پرسید آیا در خانه چیزی هست؟ فاطمه (س) جواب داد: سوگند به آن که حقیقت را عظیم گردانید، سه روز است که در خانه چیزی نیست تا بتوانیم از شما پذیرایی نماییم. علی (ع) فرمود: چرا به من اطلاع ندادی؟ فاطمه (س) پاسخ داد: رسول خدا (ص) مرا منع نموده که از شما چیزی درخواست نمایم، و فرمود: از پسرعمویت چیزی نخواه، اگر بدون درخواست، چیزی برایت آورد، بپذیر وگرنه از وی درخواستی نکن. امام حسن مجتبی (ع) می‌گوید: شب جمعه‌ای مادرم را دیدم که در محراب عبادت ایستاده بود همواره در رکوع و سجود تا سپیده دمید. در تمام این مدت می‌شنیدم که برای مؤمنین و مؤمنات دعا می‌کرد و آنان را نام می‌برد و هیچ‌گاه برای

الگوهای اسلامی و در
رأس آن‌ها برترین الگوی
زن مسلمان یعنی فاطمه
(س) همیشه زنده است،
زیرا او اسلام مجسم
است؛ و زنده بودن یعنی
اثربخش بودن، راه حل
نشان دادن، یعنی
رأی نشان دادن، یعنی
معالم الطريق بودن



زندگی آن حضرت به لحاظ بعد خانوادگی کاملاً با مسئولیت و توجه فراوانی نسبت به همسر و فرزندان توأم بود و نیز با اینکه برترین بانوی زمان خویش بود، زندگی وی در نهایت سادگی و بی‌پیرایگی بود به گونه‌ای که در حد ضعیف‌ترین زنان امت، روزگار را سپری می‌کرد

خودش دعا نکرد. به او گفتیم: مادر جان چرا برای خودت دعا نکردی و همه‌اش برای دیگران دعا نمودی؟ فرمود: فرزندم اول همسایه، سپس خانواده (الجار ثم الدار). و نیز آورده شده که حضرت زهرا (س) چون شب بیست‌وسوم ماه مبارک رمضان فرا می‌رسید، خانواده‌اش را بیدار نگه می‌داشت و هرگاه خوابشان می‌گرفت به صورتشان آب می‌پاشید و در این شب نمی‌گذاشت هیچ‌یک از افراد خانواده‌اش به خواب روند و آنان را با خوراندن غذای کمتر برای این شب‌زنده‌داری آماده می‌ساخت (علی‌زاده، ۱۳۷۸). زندگی آن حضرت به لحاظ بعد خانوادگی کاملاً با مسئولیت و توجه فراوانی نسبت به همسر و فرزندان توأم بود و نیز با اینکه برترین بانوی زمان خویش بود، زندگی وی در نهایت سادگی و بی‌پیرایگی بود به گونه‌ای که در حد ضعیف‌ترین زنان امت روزگار را سپری می‌کرد.

ب. نقش الگویی حضرت زهرا (س) در امور اخلاقی

با نگاهی به سیره زندگی آن حضرت درمی‌یابیم که رفتار ایشان در تمامی ابعاد زندگی آمیزه‌ای از اخلاق الهی و متعالی است. «حضرت زهرا (س) در چهره و گفتار و رفتار، شباهت بسیار به رسول خدا (ص) داشت و هیبت و هیئت او، یادآور پیامبر (ص) بود. آن حضرت شیفته عبادت و نیایش به درگاه الهی بود. آن‌قدر در پیشگاه خداوند به عبادت می‌ایستاد که پاهایش ورم می‌کرد و در نمازهایش از خوف خدا می‌گریست. یک بار، پارچه‌ای را که داشت به رسول خدا (ص) داد. آن حضرت نیز آن را تکه‌تکه برید و به تعدادی از اسیران رومی داد که با آن خود را بپوشانند.» (محدثی ۱۳۸۷، ص ۲۷). «در تاریخ کتب و تفسیر و حدیث شیعه و سنی آمده است که امام حسن (ع) و امام حسین (ع) بیمار شدند. فاطمه همراه شوهرش نذر کردند که اگر آن دو بزرگوار خوب شوند، آن‌ها سه روز روزه بگیرند و ... پس از شفای فرزندان فاطمه، آن حضرت شخصاً برای شمعون یهودی کار کرد و از اجرت آن مقداری جو گرفت و سه روز روزه گرفت و هنگام افطار غذایش را همچون سایر اعضای خانواده‌اش به ترتیب به مسکین، یتیم و اسیر داد و بدین‌سان بود که سوره «دھر» در حق آنان نازل گردید» (جوینی، ۱۹۷۸، ص ۵۴). «حضرت فاطمه صدیقه (س) پیش از وفات به اسماء وصیتی کرد که پس از مرگ، بدن مرا داخل تابوتی بگذارید تا حجم بدن دیده نشود زیرا در میان اعراب مرسوم بود که جسد را با پارچه‌ای می‌پوشانند که برجستگی‌های بدن میت از روی آن پیدا بود. این شیوه‌ای که حضرت زهرا (س) فرمود تا آن زمان مرسوم نبود. این وصیت درسی از عفاف و حیا بود که بانوان باید در مقابل

دیدگان نامحرم آن را رعایت کنند» (محدثی ۱۳۷۸، ص ۲۶).

ج. نقش الگویی حضرت زهرا (س) در امور اجتماعی

«در اسلام همواره بر حضور افراد در مسائل و امور جامعه از جمله نماز جمعه، تظاهرات علیه ظلم، حضور در انتخابات، امر به معروف و نهی از منکر و تأیید خدمتگزاران راستین جامعه تأکید شده است. در این حضور، میان زن و مرد تفاوتی قائل نیست، البته با رعایت شرایط و حدود، که در قرآن کریم به نمونه‌هایی از این مهم اشاره شده است؛ از جمله داستان حضرت سلیمان و ملکه سبا، که در سوره نمل تصریح شده، پادشاه سرزمین سبا با درایت و هوشمندی و مشورت بهترین راه برخورد با سلیمان نبی را برمی‌گزیند و به امر پروردگار یکتا گردن می‌نهد. در قرآن آمده است: «والمؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض، یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و یقیمون الصلاة و یؤتون الزکاة و یطیعون الله و رسوله اولئک سیرحهم الله، ان الله عزیز حکیم» براساس این فرموده خداوند، زنان چون مردان دارای مسئولیت بزرگ سرپرستی، ولایت و مدیریت اصلاحی می‌باشند. از این رو، به هدایت‌گری و امر به معروف و بازدارندگی از زشتی‌ها و ناهنجاری‌ها می‌پردازند. فاطمه (س) به رسالت عظیم زن مسلمان در جامعه به‌خوبی واقف بود و در این موارد نیز الگویی کامل و ارزشمند برای زنان می‌باشد. به‌عنوان مثال، مجالس درس و بحث ایشان برای بانوان جامعه عرب مورد توجه همگان بوده است و کنیز ایشان فضه نمونه‌ای از دانش‌آموختگان مکتب فاطمی است که علم و آگاهی وی به‌عنوان قطره‌ای از دریای علم فاطمه (س) می‌باشد.» (وبگاه یا زهرا (س)، ۱۳۸۸). «فاطمه (س) در خصوص انتخاب علی (ع) به‌عنوان همسر، یک مسئولیت بزرگ اجتماعی را بر عهده می‌گیرد. او می‌داند که علی (ع) مردی است که جز شمشیر عشق چیزی ندارد و مسلماً تا آخر عمر نیز چیزی نخواهد داشت و جز با دست خالی به خانه باز نخواهد گشت. فاطمه (س) با انتخاب علی (ع) در واقع یک مسئولیت بزرگ فکری، اجتماعی و انسانی را برگزید. فاطمه آگاهانه فهمید که مسئولیت این انتخاب و رسالت پرشکوه را تا هنگام مرگ بر عهده دارد و چه خانه‌ای ساخت، خانه‌ای که در طول تاریخ، چه مسلمان باشی و چه نباشی، به‌عنوان ملاک‌های ماورائی انسان بی‌نظیر است. خانه‌ای که پدر؛ علی است و مادر؛ فاطمه و پسران حسن و حسین و دختر؛ زینب، هر کدامشان الگو، هر کدامشان مثل علی، همه در یک خانواده، نه اینکه در طول تاریخ آن‌ها را جمع کنیم و آن را بسازیم، در یک خانه و در یک نسل. چنان‌که عایشه یکی از زنان پیامبر (ص) که به رقابت‌ها و مخالفت‌ها معروف است، در مقابل عظمت انکارناپذیر

فاطمه می‌گوید: «و ما رایت افضل من فاطمه الا اباهما - ندیدم برتر از فاطمه هیچ‌کس مگر پدرش را» (شریعتی، ۱۳۵۴، ص ۳۴) «امام صادق (ع) فرمود: فاطمه (س) در هر بامداد شنبه به زیارت قبور شهدا می‌رفت و سپس بر سر مزار حمزه حاضر می‌شد و برای او از خداوند طلب رحمت و درخواست آموزش می‌نمود» (مجلسی، ۱۴۰۴، ص ۹۰) «آری ایشان همیشه به دیدار خانواده‌های داغدار شهیدان می‌رفت و بالدلاری و دلجویی از آنان بر زخم‌هایشان مرهم می‌نهاد و یاد و خاطره شهیدان اسلام را گرامی می‌داشت. فاطمه (س) همچنین روزهای دوشنبه و پنج‌شنبه به احد می‌رفت و ضمن زیارت قبور شهدا، چون در صحنه احد حضور یافته بود، به‌عنوان يك شاهد زنده و راوی حادثه، به دیگران جریان جنگ و اینکه پیامبر اینجا بود و مشرکان آنجا بودند و را نشان می‌داد» (محدثی، ۱۳۷۸، ص ۸)

د. نقش الگویی حضرت زهرا (س) در امور سیاسی

حضرت فاطمه زهرا (س) در کنار همسر خود در حوادث و جریان‌های مختلف از جمله جانشینی رسول خدا (ص) و مسئله ولایت، خطبه‌های شورانگیز در مسجدالنبی، تبیین واقعه غدیرخیم، قضیه باغ فدک و ... که جزئیات آن‌ها در کتب مختلف تاریخی به تفصیل مورد بحث قرار گرفته است، نقشی بسیار اساسی داشت. این روش و منش نشان از آن است که در نگاه حضرت زهرا (س) شخصیت زن مسلمان نه در پرده‌نشینی بلکه در مبارزه و تلاش شکل می‌گیرد. مبارزه و تلاشی که بر بستر ایمان و تعبد و پاکدامنی و به‌ویژه در جهت احقاق حق و استقرار شرع است. اینجاست که پاسخ این پرسش را می‌یابیم که چرا فاطمه (س) الگوی زنان در همه دوران‌هاست. به این ترتیب يك زن مسلمان با نگاه به سیره حضرت زهرا (س) باید در صحنه‌های اجتماعی و سیاسی برای دفاع از حق و حقیقت شرکت کند و این کار نه‌تنها از منظر اسلام ممنوع نیست، بلکه در بسیاری از موارد واجب و لازم است و تکلیف الهی محسوب می‌شود؛ و اگر از فاطمه (س) نقل شده که فضیلت زن مسلمان این است که نه او مرد نامحرم را ببیند و نه مرد نامحرم او را ببیند هرگز به معنای انزوا و گوشه‌نشینی زن مسلمان نیست، بلکه منظور این است که زن در فعالیت‌های اجتماعی باید چنان مقررات اسلامی را رعایت کند که فعالیتش موجب گناه و آلودگی خود و اطرافیان نگردد و اگر منظور حضرت غیر این می‌بود خود هرگز در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی حاضر نمی‌شد و اساساً نمی‌توانست الگویی فراتر از زمان بشود. و این همان راز جاودانگی يك شخصیت در مقام الگو و اسوه انسان‌هاست» «فاطمه (س) در تمام طول زندگی کوتاه

خویش يك آن در مبارزه خود علیه جناح مخالف ولایت سستی نورزید تا لحظه مرگ و حتی پس از مرگ نیز فرمود: علی جان! پیکر مرا شبانه غسل و کفن نموده و دفن کن تا بر گور من گرد نیایند و هم برای عزای من مراسمی برپا نکنند و بر من نماز نخوانند تا به نام تجلیل از نام من حکومتی که هم‌اکنون بر روی کار آمده، قدرت خود را توجیه دینی نکند.» (شریعتی ۱۳۵۰، ص ۱۷۸ و ۱۴۰)

- اصول و مبانی الگوی تربیتی حضرت زهرا (س)

با بررسی کارکردهای الگوی سیره فاطمی در ابعاد خانوادگی، اخلاقی، اجتماعی و سیاسی و احادیث مبین این موضوع، می‌توان اصول باارزشی را استخراج نمود که هر يك به تنهایی می‌تواند سراجی نورانی در طی طریق صراط کمال الهی فراروی زنان مسلمان و کل نظام بشریت باشد که با رعایت اختصار آورده شده است.

۱. اصل ساده‌زیستی و زهد خانوادگی ۲. حاکمیت ارزش‌ها در امر ازدواج و دوری از مادیات و تجملات ۳. اهمیت دادن به تربیت فرزندان ۴. ایثار و انفاق خانوادگی و مقدم داشتن دیگران بر خود. ۵. به‌کارگیری عوامل معنوی برای حل معضلات و مشکلات ۶. فرمان‌پذیری از همسر و نفی ارزش‌های جاهلی در انتخاب همسر ۷. عبادت در خانه و مأنوس نمودن اطفال با عبادت ۸. علم‌دوستی و ترویج آن در خانواده ۹. آگاهی به اوضاع و شرایط اجتماعی و سیاسی در اعضا و حاکمیت معنویت بر فضای خانواده ۱۰. رعایت حق خدمتکار و کارگر ۱۱. مسئولیت‌پذیری همه اعضای خانواده در دفاع از عقاید و ارزش‌های الهی ۱۲. قدرت بیان و دفاع از ارزش‌ها از طریق خطابه و آموزش درس شجاعت به اعضای خانواده ۱۳. حاکم کردن عشق و عاطفه و نیز نظم و برنامه بر زندگی خانوادگی و رعایت آن به وسیله فرزندان.

راز جاودانگی شخصیت الگویی حضرت زهرا (س)

اصولاً برای اینکه يك الگو کارآمد و تأثیرگذار باشد و بتواند منشأ تحولات اساسی در فرد و جامعه قرار گیرد باید آن را در همه زمان‌ها و مکان‌ها به‌کار بست و نیازی به ایجاد تغییرات ساختاری و بنیادی با گذشت زمان در آن نباشد. بنابراین می‌بینیم که الگوی شخصیتی و تربیتی حضرت زهرا(س) که می‌تواند تا همیشه تاریخ منشأ اثر باشد، دارای ویژگی‌هایی است که به بیان چند مورد آن می‌پردازیم:

الف. فرازمانی و فرامکانی بودن

پیامبر گرامی اسلام فرمود: «فاطمه سرور زنان جهان از آغاز تا فرجام است». فاطمه زهرا (س) همچون پدر بزرگوار خود،

روش و منش حضرت

زهرا(س) نشان از

آن است که در نگاه

شخصیت زن مسلمان

نه در پرده‌نشینی بلکه

در مبارزه و تلاش شکل

می‌گیرد؛ مبارزه و تلاشی

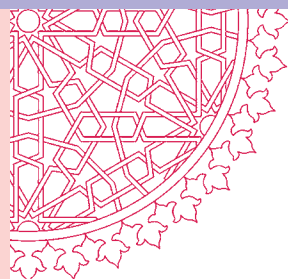
که بر بستر ایمان و تعبد

و پاکدامنی و به‌ویژه

در جهت احقاق حق و

استقرار شرع است

اصولاً نحوه زندگی و رشد شخصیت حضرت زهرا (س) به گونه‌ای بود که با وسواس بسیار از سوی رسول خدا (ص) جهت معرفی شدن به عنوان یگانه الگوی واقعی زن مسلمان، تربیت می‌شدند، در غیر این صورت دلیلی بر این همه دقت و نازک‌بینی وجود نداشت



اگر در زمان حیات، موجودیتی «در زمانی» داشت، در طول تاریخ موجودیت «بر زمانی» یافت. نو بودن این موجودیت از آنجاست که در هر دوره‌ای از زاویه‌ای می‌توان آن را نگریست که منطبق بر نیاز آن دوره است. اصولاً ظرفیت‌ها، بخشی ذاتی و بخشی اکتسابی هستند. بخش اکتسابی غالباً در ذیل بخش ذاتی قرار می‌گیرد و به ندرت پدیده‌ای این دو نوع ظرفیت را به گونه‌ای واجد و دارا می‌شود که به عنوان «نمونه» در حیات انسانی نمایان گردد. اوج تناسب و هم‌نشینی این دو نوع ظرفیت در وجود مبارک حضرت زهرا (س) و در منش اجتماعی و اخلاقی ایشان به خوبی قابل‌درک است. حضرت زهرا (س) با ترکیب دو جنبه شخصیت فردی و اجتماعی زن، نشان می‌دهد که چگونه می‌توان با حفظ شأن و حرمت زن، جایگاه اجتماعی مناسب را نیز کسب نمود.

ب. انطباق با فطرت

فاطمه زهرا (س) به علت اتصال با سرچشمه هستی و انشعاب از نور ازل، حامل و عامل فطرت عالیّه انسانی و واجد جمیع صفات کمال است. بزرگداشت و حرمت نوع زن در قرآن و روایات و معارف اسلامی یک حقیقت و اصل محوری است به گونه‌ای که پیامبر (ص) فرمود: از دنیای شما سه چیز را محبوب من قرار دادند، زن، عطر و نماز؛ و نور چشم مرا در نماز قرار دادند. این محبت پیامبر (ص) به زن محبتی تکوینی است یعنی محبتی صد درصد الهی و جدای از غرایز و شهوات انسانی. پیامبر (ص) چون فاعلیت و قابلیت خداوند را در آینه زن به نظاره می‌نشیند زن برای ایشان دوست‌داشتنی است و البته برترین سرآمد زنان جهان به نقل از رسول خدا (ص) «سیده النساء العالمین» وجود مبارک صدیقه کبری (س) است که آن حضرت رضایت و غضب پروردگار را منوط به خشنودی و خشم بزرگوار خود می‌داند. آنجا که رسول خدا (ص) فرمود: ای فاطمه، خداوند با غضب تو غضب می‌کند و به رضای تو راضی می‌شود» (آل رسول ۱۳۸۷، ص ۱۶۲). بنابراین درمی‌یابیم که انطباق با فطرت الهی یکی از رموز جاودانگی و فرازمانی بودن الگوی تربیتی حضرت زهرا (س) است که گذر زمان و تحولات تاریخ بشری نمی‌تواند از جامعیت و سیطره تمام و کمال آن ذره‌ای بکاهد.

ج. قربانت و خویشاوندی با رسول خدا (ص)

«خاتم النبیین (ص) شخصیتی است که هم مظهر فاعلیت حق است و هم قابلیت او، زیرا اولین نور خلقت از وجود ایشان منبسط گردید و در واقع مخاطب اولیه نظام خلقت

پیامبر (ص) است. از سویی پیامبر (ص) مصداق خطاب لولاک است که خدا به او فرمود: اگر تو نبودی ای پیامبر افلاک را خلق نمی‌کردم (همان، ص ۱۵۴). پس انتساب قرین به شخصیتی چون رسول خدا (ص) به تنهایی دلیل متقن بر حقانیت و کمال سیره فاطمی است و آن گونه انتسابی که رسول خدا (ص) به نقل از دوست و دشمن عزیزترین و گرامی‌ترین وجود انسانی را در وجود نازنین فاطمه زهرا (س) به نظاره می‌نشدند و ایشان را مظهر ظهور و بروز اسماء حسنا الهی معرفی می‌کردند. اصولاً نحوه زندگی و رشد شخصیت حضرت زهرا (س) به گونه‌ای بود که با وسواس بسیار از سوی رسول خدا (ص) جهت معرفی شدن به عنوان یگانه الگوی واقعی زن مسلمان، تربیت می‌شدند، در غیر این صورت دلیلی بر این همه دقت و نازک‌بینی وجود نداشت.

د. عصمت و طهارت

«دارا بودن ویژگی عصمت و دوری از پلیدی جسمی و روحی به تأیید علمای شیعه و سنی از ویژگی‌های برجسته فاطمه زهرا (س) است و این خود می‌تواند نقش الگویی و اسوه‌ای آن حضرت را به شفاف‌ترین وجه ممکن تبیین نماید. آیه تطهیر با مفاد: «جز این نیست که خداوند اراده فرمود، هرگونه زشتی و پلیدی را از شما اهل‌بیت بزداید و از هر جهت پاکتان سازد.» به صورت روشن بر عصمت اهل بیت پیامبر (ص) دلالت دارد و حضرت زهرا (س) چهره شاخص در مصادیق اهل‌بیت (ع) است. در واقع اسلوب آیه شریفه و نحوه کاربرد حروف و کلمات همگی بیان‌کننده اراده الهی در مورد نفی هر گونه رجس و پلیدی، (هم رجس معنوی و هم غیرمعنوی، مانند شرک، کفر و گناه) می‌باشد و این موضوع بر عصمت الهی منطبق است. آنچه در آیه تطهیر فاطمه زهرا (س) را در کانون اهل‌بیت قرار می‌دهد آن است که بر طبق روایات متعدد پس از نزول آیه تطهیر رسول خدا (ص) به مدت شش ماه یا نه ماه از کنار خانه حضرت فاطمه (س) عبور کرده و اهل خانه را خطاب قرار می‌داد که: «جز این نیست که خداوند اراده فرموده هر گونه زشتی و پلیدی را از شما اهل‌بیت بزداید و از هر جهت پاکتان سازد» و مقصود رسول خدا (ص) آن بود که همگان متوجه شوند که اهل‌بیت (ع) در آیه تطهیر جز حضرت فاطمه، علی، حسن و حسین (ع) مصادیق دیگری ندارند و تنها این گروه هستند که خداوند طهارت قلبی و پاکی آنان را از هر گونه شائبه نفسانی اراده فرموده است» (معارف ۱۳۸۷).

این اتصال به سرچشمه فیض و نورانیت الهی می‌تواند به نحوی بارز وجه پذیرش و اسوه بودن را در فاطمه زهرا (س) تجلی بخشد به گونه‌ای که تمسک و توسل معنوی به ایشان

راه‌گشای بسیاری از معضلات و مصائب ماست و ما به برکت اتصال به جبل‌المتین اهل‌بیت (ع) و در رأس آن‌ها فاطمه زهرا (س) می‌توانیم از انواع رجس و پلیدی‌ها فاصله بگیریم.

بحث و نتیجه‌گیری

در این نوشتار ما با تبیین نقش الگویی حضرت زهرا (س) به ابعاد مختلف خانوادگی - اخلاقی، اجتماعی و سیاسی به دنبال ایجاد ساختاری برای انسجام یافتن افکار و دیدگاه‌های خود بوده و در این راستا اصول و ترجیحات ایشان را در زندگی کوتاه اما پربرکت آن حضرت در چند اصل مرجع گردآوری نموده‌ایم، تا درک حقایق حاکم بر زندگی شریف فاطمه صدیقه (س) بهتر صورت پذیرد. نظر به اینکه الگوی تربیتی فاطمی با شاخصه‌هایی که طرح گردید، فرازمانی و مکانی است و این اصول در ارتباط با یکدیگر و در کل نظام خانواده و جامعه جریان دارد و نیز به دلیل اتصال به مبدأ هستی و نشئت‌یافته از فطرت طبیعی، همواره الگویی عملی و مجسم از آموزه‌های الهی و اسلامی را ارائه می‌دهند، لذا می‌تواند به‌عنوان راهنمایی عملی نصب‌العین افراد جامعه به‌ویژه زنان قرار گیرد. آنچه امروزه به‌عنوان دفاع از حقوق زن در رفع خشونت علیه زنان و اقامه عدل و انصاف در مورد آنان مطرح می‌شود، به علت فقدان بنیان‌های اصیل و عمیق فکری و تجسم نیافتن در فرد یا افرادی به‌عنوان الگو و نمونه، پیامدهای ناگواری از جمله برده‌داری نوین و تجارت براساس جاذبه‌های جنسی و موالیدی بی‌هویت و سقوط افراد در وادی تمنیات بهیمی را به دنبال داشته است و ما امروز با وجود پیشرفت‌های فناورانه و ماهرهای جدید، روند این انحطاط و نابودی را با سرعت بیشتری در جهان نظاره‌گر هستیم. بنابراین در راستای نهادینه شدن الگوی مکتب فاطمی در جامعه و برای زنان و دختران پیشنهاد می‌شود: ۱. نظام آموزشی با توجه به الگوی تربیتی حضرت زهرا (س) به‌صورت زیربنایی در دوره آمادگی، دبستان و متوسطه با گنجاندن مباحث و مفاهیمی براساس این الگو در محتوای آموزشی همه مقاطع تحصیلی، این ارزش‌ها را در نسل پویای جامعه احیا نمایند و زمینه‌های تبلور عینی ارزش‌ها را در رفتار و کردار دانش‌آموزان فراهم سازد. ۲. نظام آموزشی، صدا و سیما، سازمان تبلیغات اسلامی، ارشاد اسلامی، و نهادهای فرهنگی و تربیتی با انجام فعالیت‌های تبلیغی و فرهنگی بیشتر در جهت محو ارزش‌های نافذ فرهنگ غرب و جایگزین نمودن الگوهای برتر تربیت اسلامی زن مسلمان در پرورش و تربیت نسل جوان بیشتر مؤثر شوند. ۳. نهادهای فرهنگی و تربیتی جامعه با تهیه محصولات فرهنگی از قبیل: فیلم، تئاتر،

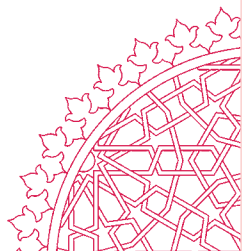
پوستر و گزارش‌های مستند و سایر برنامه‌های نرم‌افزاری با محوریت الگوی تربیت دینی در قالب سیره فاطمی جهت ارائه به زنان و دختران جامعه اسلامی زمینه رشد و بالندگی آنان را فراهم کنند. ۴. با عنایت به نقش حیاتی و محوری خانواده در احیای ارزش‌های دینی و انسانی در فرزندان و بالطبع جامعه، نهادهای ذریع از جمله: حوزه‌های علمیه، مساجد، کانون‌های فرهنگی و تربیتی، دانشگاه‌ها، صدا و سیما، دولت و ... برای احیا، ترویج، بسط و تعمیق ارزش‌های دینی در خانواده برنامه‌های عملیاتی تهیه نموده و اجرا نمایند.

پی‌نوشت‌ها

۱. سوره احزاب، آیه ۲۱
۲. سوره توبه، آیه ۷۱

منابع

۱. آل رسول، سوسن (۱۳۸۷). اسرار وجودی حضرت زهرا (س). نشریه کتاب زنان، شماره ۲۹، ص ۱۶۲.
۲. بخشایش، عقیقی (۱۳۶۴). صدیقه طاهره (س) بانوی بزرگ اسلام. تهران: ناشر هیئت فاطمیون.
۳. جونی، ابراهیم‌بن محمد (۱۹۷۸). فرائد السّمطین. تحقیق الشیخ محمد باقر محمودی، ۱۹۷۸ م، چاپ اول.
۴. خلجی، محمدتقی (۱۳۸۵). ترجمه و شرح خطبه حضرت زهرا (س). اصفهان: مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل‌بیت (ع)، چاپ ششم.
۵. سبحانی، محمدتقی (۱۳۸۲). الگوی جامع شخصیت زن مسلمان. قم: دفتر مطالعات تحقیقات زنان.
۶. شریعتی، علی (۱۳۵۴). انتظار عصر حاضر از زن مسلمان. تهران: نشر چاپخش، چاپ اول.
۷. شریعتی، علی (۱۳۵۰). «فاطمه، فاطمه است». تهران: انتشارات حسینییه ارشاد، چاپ اول.
۸. طباطبایی، محمدحسین (۱۳۷۴). المیزان فی تفسیر القرآن. ترجمه محمدباقر موسوی همدانی، جلد شانزدهم، قم: دفتر انتشارات جامعه اسلامی حوزه.
۹. علی‌زاده، عبدالله (۱۳۸۷). نگاهی به شیوه‌های تربیتی دخت پیامبر (ص). نشریه زنان ایران، شماره ۵۱، صص ۳۲ - ۱۲.
۱۰. فرات کوفی، ابوالقاسم (۱۴۱۰ق). تفسیر فرات الکوفی. تهران: سازمان انتشارات وزارت ارشاد، چاپ اول.
۱۱. محدثی، جواد (۱۳۸۷). آینه کمال فاطمی. نشریه زنان ایران، شماره ۵۱، ص ۲۷.
۱۲. معارف، مجید (۱۳۸۷). سیره سیاسی حضرت زهرا (س) در روایات اهل تسنن. کتاب زنان، شماره ۲۹، ص ۴۲.
۱۳. نعمتی پیرعلی، دل‌آرا (۱۳۸۷). سیره سیاسی حضرت زهرا (س) در مقام انسان کامل. کتاب زنان، شماره ۲۹، ص ۳۱۴.



ما به برکت اتصال به
جبل‌المتین اهل‌بیت (ع)
و در رأس آن‌ها فاطمه
زهرا (س) می‌توانیم از
انواع رجس و پلیدی‌ها
فاصله بگیریم

جایگاه انسان

دکتر فخری ملکی

کارشناس فلسفه گروه حکمت و معارف اسلامی
دفتر برنامه‌ریزی و تألیف کتاب‌های درسی

چکیده

رنه دکارت فرانسوی (۱۶۵۰-۱۵۹۶)، پدر فلسفه جدید غرب، معتبرترین کتاب خود را به نام «گفتار در روش درست به کار بردن عقل» نگاشته است؛ زیرا به اعتقاد او عقل بین همه انسان‌ها مساوی تقسیم شده است، و تنها تفاوت آن‌ها از بعد معرفتی در چگونگی استفاده از روش ناشی می‌شود. پس با روش درست می‌توان به شناخت جهان دست یافت و مضمون آن را کشف کرد. از جهت محتوا اندیشه دکارت مبتنی بر تفکیک سه جوهر متباین است و از میان این سه جوهر، نقش محوری از آن «سوژه اندیشنده» است که بقیه موجودات را «ابژه» خود قرار می‌دهد.

فیلسوف اثرگذار بعدی در شکل‌گیری انسان متجدد دیوید هیوم انگلیسی (۱۷۷۶-۱۷۱۱) است. هیوم با توجه به درکی که از ماهیت انسان داشت، اصول کلی و ضروری عقل را مورد تردید و سرچشمه‌های اصلی ماهیت انسان را به سطح غرایز تنزل داد. وی معتقد بود که منشأ تمام معارف بشری تجربه حسی است و در متن تجربه نیز ضرورت یافت نمی‌شود و لذا هیچ ارتباط ضروری بین موضوعات و احکام و عوارض آن‌ها وجود ندارد. در پی این اندیشه هیوم انقلاب کپرنیکی کانت (۱۸۰۴-۱۷۲۴) رخ داد. انقلاب کپرنیکی به این معنا که ما تنها با موضوعی سر و کار داریم که در بطن اندیشه ما ساخته می‌شود. یعنی

«موضوع» ماهیت متعین خارج از مایی نیست که نسبت به آن شناخت پیدا می‌کنیم، بلکه موضوع عبارت از فعل تکوین و تدوین یک مفهوم سامان یافته در ذهن است. از سوی دیگر، کانت واقعیت ذوات اشیا از جمله ذات انسان را پذیرفت ولی اصل امکان شناخت آن ذوات را انکار کرد. ولی هگل (۱۸۳۱-۱۷۷۰) این ایده کانت را بی‌اساس اعلام کرد؛ به نظر او اگر نتوانیم به شیء فی نفسه شناخت پیدا کنیم، به این معناست که امکان هیچ‌گونه شناختی برای ما امکان‌پذیر نخواهد بود. لذا هگل پدیدار را «ظهور ذات در زمان و مکان» می‌داند. از نظر او تاریخ عالم تاریخ روح است. روح مرحله ذهنیت‌گرایی (سوبژکتیو) و عینیت‌گرایی (ابژکتیو) را پشت سر می‌گذارد تا به غایت خود که آزادی مطلق و آگاهی تام و تمام است، برسد. اما در این جدال معرفتی گوی سبقت را در شکل‌گیری انسان متجدد پوزیتیویست‌ها یا اثبات‌گرایان ربودند. آن‌ها به تأسی از کانت، علم به اعیان و موجودات را انکار کردند و در پشت سپر علم و روش‌گان (متدولوژی) جدید با عقل شهودی مخالفت کردند و عقل را تنها در محدوده تجربه اثرگذار و معرفت‌زا دانستند.

کلیدواژه‌ها: دکارت، کانت، هیوم، هگل، سوژه، ابژه، انقلاب کپرنیکی

در عصر جدید

بنیانگذاران فلسفه در دوره جدید برای توجیه مفهوم یقین، از الگوی ریاضی، که به نظر آن‌ها الگوی مشترکی بین ذهن و عین است، استفاده کردند. هر چند این الگو جنبه ذهنی داشت، اما به جهت تفسیر تازه‌ای که آن‌ها از طبیعت کردند توانستند این الگو را درباره جهان خارج هم صادق بدانند

مقدمه

در تاریخ فلسفه، مواجهه فیلسوفان با عالم همواره مواجهه شناختی بوده، به این معنی که تلاش غالب حکمای دوره یونان، دوره قرون وسطی و دوره اسلامی شناخت احکام «موجود به ماهو موجود» بوده است. آن‌ها عالم واقع را اعم از جهان و ذهن و ادراک آدمی می‌دانستند و همه آن‌ها را از یک نوع می‌شمردند، و لذا تناظری میان انسان و موجودات قائل نبودند. شناسایی در این دوره‌ها حاصل مطابقت عالم ذهن با عالم خارج بوده است. یعنی فلاسفه در این دوره‌ها معتقد بودند حقایقی مستقل از انسان وجود دارد که اگر انسان تسلیم آن شود و هیچ دخل و تصرفی در آن نکند، می‌تواند با شهود عقلی ماهیت آن‌ها را شناسایی نماید.

اما در دوره جدید (مدرن) برای نخستین بار، انسان در محور و کانون اندیشه واقع گردید. با محور قرار گرفتن انسان، حقیقت به یقین مبدل شد و «حقیقت به معنای ادراک مطابق با واقع» بی‌اساس تلقی گردید. به عبارتی دیگر یقین انسانی به عنوان یک مفهوم نفسانی محور حقانیت را به خود اختصاص داد. بنیانگذاران فلسفه در دوره جدید برای توجیه مفهوم یقین از الگوی ریاضی، که به نظر آن‌ها الگوی مشترکی بین ذهن و عین است،

استفاده کردند. هر چند این الگو جنبه ذهنی داشت، اما به جهت تفسیر تازه‌ای که آن‌ها از طبیعت کردند توانستند این الگو را درباره جهان خارج هم صادق بدانند. بدین ترتیب در این مرحله مفهوم یقین با مفهوم ریاضیات گره خورد.

براساس این تحول اولیه، در مرحله بعد فیزیک نیوتنی الگوی روان‌شناسی واقع شد و علم طبیعت انسانی، به تأسی از الگوی جاذبه نیوتن، براساس مفهوم تداعی معانی شکل گرفت. متعاقب این دیدگاه تحول بزرگ‌تری به نام انقلاب کپرنیکی کانت نیز رخ داد که تمام عالم طبیعت را به مفاهیم محض فروکاست. بدین ترتیب معنا و مفهوم عینیت تغییر کرد و عینیت نه به معنای «مطابقت ذهن با خارج» بلکه برعکس «مطابقت اشیا با مقولات ذهن» مطرح گردید.

در ابتدای قرن نوزدهم، ضمن اینکه سوپرناتالیسم و انسان‌گرایی‌ای (اومانیزمی) که فیلسوفان قرن ۱۷ و ۱۸ بنیاد نهاده بودند، به نحو تمام‌قد خودنمایی کرد، گسست بزرگ دیگری نیز رخ داد و آن تاریخی شدن سوژه بود. تاریخی شدن سوژه به این معناست که تمام مظاهر فرهنگی، فکری و روحی انسان در تاریخ معنا پیدا می‌کند.

راه این فیلسوفان را در دوره جدید اثبات‌گرایان به کمال رساندند. اثبات‌گرایان پی بردند که نظام اجتماعی باید مولود

همه کسانی که می‌خواهند به نقد ریشه‌ای متافیزیک بپردازند، به نحوی به دکارت رجوع می‌کنند. در اندیشه دکارت هم کوژیتوی وی بیش از هر حکم و عبارتی مورد توجه و نقد قرار می‌گیرد

اعتقاد مشترک به اصول و مبانی خاصی باشد، در غیر این صورت این نظام فرو خواهد ریخت و نمی‌تواند به حیات خود ادامه دهد. به همین دلیل «ایمان راسخ به عظمت و مقام والای انسانی» را اصل بنیادین خود قرار دادند تا بتوانند بهشت تحصلی موعود را طراحی کنند و برای بشریت به ارمغان آورند.

نقش فیلسوفان بزرگ در شکل‌گیری جایگاه انسان در دوره جدید

۱. دکارت

دکارت، پدر فلسفه نو، بر روش درست اندیشیدن تأکید می‌کند، زیرا، همان‌طور که اشاره کردیم، وی معتقد است تفاوت افراد در توانایی اندیشیدن نتیجه توجه آن‌ها به روش است و کسانی بهتر از دیگران می‌اندیشند که به تربیت اندیشه خود و پیروی از روش کوشیده‌اند. از همین روست که دکارت وقتی از درس‌هایی که در مدرسه فراگرفته است یاد می‌کند تنها از ریاضیات خشنود است. زیرا در این حوزه دو چیز با اهمیت یافته است؛ یکی «روش» و دیگری «روشن و متمایز بودن»، لذا بر آن می‌شود تا این چگونگی را از حوزه محدود ریاضیات به دیگر حوزه‌های اندیشه گسترش دهد و به جست‌وجوی دیگر اندیشه‌های روشن و متمایز برآید و همه دانستنی‌های خود را به این محک بیازماید و به هر آنچه روشن و متمایز نیست به دیده شک بنگرد.^۱

بر همین اساس دکارت معلومات خود را مورد رسیدگی قرار داد و در همه آن‌ها تردید روا داشت. آنگاه، بعد از تفکر بسیار به این نتیجه رسید که «وجود من» تنها چیزی است که نمی‌توان در آن شک کرد، چون اگر در همه چیز شک کنم. باید وجود داشته باشم تا شک کنم. بنابراین پس از شک در همه چیز یک امر یقینی به دست آورد و آن «وجود من» بود. ماهیت من چیزی است که به قول خود دکارت: «انفکاک آن از من محال است. من هستم، پس وجود دارم. این امری است یقینی اما تا کی؟ درست تا وقتی که فکر می‌کنم. زیرا هر گاه تفکر من متوقف شود، در همان وقت هستی یا وجودم متوقف می‌شود.»^۲ لذا «من اندیشنده» یقینی‌ترین موجودات است و کلمه «سوژه» باید فقط در مورد این موجود به کار رود و همه موجودات در نسبت با سوژه معنا یابند؛ لذا هر چه معرفت رنگ سوژه به خود بگیرد، از درجه یقین بالاتری

برخوردار می‌شود.

بدین ترتیب دکارت «بر اصالت و نقش قوام‌بخشی اندیشه انسان برای کل عالم تأکید می‌کند. با اصل قرار دادن من اندیشنده است که خداوند و جهان جز من قابل اثبات می‌شود. با کوژیتوی^۳ دکارت نقش جدیدی برای انسان در کل موجودات اعلام می‌شود.»^۴

دکارت مبتنی بر اصل ثنویت سوژه- ایزه انسان را جوهری متمایز از جهان دانست و بین جوهر روحانی و جسمانی به تباین ذاتی قائل شد و با این تفکیک نه تنها خود را در معضلی لاینحل گرفتار کرد؛ یعنی نتوانست ارتباط بین دو جوهر را تعیین کند، بلکه اذهان تمام فلاسفه بعد از خود را به اثبات جهان مشغول کرد.

شایستگی عنوان «پدر فلسفه نو» برای دکارت وقتی بیشتر آشکار می‌شود که با آغاز نقد مابعدالطبیعه (متافیزیک)، که از اواخر قرن نوزدهم شدت می‌گیرد، همه کسانی که می‌خواهند به نقد ریشه‌ای مابعدالطبیعه بپردازند، به نحوی به دکارت رجوع می‌کنند. در اندیشه دکارت هم کوژیتوی وی بیش از هر حکم و عبارتی مورد توجه و نقد قرار می‌گیرد.^۵

هایدگر در جلد چهارم کتابی که در شرح فلسفه نیچه نوشته می‌گوید: در نظر نیچه کوژیتوی دکارت صورت اصیل اراده به قدرت است، زیرا رسالت کوژیتوی دکارت اثبات جوهریت و تجرد نفس نیست بلکه تثبیت موضوعیت انسان است. «من هستم» به این معنی است که من اراده می‌کنم، من می‌خواهم و من تعیین می‌کنم. زیرا من دکارت چیزی است که می‌اندیشد و این بدان معنی است که موضوع (سوژه) می‌شود و اشیا را در خود متمثل می‌کند و به آن‌ها معنی می‌دهد.^۶

۲. دیوید هیوم

از نظر تجربه‌گرایان، بنیاد شناسایی تجربه حسی است. بر این اساس آنچه جسم نامیده می‌شود، چیزی جز مجموعه‌ای از ادراک‌ها نخواهد بود. برکلی این نظریه را تنها درباره جسم و جوهر مادی بیان کرده بود ولی هیوم آن را درباره جوهر روحانی و «خود» نیز درست دانست. یعنی همچنان که جسم مجموعه‌ای از ادراک‌هاست، «خود» نیز مجموعه‌ای از ادراک‌ها و حالت‌های گوناگون و پشت همی تصویرهاست. زیرا، به قول او: هر گاه درباره آنچه «خود» می‌نامیم، کاوش می‌کنم با یک ادراک یا ادراکی دیگر روبه‌رو می‌شوم و هیچ‌گاه نمی‌توانم خود را در بیرون از زمان و بی‌ادراکی معین ببابم. هنگامی که

ادراک‌های من برای مدتی از میان می‌روند مثلاً در هنگام خواب در تمام آن مدت از خود بی‌خبرم و به راستی می‌توان گفت هستی ندارم.»^۷

می‌دانیم که هیوم هم عصر با نیوتن (۱۶۴۳-۱۷۲۷) است و دغدغه آن را دارد که قوانین و روش‌های علم فیزیک نیوتنی را تا حد ممکن به طبیعت آدمی نیز تسری دهد.^۸ نیوتن قانون جاذبه را برای توضیح و تبیین طبیعت به کار برد و هیوم نیز با پیروی از او، این قانون را در ادراکات انسان ساری و جاری دانست. آگاهی از نظر هیوم براساس جاذبه تحقق پیدا می‌کند و لذا او قانون جاذبه در حوزه آگاهی را «تداعی معانی» نام نهاد. تداعی معانی به این معناست که ایده‌ای، ایده دیگری را جذب می‌کند و لذا از نظر هیوم نخستین خصوصیت طبیعت آدمی تداعی^۹ تصورات است و آن قاعده‌ای است که افکار و تصورات به واسطه آن پیش می‌روند. هنگامی که تصویری در قوه تخیل حاضر می‌شود، هر تصور دیگری که با آن تصور نسبت داشته باشد، در پی آن نمایان می‌شود.^{۱۰}

دومین خصوصیت طبیعت آدمی تداعی مشابهی است که میان انطباعات برقرار است، همه انطباعات مشابه، با یکدیگر اتصال دارند، به محض اینکه یکی از آن‌ها حاصل شود، بقیه نیز بلافاصله در پی آن می‌آیند.^{۱۱} نتیجه این سخنان این است که:

۱. قضاوت قطعی و رسیدن به یقین درباره هستی چیزها و نیز یافتن هر گونه بستگی لازم میان پیشامدها، یعنی دست یافتن به قانون‌های کلی، ناممکن است.^{۱۲}
۲. این نوع نگاه به انسان نقش عقل در وجود انسان را نادیده گرفته و فرق عمده میان انسان و حیوان را از میان برمی‌دارد و راه را برای داروین هموار می‌کند.
۳. تکیه وی (هیوم) بر تجربه خود، خواسته فیلسوفان معاصر واقع می‌گردد که بر اصالت شناخت علمی تأکید دارند؛ به‌طوری که استدلال بر هر چیزی که فراسوی تجربه انسان باشد، مردود شناخته شده و اثبات‌گرایان منطقی یک قرابتی را از آن در هیوم مشاهده می‌کنند.^{۱۳}

۳. کانت

کانت بزرگ‌ترین و مؤثرترین فیلسوف دوره جدید است و فهم و تلقی او از انسان اهمیت اساسی دارد. کانت با انقلاب کپرنیکی خود، به صورتی اساسی و با اندکی تفاوت در طرح دکارتی، سوبژکتیویسم و انسان‌گرایی دوره جدید را تثبیت کرد. کانت با «تغییر مفهوم عینیت» اعتبار جز من را منوط

به من و جهان و نظم و قانون، و ساختار آن را نتیجه صورت بخشی فاعل شناسا تلقی کرد.^{۱۴} و لذا در اندیشه کانت درباره هیچ موضوعی مستقل از اندیشه نمی‌توان سخن گفت. زیرا اندیشه مقوم احکام است و موضوع، موضوع به شرط آگاهی است.

کانت در صدد بود تا میان دو نگرش درباره من، یعنی من ثابت و جوهری دکارت و امر متغیر هیوم، که چیزی غیر از مجموع ادراکات نبود، دیدگاه سومی را اتخاذ کند، تا بدین وسیله به زعم خویش بر مشکلات معرفت‌شناختی آن دو فائق آید. از همین روست که کانت علاوه بر پذیرش امری به‌عنوان «من تجربی» از «من استعلایی» نیز سخن گفت.^{۱۵}

من استعلایی کانت من متافیزیکی نیست؛ زیرا تصور نفس به‌عنوان جوهری بسیط امری است فراتر از عالم تجربه که مفاهیم محض فاهمه بر آن قابل اطلاق نیست. مفاهیم محض فاهمه تنها بر اموری اطلاق می‌شود که آن امور صورت‌های محض ما تقدّم مکان و زمان را پذیرفته باشند و تصورات عقلی از آن جهت که محسوس نیستند قابل تجربه و در نتیجه قابل عرضه بر مفاهیم فاهمه نیز نیستند.^{۱۶}

من استعلایی کانت شرط لازمی است که در هر آگاهی و هر فعالیت ذهنی حضور دارد. هیچ فکر و هیچ آگاهی در ذهن بدون ملازمت با «من فکر می‌کنم» ممکن نمی‌شود. لذا وحدت استعلایی شرط حصول هر نوع ادراک و آگاهی است و امری نیست که خود بتواند همانند سایر اشیا موضوع شناسایی واقع شود و تحت مقولات فاهمه قرار گیرد. زیرا محال است آنچه خود شرط حصول هر نوعی از ادراک است بتواند متعلق یکی از انواع ادراک قرار گیرد.^{۱۷} پس من یک مفهوم نیست بلکه صرفاً ارجاع پدیدارهای باطنی است به موضوع نامعلوم.^{۱۸} یعنی من استعلایی به‌مثابه بنیاد استعلایی برای ترکیب کثرات همه شهود است و نیز مبنای استعلایی مفاهیم و نیز مبنای ضرورت‌بخشی، وحدت‌بخشی و امکان‌بخشی به شناخت‌های حقیقی ماست، که نقشی اساسی در نظام معرفت‌شناسی کانت ایفا می‌کند.^{۱۹}

بنابراین زمانی که کانت از «انسان‌شناسی» صحبت می‌کند به معنای امری ابژکتیو نیست، بلکه مرادش «انسان‌شناسی پراگماتیک» است. انسان‌شناسی کاربردشناختی (پراگماتیک) عبارت است از شناخت انسان به منزله موجودی که آزادانه عمل می‌کند. مطابق تعالیم اخلاقی کانت، انسان بالغ می‌تواند در مسائل اخلاقی بر خود حاکم و تابع شخصیت

انسان‌شناسی پراگماتیک
عبارت است از شناخت
انسان به منزله
موجودی که آزادانه
عمل می‌کند. مطابق
تعالیم اخلاقی کانت،
انسان بالغ می‌تواند در
مسائل اخلاقی بر خود
حاکم و تابع شخصیت
ذاتی خود باشد

ذاتی خود باشد. انسان یا من پراگماتیک موجودی خودمختار است. خودمختاری یا استقلال انسان متضمن دو نکته است: اول اینکه انسان برای تعیین تکلیف اخلاقی خود به هیچ مرجع خارجی نیاز ندارد، دوم: اینکه ما در مراقبت از رفتار خود توان مهار کردن افعال خود را داریم. بدین‌سان، انسان در تدوین نظام اخلاقی خود به منبع و موجود دیگری نیاز ندارد. به نظر کانت این استقلال و خودمختاری انسان، معلول غایت‌مندی است. مطابق نظر کانت انسان غایت جهان هستی است.^{۲۰}

منتقدان اندیشه کانت، از جمله «شوان» حکیم سوئیسی، می‌پرسند اگر آنچه به عقل مربوط است به جز تجربه حسی نباشد و به‌جز آن نتواند بود، چگونه این امور را می‌توان توجیه کرد که سخنگویان بزرگ مابعدالطبیعه از درک آن حقیقت به کلی عاجز مانده باشند؟^{۲۱} آن‌ها می‌گویند همان‌طور که نمی‌توان درباره کشوری که از آن هیچ نمی‌دانیم به استدلال پردازیم، درباره حقایق فوق محسوس هم بی‌تمسک به معلومات به آن حقایق استدلال نمی‌توانیم کرد. آن معلومات به طریق مشاهده معنوی، در جایی که دست خرد به آن برسد، فراهم آمده است.^{۲۲}

سید حسین نصر منتقد دیگر اندیشه کانت، معتقد است عقل استدلالی همین که از فروغ هدایت‌گر عقل شهودی جدا بیفتد در بهترین حالت فقط می‌تواند بر وجود نومن [پدیده]ها و واقعیت ذوات اشیا، همان‌طور که در فلسفه کانت دیده می‌شود، انگشت تأیید بگذارد. کانت که عقل شهودی را به عقل استدلالی محدود کرد، واقعیت ذوات اشیا را پذیرفت ولی اصل امکان شناخت آن ذوات در حد ذات خود را انکار داشت. آری عقل استدلالی به تنهایی نمی‌تواند ذوات اشیا یا نومن‌های فی‌نفسه را بشناسد. معرفتی که ذاتی است، معرفتی است که در نهایت بر اتحاد عالم و معلوم مبتنی است.^{۲۳}

۴. هگل

اندیشه هگل بر زمینه تفکر کانت پرورش پیدا کرده است. در اندیشه کانت ذهن انسان در شناخت و معرفت محوریت دارد. بدین معنی که نحوه ادراک ما را از واقعیت شکل می‌دهد و لذا ما زمانی واجد شناخت خواهیم شد که داده‌های حسی از طریق زمان و مکان به ذهن عرضه شود و فاهمه از طریق مقولات خود به آن‌ها شکل دهد. بر این مبنا معرفت فقط در حوزه تجربه حسی امکان‌پذیر خواهد بود. اگر بخواهیم فراتر از حوزه تجربه حسی شناخت پیدا

کنیم، شاهد جدال عقل با خود خواهیم شد؛ و لذا شناخت و معرفت فقط در حوزه پدیداری وجود دارد، هر چند ظاهر بدون باطن بی‌معناست اما این باطن در تیررس شناخت ما نیست و لذا فقط می‌دانیم که «شیء فی نفسه» هست اما نمی‌دانیم چیست. هگل به این حرف کانت می‌تازد و آن را بی‌اساس اعلام می‌کند. به نظر هگل اگر نتوانیم به شیء فی‌نفسه شناخت پیدا کنیم، به این معناست که امکان هیچ‌گونه شناختی برای ما امکان‌پذیر نخواهد بود. و لذا هگل از کانت عبور می‌کند و نشان می‌دهد که می‌توان شیء فی‌نفسه را به نحو عینیت‌گرایی (ابژکتیو) لحاظ کرد.

هگل انسان و آگاهی و تمامی مظاهر فرهنگی و فکری و روحی او را در تاریخ می‌بیند. وی پدیدار را ظهور ذات و نومن می‌داند. به گمان او، پدیدار تجلی و نمودار شدن ذات در زمان و مکان است. به تعبیر دیگر، پدیدار تجلی روح^{۲۴} است. سیر گسترش و تطور روح تا جایی ادامه پیدا می‌کند که وارد مرحله درک مطلق و نامتناهی شود. آگاهی انسان و تمامی مظاهر روحی و فرهنگی او دائم در حال بسط و تطور است.^{۲۵} در واقع تاریخ عالم تاریخ روح است؛ تاریخ عالم مراحل منطقی پیشرفت شعور و آزادی را مصور می‌کند. آزادی مطلق و آگاهی تام غایت روح و در نتیجه غایت تاریخ عالم است.^{۲۶}

مراحل تطور روح از نظر هگل در سه مرتبه روح ذهنیت‌گرایی (سوبژکتیو)، روح عینیت‌گرایی (ابژکتیو) و روح مطلق مورد بررسی قرار می‌گیرد که در ادامه به شرح هر یک می‌پردازیم.

روح ذهنیت‌گرایی (سوبژکتیو)

هگل در اولین مرحله تأمل در باب روح، به روح ذهنیت‌گرایی (سوبژکتیو) می‌پردازد. در عرصه روح ذهنیت‌گرایی (سوبژکتیو)، سوژه از درون مورد مطالعه قرار می‌گیرد. یعنی ذاتیات سوژه فرد آدمی بررسی می‌شود. مقصود بررسی خصوصیات کلی و ذاتی روح انسان است. برای این بررسی از سه مرحله جزئی‌تر در روح ذهنیت‌گرایی (سوبژکتیو) بحث می‌شود: نفس، آگاهی و روح.

نفس مرحله‌ای است که اسیر تن و طبیعت است؛ از مرحله حیوانی فراتر است ولی هنوز به مرحله انسانی نرسیده است. نفس در مرحله اول با ابژه‌ها روبه‌رو می‌شود و آن‌ها را بیرون از خود می‌پندارد. در مرحله بعد با خود روبه‌رو می‌شود، این خودآگاهی در مرحله بالاتر به خودآگاهی کلی نائل می‌آید و خودهای دیگر را، هم جدای از خودش و هم

متحد با خود، می‌یابد. اینجاست که آگاهی و خودآگاهی به یگانگی می‌رسند.^{۲۷}

به عبارت دیگر سیر تطور روح ذهنیت‌گرایی (سوبژکتیو) این‌گونه است که ابتدا خارج را به صورت محسوس و منفرد و سپس آن را کلی آمیخته به فردیت می‌فهمد، اما در نهایت آن را به صورت کلی محض و انتزاعی در قالب قوانین در می‌یابد. روح در مرحله پایانی این سیر در می‌یابد که آگاهی او به جهان خارج، در واقع آگاهی او به خویشتن است. در این مرحله سوژه و ابژه یکی است.^{۲۸}

روح عینیت‌گرایی (ابژکتیو)

عرصه روح عینیت‌گرایی (ابژکتیو)، عرصه تحقق و خودبیانگری روح است. بدین ترتیب روح از بی‌واسطگی خارج و با واسطه می‌شود. روحی که به تمایز خود از بیرون از خود آگاه شده و آزادی خود را فهمیده، آزادی اراده خویش را به نمایش می‌گذارد. این کار با تصرف و مالکیت در امور مادی صورت می‌پذیرد. بدین ترتیب فرد آزادی اراده خویش را عینیت می‌بخشد و همچنین خود را قادر به دریافت تاریخی و رویدادهای آن می‌بیند. هگل در این سیر به مراحل مهمی از تاریخ، مثل عالم یونانی و رومی، دوران جدید (مدرن) و انقلاب فرانسه اشاره می‌کند. وی در تحلیل خود توجه می‌دهد که نهادها و تأسیسات سیاسی با اینکه جنبه عینیت‌گرایی (ابژکتیو) دارند، اما دارای وجهی روحی و حاوی آگاهی‌های آدمی هستند.^{۲۹}

روح مطلق

در مرتبه روح مطلق، روح با توجه یافتن به تعارض صورت ذهنیت‌گرایی (سوبژکتیو) و عینیت‌گرایی (ابژکتیو)، از این دو متقابل (تقابل) فرا می‌رود و می‌خواهد به تمامیت برسد. روح در این مرحله می‌خواهد به شناخت مطلق برسد. در اینجا آنچه در عرصه واقعیت و اندیشه رخ می‌دهد به هم پیوند می‌خورد. هگل در این مرحله شناختی را پی می‌گیرد که طی آن مُدرک همراه با ادراک است. در این مرحله «خود» در عین بودن در دیگری به «شناخت خود» می‌رسد. سوژه هویت خود را در همراه بودن با ابژه می‌یابد. هگل این خصوصیت را ذاتی عقل می‌داند.

هگل در پایان نتیجه می‌گیرد که حقیقت فقط در قالب مفهوم ممکن می‌شود و در همین جاست که به صورت کوتاه به سه گونه تظاهر روح مطلق در هنر، دین و فلسفه می‌پردازد.

آنچه که در هگل مشهود است و منشأ بزرگ‌ترین واکنش‌ها نسبت به وی شده است: نقش اندک انسان به مثابه فرد

در نظام وی است. اگر فرد انسانی در پرتو نظام هگل از خویشتن پرسش کند، خود را در شبکه‌ای بسیار وسیع و پیچیده از مفاهیم عقلی می‌یابد، به‌طوری که گاه تصور جزئیت و فردیت از وی سلب می‌شود. به عبارت دیگر در این نظام فهم فرد یگانه و یگانه منوط به سیری طولانی در عرصه تاریخ و روابط پیچیده مفهومی انتزاعی است. روح در طول تاریخ محتوای ذات خویش را به صورت کار و کنش به منصفه ظهور می‌رساند و خود را به صورت موجودی در برابر خود پیش روی قرار می‌دهد.^{۳۰}

از طرف دیگر بشر امروز در زمینه تفکر هگلی زندگی می‌کند، زیرا فلسفه هگل آخرین مرحله تفکر مابعدالطبیعی (متافیزیک) و مبنای مرحله اخیر تمدن غربی است. هگل بشر را در عالمی وارد کرده است که عالم خودآگاهی بشر و خود بنیادی تام و تمام اوست. بر طبق این فلسفه بشر موجودی است که در طی تاریخ به کمال می‌رسد و خدا می‌شود و می‌توان گفت که منشأ اندیشه «خدا مرده است» که نیچه آن را با دریغ و آه و افسوس و درد بیان می‌کند، در تفکر هگل وجود دارد و تحقق روان مطلق و دانندگی مطلق به این معناست که بشر یعنی موجودی که این دانندگی در او و با او تحقق یافته است و دایر مدار کائنات است و اوست که جای خدا را گرفته است.

۵. اگوست کنت

نظریه تحول فکر انسان از مرحله الهی به مرحله «شناخت علمی تحصلی» با نام اگوست کنت فرانسوی (۱۸۵۷-۱۷۹۸) که مشهورترین نماینده فلسفه تحصلی است گره خورده است. وی معتقد است ذهن انسان در سیر تکامل تاریخی خود سه دوره را پشت سر گذاشته است. مراد اگوست کنت از دوره اول یعنی «دوره ربانی» وجود آن مرحله تکامل ذهنی بشر است که وی در پی علت‌های غایی حوادث است و آن‌ها را در اراده‌های موجودات مشخص مافوق انسانی یا در اراده یک موجود از این سنخ می‌بیند. این مرحله به طور کلی عصر خدایان یا عصر خداست.

اگوست کنت دومین دوره کلی را «دوره مابعدالطبیعی» می‌نامد. در دوره مابعدالطبیعی ذهن به جای تبیین کردن پدیده‌ها براساس مشیتی الهی به مفاهیمی خیالی نظیر اتر، عناصر حیات‌بخش و امثال آن‌ها متوسل می‌شود.

و بالاخره دوره سوم «دوره تحصلی» است، یعنی دوره نگرش یا ذهنیت علمی پخته. در این دوره ذهن به پدیده‌ها یا واقعیت‌های مشهودی می‌پردازد که آن‌ها را تحت قوانین

در نقد اندیشه اگوست

کنت، کاپلستون (۱۹۹۴-۱۹۰۷)

معتقد است که

تقسیمات اگوست کنت

نمی‌تواند با واقعیت

منطبق باشد؛ زیرا برای

مثال، فلسفه در یونان

باستان شکوفا شد و

ریاضیات نیز پیشرفت

کرد. از طرفی علوم

طبیعی، مدت‌ها پیش از

پایان دوره‌ای که اگوست

کنت دوره مابعدالطبیعی

می‌نامید، پیشرفت

چشمگیر کرده بود

انسان مرکب از بدن و نفس و عقل است و عقل، هم فوق انسان است و هم در مرکز وجود او قرار دارد. حقیقت آدمی فقط با عقل شهودی، با چشم دل که هم در مرکز وجود بشر است و هم تمامی مراتب دیگر وجود او را در بر می‌گیرد، قابل شناخت است

کلی، نظیر قانون گرانش قرار می‌دهد. در واقع توانایی پیش‌بینی کردن و بنابراین تا حدودی در تسلط داشتن، همانا نشانه شناخت تحصّلی واقعی است.^{۳۱}

اگوست کنت چون خدا را تخیلی می‌پنداشت، ناگزیر بود در جای دیگری سراغ معبود را بگیرد. او می‌پنداشت که وظیفه وحدت‌بخش و تعالی‌دهنده‌ای که روزگاری با «اعتقاد به خدا» انجام می‌شد، در جامعه جدید فقط می‌تواند با «پرستش مذهبی انسانیت» انجام بگیرد.^{۳۲}

لذا عالی‌ترین صورت زندگی اخلاقی از نظر اگوست کنت در عشق و خدمت به انسانیت خلاصه می‌شود؛ در مرحله تحصّلی تفکر، انسانیت جایی را اشغال می‌کند که خدا در تفکر ربانی داشت و موضوع پرستش تحصّلی، هستی بزرگ یعنی انسانیت است.^{۳۳}

در نقد اندیشه اگوست کنت، کاپلستون (۱۹۰۷-۱۹۹۴) معتقد است که تقسیمات اگوست کنت نمی‌تواند با واقعیت منطبق باشد؛ زیرا برای مثال، فلسفه در یونان باستان شکوفا شد و ریاضیات نیز پیشرفت کرد. از طرفی علوم طبیعی، مدت‌ها پیش از پایان دوره‌ای که اگوست کنت دوره مابعدالطبیعی می‌نامید، پیشرفت چشمگیر کرده بود.^{۳۴}

اتین ژیلسون (۱۸۸۴-۱۹۷۸) معتقد است کنت و هگل جبر فیزیکی را به امور اجتماعی تسری دادند. فلسفه‌های این دو تن فلسفه تاریخ بود. یعنی غرض اصلی آن توصیف روح بود که از آغاز جهان تا آن عصر همچنان در حال بروز و ظهور متزاید بود، اما در آنجا تاریخ ناگهان به پایان رسید. همین که روح تحصّلی خود را یکسره از مابعدالطبیعه و الهیات وارهانید. انسانیت هم با کنت به آخرین مرحله سه‌گانه خود رسیده بود و بنابراین بعد از کنت دیگر وقوع هیچ امر تازه‌ای امکان نداشت مگر همین که مردم در بهشت تحصّلی جاودانه زندگی کنند.

همچنین به نظر ژیلسون یکی از فرمول‌های موردپسند کنت این بود که: هیچ چیز مطلق وجود ندارد، بلکه همه چیز نسبی است. اما هرگز اضافه نکرد که حتی مذهب تحصّلی با وجود این بعد از مرگ کنت تاریخ همچنان مانند همیشه به سیر خود ادامه داد. پیروان کنت طبعاً به تعجب افتادند که چرا؟ به دست آوردن پاسخ سهل بود؛ زیرا کنت مفاهیم اصلی مکتب را از دانش تحصّلی و به خصوص از جامعه‌شناسی اقتباس کرده بود.^{۳۵}

مبتنی بر اندیشه اثبات‌گرایی (تحصّلی) در قرن نوزدهم، پندار ناصواب بدتری بر این خطا مزید شد. این پندار

باطل همان پندار تکامل بنا به فهمی است که امروزه از آن وجود دارد. تکامل چیزی در حد یک فرضیه علمی است که خود را در قرن گذشته به صورت واقعیتی علمی جا زده است، و با وجود اینکه کمترین دلیلی بر وقوع آن در سطح زیست‌شناختی وجود ندارد، معمولاً بسان نظریه‌ای اثبات شده در مدارس تدریس می‌شود.

اگر موانع آن انحراف ذهنی موسوم به تفکر تکاملی که نه عینی است و نه علمی از میان می‌رفت، گردآوردن اطلاعات راجع به انسان به صورتی واضح، ماهیت فرازمانی و فرامکانی انسان را مکشوف می‌ساخت.^{۳۶}

نظر برخی از منتقدین انسان در اندیشه نوین

هایدگر (۱۸۸۹-۱۹۷۶) یکی از منتقدین اندیشه مدرن معتقد است که در دوران جدید، انسان از هستی بریده و در دامن شناخت فروغلتیده و در زندان ذهن گرفتار آمده است و از آنجا جهان را همچون یک تصویر یا عکس تلقی می‌کند. وی خاطرنشان می‌کند که در هیچ دوره‌ای به جز دوران جدید، انسان جهان را همچون تصویر یا عکس تلقی نکرده بوده است. تنها در دوران جدید است که این فاجعه رخ داده است.^{۳۷}

به عبارت دیگر انسان جدید به یک «ذهن مُدرک» (سوژه) تبدیل شده است و از جهانمندی محروم، لذا جای خود را در جهان (و هستی) از دست داده و از این رو بی‌خانمان است. بنابراین «بی‌خانمانی» و دور ماندن از اصل خویش ریشه‌ای دکارتی دارد.^{۳۸}

مارکوزه (۱۸۹۸-۱۹۷۹) منتقد دیگر معتقد است که انسان تک‌ساحتی (انسان نوین) موجودی است که در فضای آزاد پرورش نیافته است و جامعه‌ای بازدارنده و سرکوبنده به بهانه تأمین حوایج و تدارک به‌زیستی او، بی‌رحمانه گرفتارش ساخته است. از نظر مارکوزه هدف فناوری امروز استثمار و بردگی انسان‌هاست و از این بابت است که پیوسته بر کمیت نیازهای دروغین فرد می‌افزاید تا به بهانه تأمین آن‌ها، آزادی راستین او را نابود سازد.^{۳۹}

سید حسین نصر (۱۳۱۲) منتقد دیگر معتقد است:

۱. انسان متجدد و امروزی از احساس حیرت بی‌بهره است و این ناشی از آن است که درک خویش از امر قدسی را از کف داده است و این فقدان احساس حیرت به حدی است که اصلاً نمی‌داند راز قوه عاقله، راز جنبه ذهنی بشر و نیز امکان شناخت عینی تا چه حد اعجاز‌آمیز است.^{۴۰}

بسته می‌شود و قوه تعقل به معنای اصلی آن، رو به ضعف می‌نهد، دستیابی به شناخت ذاتی از انسان امکان‌پذیر نیست.

۸. افراد بسیار معدودی توجه یافته‌اند که آلودگی محیط زیست فقط پیامد آلودگی نفس بشر است و آن زمان که انسان غربی مصمم به ایفای نقش الوهیت بر روی زمین شد و قدم در راه طرد و نفی ساحت متعالی از زندگی خود گذاشت، چنین چیزی پیدا شد. به عبارت دیگر مسئله تخریبی که فناوری برای محیط زیست به بار آورده است، بحران زیست‌محیطی و مانند آن، همه از بیماری فراموشی ناشی می‌شود که مبتلا به انسان متجدد است.

۹. انسان دین‌دار خدا را باطن می‌داند، اما انسان بی‌دین که به کلی از عالم معنا غافل مانده است، فقط ظاهر را می‌بیند، ولی دقیقاً به دلیل بی‌خبری از مرکز هستی نمی‌داند که حتی ظاهر نیز جلوه‌ای از مرکز هستی یا ذات الهی است.

۱۰. در حدیث مشهور پیامبر (ص) آمده است که هر کس که خود را شناخت، پروردگارش را نیز می‌شناسد؛ از منظر دیگر عکس این گفته نیز صادق است. آدمی فقط در پرتو نور خداوند قادر به شناخت کامل خویش است؛ زیرا نسبی را جز با ملاحظه مطلق نمی‌توان شناخت.

۱۱. مادام که قدرتی معنوی برای مهار امیال شیطانی و شهوانی نفس بشر موجود نباشد، امکان عمل به این دستورات وجود ندارد. همین مفهوم انسان‌باورانه از بشر است که او را به مرتبه‌ای دون شأن انسان کشانده است.

۱۲. تنها چاره انسان متجدد این است که از وضع و حال یک موجود عاصی دست بردارد. با عالم بالا از در صلح و آشتی درآید و خود را تسلیم خدا کند. این خود مساوی است با بسته شدن پرونده انسان متجدد به معنای متعارف کلمه؛ مساوی است با مرگ و تولدی دیگر.^{۴۲}

پی‌نوشت‌ها و منابع این مقاله در دفتر مجله موجود است.

۲. انسان متجدد زمانی که به فراموش کردن خویش تن داد، در واقع دستش را در آتشی که خود افروخته بود، سوخت. او که به شیوه فاوست^{۴۱} روح خویش را در قبال سلطه و سیطره بر محیط طبیعی فروخت، باعث پدید آمدن اوضاع و احوالی شد که همین سیطره بر محیط، به خفقان آن محیط انجامید.

۳. انسان متجدد حقیقتاً فراموش کرده است که کیست. او که در حاشیه دایره وجود خویش به سر می‌برد، به شناخت و دانشی درباره جهان دست یافته است که به لحاظ کیفی، بسیار سطحی ولی به لحاظ کمی اعجاب برانگیز است.

۴. انسان متجدد علمی را پدید آورده است که نه بر فروغ عقل شهودی، بلکه بر نیروهای عقل استدلالی بشر برای واری داده‌های حواس مبتنی است ولی موفقیت این علم دامنه‌ای چندان عظیم یافت که بی‌درنگ سرمشق همه علوم دیگر نیز قرار گرفت و همین رویه سر از تحصیلی‌گرایی تمام‌عیار درآورد.

۵. مطالعه علمی دقیق در رفتار بشری نمی‌تواند جنبه ژرف‌تر طبیعت بشر را نشان دهد و این دقیقاً به دلیل نوعی محدودیت دست و پاگیر است که انواع و اقسام رشته‌های علوم رفتارگرایانه متجدد در باب انسان قرار داده‌اند. هیچ زمانی شناختی این همه ناچیز و اندک درباره انسان، به‌صورتی که در میان بیشتر انسان‌شناسان امروز مشهود است، در فرهنگ‌های مختلف بشری وجود نداشته است.

۶. در حوزه انسان‌پژوهی همه آنچه نتواند به تور علم متجدد بیفتد، به‌طور جمعی نادیده‌اش می‌گیرند و به طور عینی به عدم آن تصریح می‌کنند، چنان است که گویی جماعتی ناشنوا در یک کنسرت یک صدا گواهی دهند که هیچ نغمه‌ای نشنیدند و وحدت نظر خویش را دلیل بر عینیت آن بگیرند.

۷. انسان مرکب از بدن و نفس و عقل است و عقل، هم فوق انسان است و هم در مرکز وجود او قرار دارد. حقیقت آدمی فقط با عقل شهودی، با چشم دل که هم در مرکز وجود بشر است و هم تمامی مراتب دیگر وجود او را در بر می‌گیرد، قابل شناخت است. همین که چشم دل

انسان دین‌دار خدا را
باطن می‌داند، اما انسان
بی‌دین که به کلی از
عالم معنا غافل مانده
است، فقط ظاهر را
می‌بیند، ولی دقیقاً به
دلیل بی‌خبری از مرکز
هستی نمی‌داند که حتی
ظاهر نیز جلوه‌ای از مرکز
هستی یا ذات الهی است

آیا رسول خدا (ص) و ائمه معصوم (ع) در رحلت عزیزان خود گریه و عزاداری می‌کردند؟

زمانی که پیامبر (ص)
پیکر خونین حضرت
حمزه (ع) را یافت،
گریست و زمانی که از
مثله کردن او آگاهی
یافت، با صدای بلند گریه
سر داد

اشاره و پاسخ اجمالی

روایت‌های زیادی از سیره رسول خدا (ص) در زمینه سوگواری و عزاداری نقل شده است، از جمله: سوگواری بر حضرت حمزه (علیه السلام)، گریستن در شهادت جعفر بن ابی طالب (ع)، گریستن به هنگام درگذشت فرزند خود ابراهیم، اشک ریختن در درگذشت دخترشان، گریه به هنگام احتضار سعد بن عباد، گریه به هنگام زیارت قبر مادرشان آمنه و ... در سیره اهل بیت (علیهم السلام) نیز می‌توان شواهد زیادی بر اقامه مجلس عزایافت که البته در مورد شهدای کربلا بسیار پررنگ‌تر است.

پاسخ تفصیلی

قرآن کریم می‌فرماید: و ما اتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا» سورة حشر آیه ۷: آنچه رسول آورده، بگیرید و از آنچه نهی کرده، دوری کنید؛ و نیز می‌فرماید: لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة؛^۱ به راستی در اقتدا به رسول خدا سرمشق و الگوی نیکویی است. همچنین رسول خدا (ص) در حدیث ثقلین دستور می‌دهد که به کتاب خدا و اهل بیت (علیهم السلام) تمسک نمایید تا گمراه نشوید. بر این اساس درباره مسئله عزاداری نیز، باید به سیره رسول خدا (ص) و اهل بیت طاهرينش (علیهم السلام)

مراجعه کنیم تا تکلیف واقعی خود را در این مورد بدانیم. ما در بررسی تاریخ با نمونه‌های متعددی از عزاداری و سوگواری رسول خدا (ص) و اهل بیت ایشان (ع) در سوگ عزیزانشان مواجه می‌شویم.

در این مجال به موارد ذیل اشاره می‌کنیم.

الف. سیره رسول خدا (ص) در زمینه سوگواری و عزاداری
۱. عزاداری در سوگ شهادت جعفر بن ابی طالب: زمانی که خبر شهادت جعفر بن ابی طالب به مدینه رسید، رسول اکرم (ص) به خانه جعفر آمد و به همسر او اسماء بنت عُمیس تسلیت گفت. در این هنگام حضرت فاطمه (س) با چشمان گریان وارد شد. حضرت رسول اکرم (ص) با دیدن این صحنه فرمود: «واقعاً بر افرادی مثل جعفر باید گریست».^۲

۲. گریه رسول الله (ص) هنگام زیارت قبر مادرشان آمنه (س). ابوهیره نقل می‌کند: رسول خدا (ص) هنگام زیارت قبر مادر خود آمنه گریست و دیگران را نیز گریاند؛ «زار النبی (ع) قبر امه فبکی و ابکی من حوله».^۳

۳. عزاداری در سوگ شهدای احد و غم‌ویش حضرت حمزه: جابر نقل می‌کند: زمانی که پیامبر (ص) پیکر خونین حضرت حمزه (ع) را یافت، گریست و زمانی که از مثله کردن او آگاهی یافت، با صدای بلند گریه سر داد.^۴ ابن مسعود می‌گوید: «ما رأینا رسول الله! با کیا اشد من بکائه علی حمزه

وضعه فی القبلة ثم وقف علی جنازته و انتحب حتی نشق
 یقول: یا عم رسول الله! و اسدالله! و اسد رسول الله یا حمزه!
 یا فاعل الخیرات یا حمزة! یا کاشف الکربات، یا ذات یا مانع
 عن وجه رسول الله^ع: رسول خدا (ص) در شهادت حمزه به
 گونه‌ای به شدت گریست که مانند آن را از آن حضرت ندیده
 بودیم. جنازه او را در قبله نهاد. آنگاه ایستاد و با صدای بلند
 گریه سر داد تا اینکه بی‌هوش شد و پس از آن فرمود: ای
 عمومی رسول خدا! ای شیر خدا و شیر رسول خدا! ای حمزه،
 ای انجام دهنده کار خیر، ای برطرف کننده سختی‌ها از
 پیامبر! ای کسی که دشمن را از برابر رسول خدا دور کرده،
 وجود او را نگهداری نمودی!

ابن هشام از ابن اسحاق چنین نقل می‌کند: «پیامبر
 خدا (ص) از کنار خانه‌های قبیله «بنی‌عبد‌الاشهل» و «بنی‌ظفر»
 عبور می‌کرد. صدای بانوان این دو قبیله را که بر شهدای خود
 می‌گریستند، شنید و حالت رقت به آن حضرت دست داد
 و گریست و فرمود: «لکن حمزة لا بواکی له»؛ ولی حمزه
 گریه‌کننده‌ای ندارد؛ چون این سخن پیامبر (ص) را برای
 سعدبن معاذ و اسیدبن حضیر نقل کردند، به بانوان این دو
 قبیله دستور دادند، در کنار منزل پیامبر خدا (ص) بر عمومی
 آن بزرگوار گریه و عزاداری کنند.

ابن اسحاق اضافه می‌کند که چون صدای گریه این بانوان
 به گوش پیامبر خدا (ص) رسید، از منزل خود حرکت کرد
 و به میان آن‌ها رفت و چنین فرمود: «ارجعن یرحمکن
 الله فقد اسیتن بانفسکن» خدا بر شما رحمت کند که با
 وجود خویش مرا یاری و مواسات نمودید. به خانه‌های خود
 برگردید.

واقعی (متوفای ۲۰۷ ق) پس از نقل مطلب بالا، می‌نویسد:
 «براساس همان مراسم، رسم زنان مدینه تا امروز چنین است
 که اگر یکی از عزیزانشان از دنیا برود، اول بر حمزه گریه و
 عزاداری می‌کنند، سپس بر عزیز از دست رفته خود.

ابن هشام می‌نویسد: «پس از حادثه احد، شاعرانی چند
 برای شهیدان به‌ویژه حمزه سالار شهیدان (ع) مرثیه سرودند.
 مانند: حسان بن ثابت، کعب بن مالک، عبدالله بن رواحه و
 صفیه خواهر حمزه.

همچنین آمده است که رسول اکرم (ص) در درگذشت فرزند
 خویش ابراهیم، درگذشت دخترش و فوت صحابی بزرگوار
 عثمان بن مظعون گریست.

نیز نقل شده است که ایشان بر بالین سعدبن عباد که
 در حال احتضار بود، گریست و همراهان آن حضرت نیز
 گریه کردند چون برخی اعتراض کردند به آن‌ها فرمود: آنگاه
 حضرت به زبان خود اشاره کرد و فرمود: تنها زبان انسان
 است که باعث عذاب می‌گردد. (به خاطر کفرگویی) مگر

آنکه خدا بنده‌اش را مورد رحمت قرار دهد و عذاب نکند.

ب) سیره ائمه اهل بیت (علیهم‌السلام) در عزاداری

۱. علقمه حضرمی نقل می‌کند که امام باقر (ع) در روز
 عاشورا برای امام حسین (ع) در خانه‌اش مجلس عزای برگزار
 می‌کرد: ثم لیندب الحسین (ع) و یبکیه و یامر من فی داره
 ممن لا یتقیه بالیکاء علیه... و لیعز بعضهم بعضا بمصابهم
 بالحسین (ع)؛ او بر امام حسین (ع) می‌گریست و به
 افرادی که در خانه بودند و از آن‌ها تقیه نمی‌کرد می‌فرمود:
 بر آن حضرت گریه کنند... و در مصیبت حسین (ع) به
 یکدیگر تسلیت بگویند.

۲. حضرت امام صادق (ع) نیز گاه از برخی شعرای اهل بیت
 (علیهم‌السلام) که به محضر ایشان می‌رسیدند، می‌خواست،
 در رثای حسین بن علی (ع) اشعاری بخوانند. گاه نیز خود
 آن شاعران از امام (ع) اجازه می‌گرفتند تا اشعاری در رثای
 سیدالشهداء (ع) بخوانند. در پاره‌ای از موارد نیز امام (ع) به
 خانواده خویش می‌فرمود که پشت پرده بنشینند و آن اشعار
 را بشنوند و در واقع، محفلی از دوستان خالص اهل بیت
 (علیهم‌السلام) برای عزای سالار شهیدان برپا می‌شد.

۳. از دِعبِل خُزاعی شاعر معروف اهل بیت (علیهم‌السلام)
 نقل شده است که: «در ایام شهادت امام حسین (ع)
 به محضر امام رضا (ع) شرفیاب شدم. ایشان فرمود: ای
 دِعبِل! دوست دارم، امروز برای ما مرثیه بخوانی؛ چرا که
 این ایام روزهای اندوه ما اهل بیت (علیهم‌السلام) و ایام
 شادمانی دشمنان ماست. آنگاه امام رضا (ع) برخاست و
 پرده‌ای میان ما و خانواده خویش زد و آن‌ها را پشت پرده
 نشاند. سپس به دِعبِل فرمود: «اشعار خود را بخوان» و
 وی نیز مرثیه‌ای را در ماتم امام حسین و اهل بیتش
 (علیهم‌السلام) خواند.

و موارد دیگری عزاداری و گریه بر امام حسین (ع) توسط
 رسول اکرم (ص) و اهل بیت ایشان (علیهم‌السلام) وارد شده
 که ذکر آن‌ها به‌طول می‌انجامد.
 کوتاه سخن اینکه سوگواری و اقامه عزای بر نزدیکان و
 وابستگان، امری مطابق با فطرت انسانی است. این کار امری
 معمول و مرسوم در سیره اولیاءالله بوده است. هدف از آن
 درباره امام حسین (ع)، بزرگداشت ایشان، احیای مرام و
 حفظ و تحقق اهداف‌شان می‌باشد.

پی‌نوشت‌ها در دفتر مجله موجود است.

منبع

۱. پایگاه اطلاع‌رسانی آیت‌الله العظمی مکارم شیرازی

از دِعبِل خُزاعی شاعر

معروف اهل بیت

(علیهم‌السلام) نقل

شده است: «در ایام

شهادت امام حسین (ع)

به محضر امام رضا (ع)

شرفیاب شدم. ایشان

فرمود: ای دِعبِل! دوست

دارم، امروز برای ما مرثیه

بخوانی؛ چرا که این ایام

روزهای اندوه ما اهل

بیت (علیهم‌السلام) و

ایام شادمانی دشمنان

ماست

استعاذه پیامبران و اولیای

الهه سلیمانیه نائینی
دبیر دینی و قرآن

اشاره

استعاذه پیامبران و اولیای الهی پناه بردن به خدای متعال از شر شیطان به فرد خاصی اختصاص ندارد بلکه امری است انسانی که شامل تمام افراد با هر مقام و جایگاهی می‌شود، زیرا همه انسان‌ها، حتی پیامبران الهی و ائمه معصومین (ع) نیز در معرض فروافتادن در دام‌های شیطان قرار دارند. البته لازم به ذکر است شیطان، گرچه می‌تواند انبیا را از لحاظ جسمی، آسیب رساند و یا نتایج تبلیغ آن‌ها را تخریب نماید ولیکن توانایی تعرض به آن‌ها و مَس نمودن نفوس شریفشان را ندارد. زیرا عصمت آنان، مانع چنان تصرفی است^۱. در ادامه مصادیق برخی از استعاذه‌های قرآنی را از لسان پیامبران و اولیای الهی (ع) ذکر می‌کنیم.

حضرت نوح (ع)

نوح (ع) از پیامبران اولوالعزم بود. او از درخواست‌های جاهلانۀ مردم به خدای متعال پناه برد و - در خصوص پسرش که از او نافرمانی کرد - به خدا عرض نمود: «رب انی اعوذ بک أن اسئلک ما لیس لی به علم و الا تغفر لی و ترحمنی اکن من الخاسرین؛ پروردگارا به تو پناه می‌برم که از تو چیزی بخواهم که از آن آگاهی ندارم و اگر مرا نیامرزی و بر من رحم نکنی از زیانکاران خواهم بود.» خدای متعال نیز چه نیکو در استجابت نوح، وعده سلامتی و برکت به او داد و فرمود: «یا نوح اهبط بسلام منا و برکات علیک و علی امم ممن معک...»^۲ ای نوح با سلامت

خدای متعال که ذات بی‌نیاز و غنی علی‌الاطلاق است، شایسته التجاست. واضح است که انسان عاقل در هنگام احتیاج دست به جانب کسی دراز کند که به رفع نیازش قادر باشد. در آموزه‌های قرآنی خدای متعال به‌عنوان خالق و آفریدگار بشر، تنها پناهگاه انسان در همه امور و به‌خصوص در مقابله با شیطان معرفی شده است. همه انسان‌ها، حتی پیامبران الهی و ائمه معصومین (ع) در معرض اغوای دام‌های شیطان قرار گرفته یا می‌گیرند. از این رو با توجه به آیات قرآن مشاهده می‌شود که این بزرگواران نیز به درگاه خالق یکتا استعاذه کرده‌اند یعنی به خدا پناه برده‌اند. شرط استعاذه برای مصون ماندن از دام‌ها و وسوسه‌های شیطانی ایمان و توکل همراه با اخلاص به خداوند است. در شناخت مفهوم استعاذه دانستن اهمیت، آداب، حقیقت، اهداف، ارکان و اقسام آن ضروری است و توجه به این عناصر در تحقق و کمال آن کمک فراوانی می‌کند. از دیگر شروط استعاذه که در احادیث آمده است ذکر زبانی همراه با توجه و معرفت قلبی به مبدء هستی است. در واقع «روایات» را می‌توان بهترین راهنما برای شناخت دیگر اصول عملی این موضوع دانست.

کلیدواژه‌ها: استعاذه، شیطان، ابلیس، پناه بردن

شیطان، گرچه می‌تواند انبیا را از لحاظ جسمی، آسیب رساند و یا نتایج تبلیغ آن‌ها را تخریب نماید ولیکن توانایی تعرض به آن‌ها و مَس نمودن نفوس شریفشان را ندارد. زیرا عصمت آنان، مانع چنان تصرفی است

سای الهی در قرآن کریم

حضرت در قبال تهدید
فرعون، مبنی بر قتل وی،
می‌فرماید: «و قال موسی
انی عذت بربی و ربکم
من کل متکبر لا یؤمن
ببوم الحساب؛ موسی (ع)
فرمود: من به پروردگارم
و پروردگار شما پناه
می‌برم از هر متکبری
که به روز حساب ایمان
نمی‌آورد»

به روز حساب ایمان نمی‌آورد.» آیه شریفه حکایت کلام موسی (ع) است، که با آن تهدید فرعون را با تهدید خود مقابله می‌کند. فرعون موسی (ع) را تهدید به کشتن کرده بود و موسی (ع) نیز متقابلاً فرعون را تهدید کرد و به پروردگار پناه می‌برد.^۱

حضرت یوسف (ع)

در ماجرای حضرت یوسف (ع) و همسر عزیز مصر نیز که اوضاع به نفع آن زن پیش می‌رفت، پناه بردن آن حضرت به ذات بی‌همتا رخ می‌نماید: «... قال معاذ الله انه ربی احسن مثوای انه لا یفلح الظالمون»^۲... فرمود: پناه می‌برم به خدا او صاحب نعمت من است که مقام مرا گرمی داشته است، به یقین ستمکاران رستگار نمی‌شوند. و در آیه بعد فایده و ثمره این استعاذه آمده است: «... کذلک لنصرف عنه السوء و الفحشاء انه من عبادنا المخلصین»^۳... این چنین کردیم تا بدی و فحشا را از او (یوسف) دور سازیم؛ چرا که او از بندگان مخلص ما بود. نکته مهم و حائز اهمیت که در این آیه به آن اشاره شده اخلاص است؛ همان چیزی که شیطان اعتراف کرده است به صاحبان آن یعنی مخلصین راه ندارد.

همچنین در پی تدبیر حضرت یوسف (ع)، مبنی بر ننگ داشتن برادر خود بنیامین در نزد خویش، وی چنین به پروردگار پناه می‌برد: «قال معاذ الله ان ناخذ الا من وجدنا متاعنا عنده انا اذاً لظالمون»^۴ فرمود: پناه بر خدا که ما

و برکاتی از ناحیه ما بر تو و بر تمام امت‌هایی که با تو هستند، فرود آی....»

حضرت موسی (ع)

حضرت موسی (ع) در مقابله با فرعونیان، جاهلان و منکران قیامت سه بار استعاذه کرد:

۱. سنگسار شدن از سوی فرعونیان و دوری از تهمت‌های آنان: «و انی عذت بربی و ربکم أن ترجمون»^۵ و من به پروردگار خود و پروردگار شما پناه می‌برم از اینکه مرا متهم کنید.^۶

۲. به منظور دوری از رفتار جاهلان بی‌خردان و در شمار آنان نبودن: «و اذ قال موسی لقومه ان الله یأمرکم أن تذبحوا بقرة قالوا ألتخذنا هزوا قال اعوذ بالله ان اکون من الجاهلین»^۷ و هنگامی که موسی به قوم خود فرمود: خداوند به شما دستور می‌دهد گاوی را ذبح کنید. گفتند: ما را مسخره می‌کنی؟ فرمود: به خدا پناه می‌برم از اینکه از جاهلان باشم.^۸

۳. حضرت در قبال تهدید فرعون، مبنی بر قتل وی، می‌فرماید: «و قال موسی انی عذت بربی و ربکم من کل متکبر لا یؤمن ببوم الحساب؛ موسی (ع) فرمود: من به پروردگارم و پروردگار شما پناه می‌برم از هر متکبری که

سمیع علیم؛^{۱۶} و اگر وسوسه‌ای از شیطان به تو رسید به خدا پناه ببر که او شنوا و داناست.» علامه در المیزان آورده است: «اگر شیطان خواست مداخله نماید و با رفتار جاهلانه (آیه قبل) تو را به غضب و انتقام وادار کند، تو به خدا پناه ببر که او شنوا و داناست، درست است که این آیه خطاب به رسول خدا(ص) است، ولیکن منظور امت ایشان است، چون خود حضرت معصوم بوده‌اند.»^{۱۷}

- «و قل رب أعوذ بك من همزات الشياطين و أعوذ بك رب أن يحضرون؛^{۱۸} و بگو پروردگارا از وسوسه‌های شیاطین به تو پناه می‌برم - و پروردگارا از اینکه آنان نزد من حاضر شوند، به تو پناه می‌برم.» در این آیه مشخصه «شرک و تکذیب مشرکین» از همان همزات شیاطین، احاطه و حضور آنهاست.^{۱۹} برخی نیز «همزه» را دفع گناهان از راه گمراه کردن معنا کرده‌اند.^{۲۰} روایتی از امام حسن عسکری(ع) است فرمود: «هُمَزَةُ الشَّيْطَانِ، آن وسوسه‌هایی است که به دل می‌اندازد.»^{۲۱} و صیغه جمع این کلمه (هُمَزَات) دلالت بر تکرار وسوسه یا تنوع آن یا تعدد شیاطین وسوسه‌گر دارد.^{۲۲}

- «... و اما ينزغك من الشيطان نزغ فاستعذ بالله انه سمیع علیم؛^{۲۳} و اگر وسوسه‌ای از شیطان به تو رسد به خدا پناه ببر که او شنونده و داناست.» خطاب در این آیه (که مشابه سوره اعراف است) چنانکه قبلاً اشاره شد، شخص پیامبر(ص) می‌باشد. ولی بهتر است به‌خاطر مقام ایشان، نازع (تحریک‌کننده) را خود شیطان بدانیم، چون وسوسه‌گر شیطانی در ایشان راه ندارد. پس معنای جمله این است که هر وقت دیدی شیطان در تو وسوسه می‌کند، به خدا پناه ببر از شیطنت او که خدا شنوا و دانا به حال توست یا شنوای سخنان تو و دانا به اعمال توست.^{۲۴}

۴. پناه جستن به خدا (استعاذه) از شر آفریدگان، شب تاریک، افسونگران و حسادت حسودان در سوره فلق آمده است.

۵. پناه‌جویی به خدا (استعاذه) از وسوسه‌های شیطان و از شر وسوسه‌گران جن و انس در سوره ناس ذکر شده است.

غیر از آن کس که متاع خود را نزد او یافته‌ایم، بگیریم که در آن صورت از ستمکاران خواهیم بود.» با این جمله، یوسف پیشنهاد برادران را رد کرد و گفت: ما نمی‌توانیم کس دیگری را، به غیر از کسی که متاعمان را نزد او یافته‌ایم، بازداشت کنیم^{۲۵} و معنای آیه روشن است.

حضرت ایوب(ع)

در سرگذشت حضرت ایوب(ع) و محنت و سختی‌هایی که بدان مبتلا شد، نکاتی درس‌آموز وجود دارد. آیه شریفه درباره این پیغمبر الهی می‌فرماید: «و اذكر عبدنا ايوب اذ نادى ربه انى مسنى الشيطان بنصب وعذاب؛^{۲۶} و به خاطر بیاور بنده ما ایوب را هنگامی که پروردگارش را خواند (و گفت) پروردگارا شیطان مرا به رنج و عذاب افکنده است.» گفته شده این ندا، دعایی از حضرت ایوب(ع) بود که طلب عافیت و رفع گرفتاری را از پروردگارش خواستار شد و گویی با این کلام به خدا از شیطان پناه برد؛ یعنی همان استعاذه.

حضرت محمد(ص)

بیشترین آیات قرآن در زمینه استعاذه خطاب به حضرت رسول اکرم (ص) می‌باشد که از آن جمله است:

۱. خدا به او می‌فرماید هنگام قرائت قرآن: «فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشيطان الرجيم؛^{۱۴} هنگامی که قرآن می‌خوانی از شر شیطان رانده شده به خدا پناه ببر.»

۲. از شر مجادله‌کنندگان در آیات الهی: «إن الذين يجادلون فى آيات الله بغير سلطان اتاهم إن فى صدورهم الا كبر ما هم ببالغيه فاستعذ بالله إنه هو السميع البصير؛^{۱۵} کسانی که در آیات خدا بدون دلیلی که برای آنها آمده باشد ستیزه‌جویی می‌کنند، در سینه‌هایشان فقط تکبر است و هرگز به خواسته خود نخواهند رسید پس به خدا پناه ببر که او شنوا و بیناست.»

۳. از شر وسوسه‌های شیطان که شامل سه آیه است: - «... و اما ينزغك من الشيطان نزغ فاستعذ بالله انه

مادر مریم(س) در پی نذر خویش، دخترش مریم را عابده و خادمه کلیسا قرار داد و ذریه خود را از شر شیطان رجیم به خدا پناه داد، این آن چیزی است که دقت در کلام خدا آن را به ما می‌فهماند: «فلما وضعها قالت رب... انى سميتها مریم و انى اعیذها بك و ذریتها من الشيطان الرجيم

حضرت مریم (س)

در داستان حضرت مریم (س) در قرآن، آن حضرت از شدت خشیتی که از حضور جبرئیل (ع) بر او عارض شده بود مبادرت به سخن کرد، و به زعم خویش مبنی بر بشر بودن جبرئیل و قصد سوء او، خود را به خدا سپرد تا مشمول رحمت الهی شود.

قابل توجه است که این استعاذه مشروط به تقوا بوده است^{۲۵}: «قالت انی اعوذ بالرحمان منک إن كنت تقیاً»^{۲۶} گفت: اگر خداترس هستی من از تو به خدای رحمان پناه می‌برم اگر پرهیزگاری. «برگشت معنا به این می‌شود که من از تو به خدای رحمان پناه می‌برم، اگر تو با تقوا باشی و چون باید با تقوا باشی، پس همان تقوا باید تو را از سوء قصد و تعرض به من باز دارد، که این معنا با سیاق آیه سازگارتر است.^{۲۷} برخی هم می‌گویند که معنا چنین است که: «تو تقوا نداری چون پرده خانه مرا دریدی و بدون اجازه بر من درآمدی».^{۲۸} بعضی دیگر هم گفته‌اند که کلمه تقی نام مردی صالح یا فاجری است؛ البته این معنا مستدل نیست.^{۲۹}

مادر حضرت مریم (س)

مادر مریم (س) در پی نذر خویش، دخترش مریم را عابده و خادمه کلیسا قرار داد و ذریه خود را از شر شیطان رجیم به خدا پناه داد، این آن چیزی است که دقت در کلام خدا آن را به ما می‌فهماند^{۳۰}: «فلما وضعته قالت رب.... انی سمیتها مریم و انی اعیذها بک و ذریتها من الشیطان الرجیم»^{۳۱}... من او را مریم نام‌گذاردم و او و فرزندان او را از (وسوسه‌های) شیطان رانده شده در پناه تو قرار می‌دهم. و گویی خداوند در آیه بعد به او پاسخ می‌دهد و می‌فرماید: «فتقبلها ربها بقبول حسن و انتہا نباتاً حسناً»^{۳۲}؛ خداوند او را به طرز نیکویی پذیرفت، و به طرز شایسته‌ای او را رویاند....»

پی‌نوشت‌ها

۱. تفسیر علامه (جن و شیطان)، مهدی امین، محمد بیستونی، تهران، مفتاح دانش و بیان جوان، ۱۳۸۸ ه.ش، ج ۷، ص ۳۷۲.
۲. هود/ ۴۷.
۳. هود/ ۴۸.
۴. الدخان/ ۲۲.

۵. المفردات فی غریب القرآن، حسین راغب اصفهانی، تحقق صفوان عرفان داوودی، دمشق، دارالعلم و دار الشامیه، ۱۴۱۲ ه.ق، ص ۳۴۶؛ معنای استعاری «ترجمون» نسبت‌های ناروا است.
۶. البقره/ ۶۷.
۷. غافر/ ۲۷.
۸. المیزان فی تفسیر القرآن، محمدحسین طباطبائی، قم، انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ ه.ق، ج ۱۷، ص ۳۲۸.
۹. یوسف/ ۲۳.
۱۰. یوسف/ ۲۴.
۱۱. یوسف/ ۷۹.
۱۲. المیزان فی تفسیر القرآن، محمدحسین طباطبائی، قم، انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ ه.ق، ج ۱۱، ص ۲۲۸.
۱۳. سوره ص/ آیه ۴۱.
۱۴. النحل/ ۹۸.
۱۵. غافر/ ۵۶.
۱۶. الاعراف/ ۲۰۰.
۱۷. المیزان فی تفسیر القرآن، محمدحسین طباطبائی، قم، انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ ه.ق، ج ۸، ص ۳۸۱-۳۸۰.
۱۸. المؤمنون/ ۹۷-۹۸.
۱۹. المیزان فی تفسیر القرآن، محمدحسین طباطبائی، قم، انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ ه.ق، ج ۱۵، ص ۹۲.
۲۰. مجمع‌البیان، فضل‌بن حسین طبرسی، قم، شریف رضی، ۱۴۱۲ ه.ق، ج ۷، ص ۱۱۶.
۲۱. تفسیر قمی، علی‌بن ابراهیم قمی، قم، دارالکتاب، ۱۴۰۴ ه.ق، ج ۲، ص ۹۳.
۲۲. دایرةالمعارف قرآن کریم، محمد مرادی، مدخل استعاذه، قم، تهیه و تدوین مرکز فرهنگ و معارف قرآن (مؤسسه بوستان کتاب)، ۱۳۸۲ ه.ش، ج ۳، ص ۱۰۲.
۲۳. فصلت/ ۳۶.
۲۴. المیزان فی تفسیر القرآن، محمدحسین طباطبائی، قم، انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ ه.ق، ج ۱۷، ص ۵۹۶.
۲۵. همان، ج ۱۴، ص ۴۱.
۲۶. مریم/ ۱۸.
۲۷. المیزان فی تفسیر القرآن، محمدحسین طباطبائی، قم، انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ ه.ق، ج ۱۶، ص ۵۳.
۲۸. مجمع‌البیان، فضل‌بن حسن طبرسی، قم، شریف رضی، ۱۴۱۲ ه.ق، ج ۳، ص ۵۰۸.
۲۹. روح‌المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، محمود آلوسی، تحقیق علی‌عبدالباری عطیه، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ه.ق، ج ۱۶، ص ۷۷.
۳۰. المیزان فی تفسیر القرآن، محمدحسین طباطبائی، قم، انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ ه.ق، ج ۳، ص ۱۷۱.
۳۱. آل‌عمران/ ۳۶.
۳۲. آل‌عمران/ ۳۷.

آیات الهی و نقش آن‌ها در هدایت و اتمام حجت

دکتر فضل‌الله خالقیان

عضو شورای برنامه‌ریزی و تألیف کتاب دین و زندگی

اوصاف و ویژگی‌های آیات

آیات الهی در قرآن کریم با ویژگی‌های گوناگونی توصیف شده‌اند که به آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. **بینة (بینات)؛** بینه به معنای دلیل روشن و انکارناپذیر، امر مسلم و مدرک قاطع است. (فرهنگ معاصر عربی - فارسی، ص ۵۷) قرآن کریم در مقام بیان ویژگی آیات گاهی از این واژه استفاده می‌کند: «سل بنی اسرائیل کم آتینا هم من آية بینة» (بقره/ ۲۱۱)؛ از بنی اسرائیل پرسی: چه اندازه نشانه‌های روشن به آن‌ها دادیم؟ و همچنین: قد انزلنا آیات بینات (مجادله/ ۵)؛ ما آیات روشنی نازل کردیم.^{۲۶}

۲. **مبینات؛** گاهی نیز به صیغه اسم فاعل که به جنبه روشنگری آیات (نه فقط روشن بودن) اشاره می‌کند تعبیر شده است: و لقد انزلنا الیکم آیات مبینات (نور/ ۳۴)؛ ما بر شما آیاتی فرستادیم که حقایق بسیاری را تبیین می‌کند.^{۲۷}

۳. **مبصرة؛** تعبیر نیز نشانه روشنگری و بصیرت‌زایی آیات الهی است: و آتینا ثمود الناقة مبصرة فظلموا بها (اسراء/ ۵۹)؛ ... و ما به (قوم) ثمود ناقة دادیم؛ (معجزه‌ای که روشنگر بود)؛ اما بر آن ستم کردند.

زمینه‌ها و شرایط بهره‌مندی از آیات

با ملاحظه مضامین قرآنی به یک نکته بسیار مهم بر می‌خوریم و آن اینکه هرچند آیات هدایتگر هستند اما میزان بهره‌مندی از آیات و اساساً اصل بهره‌مندی مشروط به تحقق اموری است؛ نظیر آنچه در مورد هدایتگری قرآن و یا سعه رحمت الهی وجود دارد. قرآن از طرفی هدایت برای عموم بشر است: شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن هدی للناس (بقره/ ۱۸۵)؛ ماه رمضان ماهی است که قرآن برای راهنمایی مردم ... نازل شده است؛ و از دیگر سو می‌فرماید: ذلک الکتاب لاریب فیہ هدی للمتقین (بقره/ ۲)؛ آن کتاب با عظمتی است که شک در آن راه ندارد و مایه هدایت پرهیزگاران است. و یا در جای دیگر می‌خوانیم: و نزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین و لا یزید الظالمین الا خساراً (اسراء/ ۸۲)؛ و از قرآن، آنچه شفا و رحمت است برای مؤمنان نازل می‌کنیم؛ و ستمگران را جز خسران (و زیان) نمی‌افزاید.

قرآن همچون داروخانه‌ای است که داروهای شفا بخش در آن جا داده شده ولی شرط بهره‌مندی از آن در این است که

به سراغ آن داروها برویم و با تجویز پزشک حاذق و متعهد داروی درست را انتخاب و مصرف کنیم. اما اگر کسی سراغ پزشک و دارو نرود از آن بهره‌ای نخواهد داشت. و یا اگر از داروها سوءاستفاده کند نه تنها شفایی نخواهد یافت، بلکه مرگ و هلاک خویش را رقم زده است.

در باب گسترش رحمت الهی نیز آیه ارجمندی در قرآن هست که می‌فرماید: و رحمتی وسعت کل شیء فسأکتبها للذین یتقون و یؤتون الزکوة و الذین هم بأیاتنا یؤمنون (اعراف/ ۱۵۶)؛ و رحمتم [رحمت خدا] همه چیز را فرا گرفته؛ و به زودی آن را برای آن‌هایی که تقوا پیشه کنند و زکات را بپردازند و آن‌ها که به آیات ما ایمان می‌آورند، مقرر خواهیم داشت. یعنی رحمت خدا شامل و فراگیر است اما بهره‌مندی از آن حرکتی را در جهت مثبت می‌طلبد.

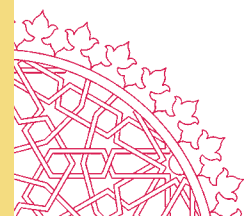
در مورد آیات و نشانه‌های الهی به‌طور عام، نیز وضع بدین منوال است. آیات، روشن و روشنگر هستند اما شروط و زمینه‌هایی برای بهره‌برداری از آیات لازم است که ذیلاً به آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. **ایمان؛** کسانی از آیات سود می‌برند که اهل ایمان باشند: خلق الله السموات و الارض بالحق ان فی ذلک لآية للمؤمنین (عنکبوت/ ۴۴)؛ خداوند، آسمان‌ها و زمین را به حق آفرید؛ قطعاً در این آفرینش آیتی است برای مؤمنان.^{۲۸}

۲. **یقین؛** همان‌طور که گفتیم یقین برتر از ایمان است و در قرآن گاه از سودمندی آیات برای اهل یقین سخن گفته شده است: و فی خلقکم و ما یبث من دابة آیات لقوم یوقنون (جاثیه/ ۴)؛ و در آفرینش شما و جنبندگانی که (در سراسر زمین) پراکنده ساخته، نشانه‌هایی است برای جمعیتی که اهل یقین‌اند.^{۲۹}

۳. **صبر و شکر؛** شرط بهره‌مندی از آیات داشتن روحیه صبر و شکرگزاری است: ... ان فی ذلک لآیات لكل صبار شکور (ابراهیم/ ۵؛ لقمان/ ۳۱ و سبأ/ ۱۹)؛ ... در این موارد [مثل قضیه حضرت موسی (ع) و معجزاتش] نشانه‌هایی است برای هر صبرکننده شکرگزار.^{۳۰}

۴. **تفکر؛** کسی که اهل تفکر باشد می‌تواند به درک عمیق و درستی از آیات دست یابد: کذلک نفصل الایات لقوم یتفکرون (یونس/ ۲۴)؛ این‌گونه آیات خود را برای گروهی که می‌اندیشند، شرح می‌دهیم.^{۳۱}



کارکرد اصلی و اولی آیات، جنبه هدایتگری آن‌هاست و کارکرد ثانوی آن‌ها - در صورت عدم واکنش مناسب در قبال آیات - اتمام حجت و تحقق کلمه حق الهی در سلب توفیق (خذلان) و لزوم عذاب است

به عبارت دیگر همان‌طور که انسان‌ها در درک آیات مختلف دارای مراتب گوناگون هستند؛ خود آیات نیز ذومراتب می‌باشند. شاهد مدعا این‌که در آیاتی از قرآن از «آیات کبری [بزرگ‌تر]» سخن گفته شده است. (طه/ ۲۳؛ نجم/ ۱۸ و نازعات/ ۲۰).

۸. هرچند آیات روشن و روشنگر هستند اما ایمان و بهره‌مندی از آن منوط به اذن خدا و مشروط به تحقق شرایطی است؛ و ما کان لنفس ان تؤمن الا باذن الله (یونس/ ۱۰۰)؛ هیچ‌کس نمی‌تواند ایمان بیاورد، جز به فرمان خدا (و توفیق و یاری و هدایت او). لذا چنانچه کسی در مقابل نعمت ارائه آیات و تبیین آن‌ها، بی‌اعتنا باشد و کفر و عناد بورزد مشمول مجازات الهی شده و توفیق ایمان به آیات از وی سلب خواهد شد.

به عبارت دیگر کارکرد اصلی و اولی آیات، جنبه هدایتگری آن‌هاست و کارکرد ثانوی آن‌ها - در صورت عدم واکنش مناسب در قبال آیات - اتمام حجت و تحقق کلمه حق الهی در سلب توفیق (خذلان) و لزوم عذاب است.

نکات پایانی

موضوع مقاله حاضر ابعاد دیگری هم دارد که پرداختن به آن‌ها مقتضی نگارش مفصلی خواهد بود، که اینک مجال آن نیست. اما اشاره به این ابعاد خالی از فایده نبوده و به تکمیل بحث کمک خواهد کرد؛ لذا در قالب نکاتی چند به آن‌ها می‌پردازیم. نخست اینکه، آیا دلالت آیات از نوع اقناع و مفید ظن است و یا از نوع برهان بوده و تولید یقین می‌نماید؟ با توجه به مطالب مطرح شده در این مقاله باید اذعان کرد که دلالت آیات از نوع دلالت یقینی است. البته باید توجه داشت حصول نتیجه یقینی منوط به درک و پذیرش مقدمات موصله است. یعنی اگر کسی این دلالت‌ها را در نیابد، باید دید چه شرایطی مفقود بوده و یا چه مانعی در سر راه او قرار گرفته است.

گاهی اوقات تصور نامعقول یا نادرستی از خدا باعث انکار عقیده به خدا می‌شود^{۳۱}. در چنین حالتی می‌توان گفت مانعی در سر راه درک آیات وجود دارد. همچنین غفلت‌ها و هواپرستی‌ها از جمله موانع شمرده می‌شوند. در واقع فرایند درک و فهم آیات، یک فرایند وجودی است که تمام عوامل از جمله داشتن ذهن روشن و دلی مستعد در آن دخیل است. در این فرایند حتی کردار درست و پرهیز از آنچه استعداد قلب را در فهم و پذیرش مختل می‌سازد، خود جزء زمینه‌ها و شرایط تلقی می‌شود. این فرایند، یک فرایند ذهنی صرف بسان فرایند حاکم بر روابط ریاضی نیست که هر کس به صرف داشتن ذهن قوی می‌تواند آن را درک کند. به گمان نگارنده یکی از علت‌های رویکرد مادی و الحادی

در سده‌های اخیر غرب ناشی از سیطره نگاه ریاضی‌وار بر عالم است که می‌خواهد همه حقایق را در قالب فرایندی صرفاً ذهنی درک کند و بگنجاند.

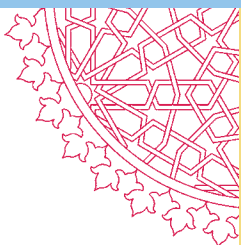
ای بسا علت تأکید بر قلب (نه ذهن) در فرهنگ قرآنی برای اشاره به همین فرایند وجودی باشد که ذهن بخشی از آن است و نه تمام آن. در فرهنگ قرآنی داشتن ذهن روشن شرط لازم است اما کافی نیست. چه بسا کسی ذهن قوی داشته باشد اما حقیقتی را درنیابد و حتی به انکار آن بپردازد. ممکن است انسان گناهی مرتکب شود و همین باعث نقصان یا افول درک و فهم او شود؛ چیزی که در فرهنگ دینی از آن به «فقدان بصیرت» یاد می‌شود. استناد درک و فهم به قلب، می‌تواند ناشی از همین دیدگاه باشد. در این فرهنگ قلب که حاکی از تمامیت وجود انسانی است علاوه بر احساس، کار فهم را نیز برعهده دارد. و این چیزی فراتر از رابطه‌های محدود ذهنی بین علامت‌ها (مفاهیم) و مابه‌ازای (مرجع خارجی مفاهیم) آن‌هاست.

نکته دوم ناظر به رابطه سمع (وحی) با عقل است. پرسش این است که اگر طبق مدعا آیات روشن هستند و عقل سلیم در درک آن‌ها مستقل و کافی است، چه نیازی به سمع (داده‌های وحیانی) وجود دارد؟ در پاسخ باید گفت هرچند رابطه بین آیات و مدالیل آن‌ها روشن و قابل دریافت است، اما گاهی شرایط نامساعد بوده و موانعی در سر راه است لذا برای زدودن غفلت‌ها و برداشتن موانع از سر راه قلب برای درک حقایق، نیاز به سمع رخ می‌نماید. داده‌های وحیانی به منزله مذکرانی هستند که آدمی را در تذکر آنچه از حقایق در ربط بین آیات و مدالیل آن‌ها وجود دارد، یاری می‌رساند. این مطلب نشانگر نقش برجسته فطرت و سرشت الهی انسان در درک حقایقی است که به نوعی در وجود او نهاده شده‌اند. در این موارد داده‌های وحیانی دلیل ارشادی هستند برای آنچه که عقل خود قادر به درک آن است ولی نسبت به مدرک خویش در حالت غفلت (بی‌توجهی) و یا فراموشی قرار دارد.

پی‌نوشت‌ها

۱. به عنوان مثال از دود به آتش پی می‌بریم که هر دو محسوس هستند و از مصنوع به صانع پی می‌بریم در حالی که ممکن است صانع محسوس ما نباشد و صرفاً از راه عقل به وجود آن پی ببریم.
۲. با توجه به سیاق بحث، مشخص است که مراد از حق وجود خدا یا وصفی از اوصاف او همچون علم و حکمت و قدرت و وحدانیت، و یا فعلی از افعال وی است. آن‌چنان که معجزه آیتی از خدا و به عنوان تأییدکننده صحت مدعای شخص نبی فعلی از افعال حکیمانه خدا به شمار می‌رود.
۳. همچنین در آیات: آل عمران/ ۱۳ و حجر/ ۷۵ کلمه آیه به معنای امر عبرت‌آموز استعمال شده است.

این‌طور نیست که خدا چیزی را بیافریند و سپس در مرتبه دیگر آن را آیه قرار دهد بلکه نفس آفرینش و موجود شدن آن‌ها سبب می‌شود که آیتی از خالق خویش باشند



۴. در آیات: انعام/ ۱۰۹؛ اعراف/ ۱۳۲؛ هود/ ۶۴؛ رعد/ ۷ و ۲۷ و ۳۸ و مواردی دیگر آیه به معنای معجزه به کار رفته است.
۵. برخی آیات دیگر که بر همین کاربرد دلالت می‌کنند عبارت‌اند از: آل‌عمران/ ۱۰۱؛ احزاب/ ۳۴؛ حدید/ ۹ و جمعه/ ۲.
۶. نزول آب باران از آسمان و رویش گیاهان و درخت‌ها با میوه‌های رنگارنگ (نحل/ ۱۰ و ۱۱)؛ تسخیر شب و روز و ماه و خورشید و همچنین ستارگانی که به امر خدا به نفع انسان‌ها در گردشند (نحل/ ۱۲)؛ مخلوقاتی که در زمین به رنگ‌ها و خواص گوناگون آفریده شده‌اند (نحل/ ۱۳)؛ تسخیر دریاها که هم مواد غذایی تازه را تأمین می‌کند و هم زیورآلاتی همچون مروارید را در اختیار انسان می‌گذارد (نحل/ ۱۴)؛ از جمله آیات تکوینی هستند که در قرآن به آن‌ها اشاره شده است.
۷. بلکه به نظر دقیق اساساً وجود هر ممکنی آیت وجود واجب است. و به نظر اداق، ذات وجود مقتضای وجوب است و از ملاحظه آن وجوب و ضرورت فهمیده می‌شود فلذا وقتی مخلوقات را با اوصافی از قبیل تغیر، حدوث و فنا مشاهده می‌کنیم معلوم می‌شود آن‌ها حقیقت وجود نبوده و به آن مقدار که بهره و پرتوی از حقیقت وجود دارند «هست» گشته‌اند و در ورای آن جز فنا و نیستی چیزی بهره آن‌ها نیست. (برای توضیح بیشتر: نک: اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج ۵، ص ۷۷-۹۸؛ و نه‌ایة الحکمة، ص ۲۶۸-۲۷۰)
۸. از دیگر آیات ناظر به این مطلب عبارت‌اند از: اسراء/ ۱، طه/ ۵۶؛ فصلت/ ۵۳؛ بقره/ ۷۳؛ انبیا/ ۳۷ و غافر/ ۱۳.
۹. از موارد دیگر کاربرد تعریف: انعام/ ۱۰۵؛ اعراف/ ۵۸؛ احقاف/ ۲۷. ۱۰. از موارد دیگر کاربرد تبیین: بقره/ ۱۱۸ و ۱۸۷ و ۲۱۹ و ۲۲۱ و ۲۴۲ و ۲۶۶؛ آل‌عمران/ ۵۸ و ۱۰۳؛ و مائده/ ۷۵ و ۸۹ و ۱۰۵.
۱۱. از موارد دیگر کاربرد تفصیل: انعام/ ۵۵ و ۹۸ و ۱۲۶؛ اعراف/ ۳۲ و ۱۷۴؛ توبه/ ۱۱؛ یونس/ ۵ و ۲۴.
۱۲. معلوم می‌شود پیام انبیا(ع) چنان روشن و مطابق فطرت حق‌پذیر انسان است که اساساً احتیاجی به معجزه و امور خارق‌العاده نیست؛ چنانچه افرادی همچون امیرالمؤمنین(ع) و یا در مرتبه‌های پایین‌تر افرادی مثل سلمان و ابوذر درخواست معجزه نمی‌کردند. بنابراین اگر امتی معجزه درخواست کند و در پی آن سر از انکار و عناد درآورد با شدیدترین عقوبت‌ها روبه‌رو می‌شود.
۱۳. نمونه بارز این قبیل افراد فرعون و درباریان‌ش بودند که قرآن در وصف آنان می‌فرماید: و جحدوا بها و استیقنتها انفهسم ظلما و علوا (نمل/ ۱۴)؛ و آن (ایات روشنی‌بخش) را از روی ظلم و سرکشی انکار کردند، در حالی که در دل به آن‌ها یقین داشتند.
۱۴. و نیز: زخرف/ ۶۹.
۱۵. نیز: یوسف/ ۱۰۵؛ کهف/ ۵۷؛ یس/ ۴۶؛ سجده/ ۲۲؛ حجر/ ۸۱؛ انبیا/ ۳۲ و مؤمنون/ ۹۶.
۱۶. نیز: اعراف/ ۱۴۶ و یونس/ ۸۰. در مورد تفاوت غفلت و نسیان می‌توان گفت در نسیان مطلب به‌طور کل از ذهن انسان زایل می‌شود ولی در غفلت چنین زوال کلی رخ نمی‌دهد و آن مطلب در زاویه خمول قرار گرفته و انسان بدان توجه نمی‌کند.
۱۷. نیز: روم/ ۱۶ و تغابن/ ۱۰.
۱۸. نیز: یونس/ ۹۵؛ روم/ ۱۰؛ جمعه/ ۵؛ اعراف/ ۳۶ و ۴۰ و ۷۲ و
۱۹. نیز: هود/ ۵۹؛ غافر/ ۶۳؛ احقاف/ ۲۶؛ اعراف/ ۵۱؛ عنکبوت/ ۴۷ و ۴۹ و نمل/ ۱۴.
۲۰. نیز: جائیه/ ۹ و ۳۵؛ توبه/ ۶۵ و کهف/ ۵۶ و ۱۰۶.
۲۱. نیز: غافر/ ۳۵ و ۵۶ و شوری/ ۳۵.
۲۲. نیز: زمر/ ۵۹ و جائیه/ ۳۱.
۲۳. نیز: سبأ/ ۳۸ و حج/ ۵۱.
۲۴. نیز: احقاف/ ۷؛ قلم/ ۱۵ و مطفین/ ۱۳.
۲۵. نیز: توبه/ ۹.
۲۶. نیز: اعراف/ ۷۳؛ طه/ ۱۳۳؛ بقره/ ۹۹؛ اسراء/ ۱۰۱ و عنکبوت/ ۴۹.
۲۷. نیز: طلاق/ ۱۱.
۲۸. نیز: حجر/ ۷۷؛ نحل/ ۷۹؛ عنکبوت/ ۲۴؛ روم/ ۳۷ و
۲۹. نیز: بقره/ ۱۱۸.
۳۰. نیز: اعراف/ ۵۸.
۳۱. نیز: نحل/ ۱۱ و ۶۹؛ رعد/ ۱۳؛ روم/ ۲۱ و
۳۲. نیز: بقره/ ۱۶۴؛ آل‌عمران/ ۱۱۸؛ رعد/ ۴؛ نحل/ ۱۲ و ۶۷ و
۳۳. در دو مورد قرآن از تعبیر «اولوا النهی» استفاده کرده که به همان معنای خردمندان می‌باشد: طه/ ۵۴ و ۱۲۸.
۳۴. نیز: روم/ ۲۳؛ سجده/ ۲۶.
۳۵. نیز: نحل/ ۱۳.
۳۶. نیز: غافر/ ۱۳.
۳۷. امیرالمؤمنین(ع) می‌فرماید: الحمد لله المتجلی لخلق بخلقه (نهج‌البلاغه، خطبة ۱۰۷)؛ سپاس خدای را که به آفریدگانش برای آنان جلوه کرد.
۳۸. همان‌طور که در ابتدای مقاله گفته شد این‌طور نیست که خدا چیزی را بیافریند و سپس در مرتبه دیگر آن را آیه قرار دهد بلکه نفس آفرینش و موجود شدن آن‌ها سبب می‌شود که آیتی از خالق خویش باشند. از تعبیر متعددی که در قرآن به‌صورت «و من آیاته...» می‌آید شاید بتوان این مطلب را برداشت کرد. به‌عنوان مثال: و من آیاته خلق السموات و الارض و ما بث فیها من دابة (شوری/ ۲۹)؛ و از آیات او آفرینش آسمان‌ها و زمین و آنچه از جنندگان در آن منتشر نموده، می‌باشد.
۳۹. کتاب علل گرایش به مادیگری. در این کتاب استاد مطهری از نارسایی مفاهیم فلسفه در غرب سخن گفته‌اند.

منابع

۱. قرآن کریم، ترجمه ناصر مکارم شیرازی
۲. نهج‌البلاغه
۳. اصول فلسفه و روش رئالیسم، سیدمحمدحسین طباطبائی، مقدمه و پاورقی مرتضی مطهری، انتشارات صدرا، قم، بی‌تا.
۴. التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، حسن مصطفوی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۶۸.
۵. فرهنگ معاصر عربی-فارسی، آذرتاش آذرنوش، نشرنی، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۹.
۶. قاموس قرآن، علی‌اکبر قرشی بنایی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۴۱۲هـ.
۷. المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، محمدفؤاد عبدالباقی، داراحیاء التراث العربی، بیروت، بی‌تا.
۸. مفردات الفاظ القرآن، راغب اصفهانی، دارالقلم - الدارالشامیه، بیروت، ۱۴۱۲هـ.
۹. المیزان فی تفسیر القرآن، سیدمحمدحسین طباطبائی، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۳۹۲هـ.

بررسی فلسفه ایمان در

حمیده زارعی

دبیر آموزش و پرورش

چکیده

کلیدواژه‌ها: ایمان، نظریه رشد ایمان، فولر

مقدمه

ایمان^۱ عبارت است از هر نوع باور، یقین و گرایشی که به زندگی فرد معنا می‌بخشد و آن را جهت می‌دهد (محمدزاده، ۱۳۸۴) و نیز، به‌عنوان راه و روش زندگی، نیازی است که از فطرت انسان سرچشمه می‌گیرد.

اغلب اندیشمندان، به ایمان فقط به‌عنوان یک نظام عقاید، یک نظام تصورات برای بیان بخش‌هایی از واقعیات مثل خواب، رویا، بیماری، مرگ و یا مظاهر بزرگ طبیعت پرداخته‌اند، در حالی که وقتی ایمان را فقط مجموعه‌ای از عقاید مشخص یا باورهای ویژه بدانیم، به نظر خواهد رسید که فرد هم می‌تواند با تکیه بر نیروهای فردی‌اش پایه‌گذار این اصول و عقاید باشد. اما در واقع، ایمان تنها مجموعه‌ای از بیانات اعتقادی یا مجموعه‌ای از آداب و مناسک نیست (استریب، ۲۰۰۵). فولر (۱۹۸۱) معتقد است که ایمان انسان، عرصه گسترده‌ای است که ایجاد معنا، یافتن معنا در زندگی و تمایل برای فهم و ارزش‌گذاری تعهدات معنادار را در زندگی انسان‌ها دنبال می‌کند. او اصطلاح ایمان را با الهام از ویلفرد اسمیت این‌گونه تعریف می‌کند: «ایمان شیوه تشخیص مراکز ارزش و قدرت و متعهد ساختن خویش به این مراکز است، مراکزی که نیروی نظم‌دهنده را در زندگی ما اعمال می‌کند».

ایمان عبارت است از هر نوع باور، یقین و گرایشی که به زندگی فرد معنا می‌بخشد و آن را جهت می‌دهد. ایمان دل‌مشغولی عمومی انسان‌هاست که پیوستگی و ارتباط معنوی در زندگی را ایجاد می‌کند و منحصر به دوره خاصی نیست و بشر در تمام اعصار حیات خود به‌سادگی این نیاز را حس کرده است.

در عصر ما ضرورت ایمان بیش از هر عصر دیگری احساس می‌شود؛ زیرا دین و ایمان است که می‌تواند انسانیت انسان را حفظ کند و او را از سقوط و انحطاط مصون بدارد. جیمز فولر، عالم الهیات عصر جدید، مطالعات چشمگیری در زمینه رشد ایمان انجام داده است. نظریه رشد ایمان فولر، به‌ویژه در میان افرادی رایج است که ترکیب دین با دیدگاه معاصر بشر را جست‌وجو می‌کنند؛ زیرا مدل تکاملی فولر، به بررسی همه شکل‌های ایمان اختصاص دارد و اهداف تعیین‌شده او، به‌دست آوردن ماهیت و چرایی رشد ایمان است. ضرورت فهم مراحل رشد ایمان، توجه به کنش متقابل عوامل است. این عوامل دربردارنده بلوغ زیستی، عاطفی و رشد شناختی، تجارب روانی-اجتماعی، نقش نمادهای فرهنگی-اجتماعی، معانی و کارکردها می‌باشد. تلاش فولر در ارائه نظریه رشد ایمان بر این امر مبتنی است که به موازات تحول شناختی و روانی-اجتماعی، الگویی کلی از تحول معنوی و «معنادهی به زندگی» را معرفی کند.

ایمان دل‌مشغولی عمومی انسان‌هاست و پیوستگی و ارتباط معناداری را در زندگی ایجاد می‌کند. ایمان همچنین منحصر به دوره خاصی نیست؛ بلکه بشر در تمام اعصار، به‌سادگی این نیاز را حس کرده است. در عصر ما ضرورت ایمان بیش از هر عصر دیگری احساس می‌شود

الگوی تکاملی جیمز فولر

بررسی نظریه رشد ایمان فولر

دارد که در سنین ۳ تا ۷ سالگی شکل می‌گیرد. این مرحله با تحول در رشد شناختی و زبان آغاز می‌شود. کودکان در این مرحله تعدادی از داستان‌ها و تصورات معنادار فرهنگ خودشان را جست‌وجو می‌کنند؛ تا این داستان‌ها و تصورات را با خدا یا امر مقدسی ترکیب نمایند (فولر، ۲۰۰۵).

ایمان اسطوره‌ای-واقعی

مرحله دوم، ایمان اسطوره‌ای-لفظی^۱ است که از سن دبستان آغاز می‌شود و تا سنین ۱۲-۱۱ سالگی ادامه دارد. در این مرحله، عملیات منطقی-عینی در مورد مناسبات امور، جانشین تفکر شهودی و در هم آمیخته پیشین می‌شود (فولر، ۱۹۹۱). کودک می‌تواند فاصله بین واقعیت و خیال را بشناسد، ولی تفکر او هنوز جزمی است و وسعت انتزاعی و خلوص مفهوم کلی را ندارد (لطف‌آبادی، ۱۳۸۳).

ایمان ترکیبی-قراردادی

مرحله سوم، ایمان ترکیبی-قراردادی^۲ است که با ذهن مبتنی بر عملیات انتزاعی در رابطه است و به‌طور معمول در سنین نوجوانی (۱۸-۱۲ سالگی) اتفاق می‌افتد. با وجود اینکه مرحله سوم رشد ایمان، بخشی از تجربه‌های دوران نوجوانی است؛ اما نوجوانان در اوج هم‌نوایی‌گرایی^۳ نیز هستند؛ و هنوز ظرفیت تحول نظر متکی بر خود و مستقل را ندارند. نوجوان در این مرحله

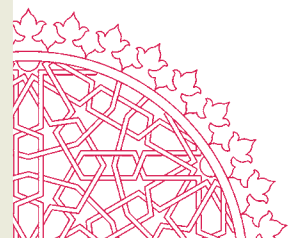
با این اهداف، ایمان دل‌مشغولی عمومی انسان‌هاست و پیوستگی و ارتباط معناداری را در زندگی ایجاد می‌کند. ایمان همچنین منحصر به دوره خاصی نیست؛ بلکه بشر در تمام اعصار، به‌سادگی این نیاز را حس کرده است. در عصر ما ضرورت ایمان بیش از هر عصر دیگری احساس می‌شود؛ زیرا دین و ایمان است که می‌تواند انسانیت انسان را حفظ کند و او را از سقوط و انحطاط مصون بدارد.

مراحل رشد ایمان

تلاش فولر در ارائه نظریه رشد ایمان بر این امر مبتنی بود که به موازات تحول شناختی و روانی-اجتماعی، الگویی کلی از تحول معنوی و «معنادهی به زندگی» را معرفی کند (فارک^۴، ۱۹۹۹). مراحل پیشنهادی فولر، در پی بیان سبک‌های مختلف شناخت و ارتباط، عملیات شناخت و ارزش‌دهی است. از نظر او حرکت از مرحله‌ای به مرحله دیگر به منزله بالا رفتن از نردبان نیست؛ بلکه موفقیت در گذراندن مراحل به‌صورت تدریجی است و هر مرحله ضمن پیچیده‌تر و متمایز شدن، روش قابل‌فهم‌تری برای شناخت و ارزشیابی به دست می‌دهد. در گذر از هر مرحله، شخص تشویشی را تجربه می‌کند؛ اما اگر بتواند به نحو مثبتی بر تعارض غلبه کند، هویت‌یافتگی او مستحکم‌تر می‌شود (دادستان، ۱۳۸۶).

ایمان شهودی-فرافکنی

مرحله اول مدل فولر، مرحله ایمان شهودی-فرافکنی^۵ نام



نظریه رشد ایمان
فولر، ترکیب الگوهای
ساختارگرایی شناختی
پیاژه، الگوی رشد
روان شناختی-اجتماعی
اریکسون، نظریه سلمن
در مورد «دیدگاه گیری»
نظریه «رشد اخلاقی»
کولبرگ و «کار فلسفی و
نظری معاصر» پل تیلج و
اچ ریچارد نایبهر و کار
پژوهشی مذهب شناسی
افتراقی ویلفرد اسمیت
به شمار می رود

دارای احساس یا دریافتی از معنا و ارزشی است که هنوز بر چهره‌های قدرتمند بیرونی متکی است (آدامز، گولتا، مارکستروم، ۱۹۹۴. نقل از آذربایجانی، ۱۳۸۶) و هنوز به‌صورتی منسجم که اجزای آن با یکدیگر هم‌خوانی داشته باشند، در نیامده است. نوجوان در این دوره باز هم از اعتقادات مذهبی دیگران پیروی می‌کند و سرمشق‌های انسانی را راهنمای باورهای خویش قرار می‌دهد. او حتی ممکن است تحت تأثیر یکی از والدین قدرتمند یا هم‌سال قدرتمند خود قرار بگیرد (فولر، ۲۰۰۵).

ایمان فردی شده- تعمقی

مرحله چهارم رشد ایمان، ایمان فردی شده- تعمقی^۷ است. در این مرحله از رشد ایمان، فرد می‌تواند از منطق صوری و انتزاعی استفاده کند و استدلال عقلی را پشتوانه باورهایش قرار دهد. او همچنین می‌تواند برای اولین بار مسئولیت کامل اعتقادات دینی، تعهدات، شیوه زندگی، باورها و نگرش‌های خود را بر عهده بگیرد (فولر، ۱۹۸۱) و این مسئولیت‌پذیری در این مرحله باعث انتخاب انتقادی‌تر باورها، ارزش‌ها و تعهدهای فردی می‌شود. آنچه قبلاً برای فرد سنت‌ها و باورهای مقدر و ضمنی و آزمایش نشده بود، حالا به موارد تعهد و پاسخ‌گویی آشکار تبدیل می‌شود. وقتی که جوان تحت فشار تنش‌های غیرقابل اجتناب (به درخواست افراد یا گروه‌ها)، مجبور به ارزیابی انتقادی خویش می‌شود، دین به بخشی از هویت^۸ او تبدیل می‌شود (فولر، ۱۹۹۱).

ایمان عاطفی

مرحله پنجم، ایمان عاطفی^۹ است که نیمه زندگی و پس از آن رادر بر می‌گیرد. اقلیتی از بزرگسالان که ذهن بازتری نسبت به تناقض‌ها و نگرش‌های مخالف دارند، به این مرحله از رشد ایمان می‌رسند. تفکر فرد در این دوره انعطاف‌پذیر، باز، همه‌جانبه‌نگر و سازگار با راه‌های جدید فراتر از منطق محض است. به‌گونه‌ای که وقتی در حد اعلاي خود بروز می‌کند می‌توان آن را تفکر مابعد صوری یا فراصوری نامید. در این تفکر پیش‌رفته، ترکیبی از عناصر عینی (رابطه و منطق) با عناصر ذهنی (عناصر مبتنی بر تجربه شخصی و شهودی) مشاهده می‌شود (فولر، ۱۹۹۹، ۱۹۸۱).

دین جهانی

مرحله ششم رشد ایمان فولر، دین جهانی شده^{۱۰}، است

که با تعالی خود غیرمتداول^{۱۱} و عشق به وحدت‌یافتگی با انسان‌های دیگر مشخص می‌شود و مربوط به سن خاصی نمی‌شود (فولر، ۱۹۸۱).

افرادی که به این مرحله از رشد ایمان می‌رسند، در عالی‌ترین سطح تفکر قرار می‌گیرند، قدرت مسئله‌زایی دارند و می‌توانند دانش موجود را مجدداً سازمان‌دهی کنند و به دریافت‌هایی برسند که برای دیگران کاملاً عجیب و ناشناخته است. این افراد به‌گونه‌ای زندگی می‌کنند که گویی دنیایی از عشق و عدالت، هم‌اکنون در بین ما وجود دارد (همان).

نتیجه‌گیری

نظریه رشد ایمان فولر، براساس یک ساختار پیچیده از دیدگاه‌های نظری یکپارچه به‌صورت یک الگوی منطقی طراحی شده است و این نظریه، به‌صورت محصول زمان و فرهنگ خود به‌وجود آمده است و براساس ارزش‌های فعلی دانش تفسیرشده کثرت‌گرایی و تجربه‌گرایی مورد استفاده قرار می‌گیرد (شارون^{۱۲}، ۱۹۹۱).

این نظریه، فراگیر و جهانی بودن ایمان را نوید می‌دهد، چنانکه ایمان هر انسان را می‌توان به وسیله مراحل این نظریه توجیه کرد و به بحث و گفت‌وگوهای رشد کشاند. همچنین نوید می‌دهد که ایمان می‌تواند تغییر شکل پیدا کند و دستخوش گذار شود و در عین حال انسجام و یکپارچگی خود را حفظ کند و همچنین این نظریه می‌تواند «حقیقت ذهن ترکیبی» را شرح دهد که فرایندی است که از آن طریق، فرد حس خود را در زمینه ایجاد روابط با جامعه و واقعیت نهایی می‌سازد و بازسازی می‌کند (مارلین^{۱۳} و همکاران، ۱۹۹۲).

نظریه رشد ایمان فولر، ترکیب الگوهای ساختارگرایی شناختی پیاژه، الگوی رشد روان‌شناختی- اجتماعی اریکسون، نظریه سلمن در مورد «دیدگاه گیری» نظریه «رشد اخلاقی» کولبرگ و «کار فلسفی و نظری معاصر» پل تیلج و اچ ریچارد نایبهر و کار پژوهشی مذهب‌شناس افتراقی ویلفرد اسمیت به‌شمار می‌رود. نتیجه ترکیب این نظریه‌ها، نظریه رشد ایمان است که مراحل رشد آن به‌طور سلسله‌مراتبی، یکپارچه، ترتیبی و ثابت است که در آن‌ها، رشد شناختی و هیجانی از همدیگر جدا می‌باشند. چهار مرحله نخست با رشد شناختی مرتبط می‌باشند و دو مرحله بعدی، رشد عاطفی و معنوی را توصیف می‌کنند (دنیس^{۱۴}، ۱۹۹۲).

پی‌نوشت‌ها

- (Eda.), Clinical handbook of pastoral counseling, Vol, 11: p.p 37-57.
10. Marlin. M. Jardine, R. Viljoev. H. G. (1999). "Fowler theory if faith development: An evaluative discussion". Religious Education . vol, 87. p. p, 74-85.
11. Smith, W. C. (1979), "Faith and belief. Princeton", NJ: Princetone University press.
12. Streib , H. (2005). "Faith development research revisited: Accounting: for structure, content, and narrativity of faith". The International Journal thee Psychology of Religion. vol, 15. pp. 15- 121.

1. Faith
2. Farc
3. Intuitive- projective
4. Mythical- literal faith
5. Synthetic- conventional faith
6. conformism
7. Individualitive- reflective faith
8. Identity
9. Conjunctive faith
10. Universalizing faith
11. unusual self- trancedence
12. Sharon
13. Marlene & Jardine and Viljoen
14. Dennis

منابع

۱. آذربایجانی، مسعود (۱۳۸۶). بررسی روان‌شناختی مراحل تحول تجربه دینی از دیدگاه ویلیام جیمز. مجموعه مقالات روان‌شناسی عرصه‌ها و دیدگاه‌ها. تهران: انتشارات سمت.
۲. دادستان، پریخ (۱۳۸۶). دین و تحول شناخت، ۱۸ مقاله در روان‌شناسی. تهران: انتشارات سمت.
۳. فروم، اریک (۱۳۸۲). روان‌کاوی و دین. ترجمه آرسن نظریان، تهران: انتشارات مروارید.
۴. لطف‌آبادی، حسین (۱۳۸۳). بررسی چگونگی نگرش دانش‌آموزان دبیرستانی/ پیش‌دانشگاهی ایران به جهانی‌شدن و تأثیر آن بر ارزش‌ها و هویت دینی و ملی آنان. فصلنامه نوآوری‌های آموزشی. شماره ۹. سال سوم. ۸۸-۱۱۹.
۵. محمدزاده، لیلا (۱۳۸۴). بررسی تأثیر ایمان بر شخصیت دانشجویان علوم پزشکی ایران، طب و تزکیه. سال چهاردهم. ۳۰ تا ۳۴.

6. Farc, E.A(1999). "A Pilot case Study of Flower's Faith Interview in the Romanian Context". Th. M. Diss, The Southern Baptist Theological Seminary.
7. Fowler, J. W. (1981). "Stages of Fiath. The Psychology of Human Development and the Quest for Meaning". San Francisco: Harper & Row.
8. Fowler, J. W. (2005). "Fiath Development Theory and the Challenges of Practical Theology". In: R. R. Osmer & F. Schwitzer(Eds), Developing Public Faith. New Directions in Practical Theology. Essaysin Honor of Jamez. W. Fowler (pp.15- 42). St. Louis: ChalicE Press ...
9. Fowler, J. W. (1981). "Stages in Fiath Consciousness". in F. K. Oser & W. G. Scarllet (Eds), D. Capps

چرا برخی از دانش‌آموزان به درس فلسفه و منطق علاقه نشان نمی‌دهند؟

فرهاد رنجبر

دبیر فلسفه و منطق

۴. حجم زیاد مطالب درسی از دیدگاه دانش‌آموزان؛
۵. عدم وجود رقابت بین دانش‌آموزان و نبود المپیادهای مربوطه؛
۶. تعداد زیاد دانش‌آموز در کلاس؛
۷. امتحانات نهایی و فشار روانی خاص خود.

مقایسه عوامل مختلف (منفی) مرتبط با درس فلسفه و منطق متوسطه

عوامل روان‌شناختی

۱. یاد نگرفتن مفاهیم فلسفی در اذهان فراگیر
۲. مشخص نبودن جایگاه درس فلسفه و منطق در آینده دانش‌آموزان
۳. یکنواختی این درس با دروس دیگر مثلاً معارف اسلامی از دیدگاه دانش‌آموزان

عوامل جامعه‌شناختی

۱. دیدگاه نادرست جامعه به درس فلسفه؛
۲. مشخص نبودن ارتباط درس فلسفه و منطق با حل مشکلات اجتماعی دانش‌آموزان.

عوامل آموزشی

۱. عدم ارائه این درس در قالب مفاهیم اولیه در سال‌های قبل
۲. کاهش ساعات آموزشی این درس و با کافی نبودن ساعات اختصاص داده شده به این درس
۳. عدم ارتباط و انسجام معنادار بین مفاهیم درسی و فراگیران
۴. بی‌محتوا بودن برخی از دروس از نظر ساختاری
۵. عدم وجود مثال‌های مربوط هر بخش در دروس ارائه شده
۶. عدم بهره‌گیری از تصاویر و رنگ‌ها در دروس
۷. آشنا نبودن دانش‌آموز با اصطلاحات کلیدی فلسفی و منطقی

۸. نداشتن ارزشیابی تشخیصی در ورودی هر درس

۹. نداشتن پرسش‌های پایان هر بخش درسی

۱۰. نبودن فرهنگ اصطلاحات در پایان کتاب

۱۱. نبودن سی‌دی‌های نرم‌افزاری در کنار کتاب‌های درسی
۱۲. درس فلسفه برای پایه سوم فقط «تاریخ فلسفه» است.
۱۳. عدم استفاده دبیران از مجلات تخصصی فلسفه و منطق

عوامل زیست‌شناختی

۱. یکسان نبودن دانش‌آموزان از نظر ساختار بندی توانایی علمی
۲. فقر آموزشی در بسیاری از مناطق کشور
۳. کمبود دبیران مختص فلسفه و منطق در بسیاری از

چرا فلسفه یا منطق می‌خوانیم؟ چه فایده‌ای برای آینده‌مان دارد؟ چه ضرورت و لازمه‌ای برای خواندن است؟ هیچ پس‌زمینه‌ای در پایه سوم نداریم و به‌صورت ناخودآگاه با مطالب آن روبه‌رو می‌شویم!

حال سؤال اساسی که به ذهن همه ما متبادر می‌شود این است که کتاب منطق و فلسفه چگونه باید باشد؟ شک نیست که کتاب فلسفه و منطق سوم می‌توانست از نظر محتوا و ظاهر (طراحی، تصاویر رنگی) به‌روزرسانی شود و تصاویر آن متناسب با سن دانش‌آموزان باشد تا بتواند به نیازها پاسخ دهد، در حالی که کتاب مذکور این‌گونه نیست؟ حتی نوع سؤالات و آزمون‌های آن نیز دارای اشکالاتی است. در امتحانات داخلی و حتی نهایی این درس (پایه سوم متوسطه) سؤالات بسیار سخت و مفهومی طرح می‌شود و برای کسی که مطالعه عمقی نکرده باشد بسیار دشوار است. دبیران متوسطه، بخشی از ضعف دانش‌آموزان در درس فلسفه و منطق را ناشی از ضعف بنیۀ علمی آن‌ها در دورۀ اول می‌دانند که اصلاً به مفاهیم پایه‌ای آن پرداخته نشده است.

در نهایت با این سؤالات روبه‌رو می‌شویم که چند درصد از دبیران ما مطالعات مستمر دارند؟ آیا برگزاری کلاس‌های ضمن خدمت برای دبیران با این کیفیت مشکل‌گشا خواهد بود؟ آیا این کلاس‌ها می‌تواند تمام مشکلات دبیران را حل نماید؟ آیا ساعتی که در دوره پیش‌بینی می‌شود با مقدار زمان آموزش دانش‌افزایی دبیران یکسان است؟

آیا تمام دبیران فلسفه و منطق دارای مدرک تخصصی فلسفه و منطق هستند؟ چرا دانش‌آموزان در اینکه فلسفه یا منطق چه کارایی در زندگی آینده‌شان دارد در شک و تردید هستند؟ آیا آنان به راستی نمی‌توانند برخی سؤالات درسی را درک کنند؟ یا از درک آن عاجزند؟ و اینکه چقدر می‌شود این درس را به‌صورت الکترونیک ارائه نمود؟ یا تنوع در شیوه تدریس چقدر کارایی دارد؟ و ده‌ها سؤال دیگر که بی‌جواب باقی مانده و منتظر پاسخ قطعی و کارشناسانه است.

علل افت تحصیلی در درس فلسفه و منطق پایه سوم متوسطه

۱. خانواده- محیط اجتماعی و زندگی دانش‌آموز؛
۲. بی‌انگیزگی تعدادی از دبیران و دانش‌آموزان؛
۳. بدون استفاده ماندن آموخته‌ها برای فارغ‌التحصیلان؛

چرا دانش‌آموزان در اینکه فلسفه یا منطق چه کارایی‌ای در زندگی آینده‌شان دارد در شک و تردید هستند؟ آیا آنان به راستی نمی‌توانند برخی سؤالات درسی را درک کنند؟ یا از درک آن عاجزند؟

استان‌های کشور

۴. آشنا نبودن فراگیران با سرگذشت بزرگان فلسفه و منطق منطقه خود

عوامل یادگیری

۱. عدم استفاده از شیوه‌های فعال تدریس (شیوه اکتشافی، ...)
۲. عدم استفاده از شیوه‌های نوین تدریس در راستای شیوه‌های جهانی
۳. استفاده نکردن یا نبودن از تخته‌های هوشمند و تابلوهای آموزشی در سطح کلاس

نیروی انسانی

۱. ایجاد توقع کسب نمره به جای فهم مفاهیم
۲. عدم اطلاع کامل دبیران از مفاهیم کلیدی فلسفی
۳. عدم استفاده از طرح درس برای تدریس تأثیرگذار
۴. عدم تناسب و ارتباط تحصیلی دبیران با درس فلسفه و منطق

۵. جدی نگرفتن کلاس‌های ضمن خدمت
۶. اعتقاد نداشتن دبیران به نمراتی که دانش‌آموزان کسب می‌کنند یا غیرواقعی بودن نمرات
۷. سطح علمی و دانش فلسفی دانش‌آموزان در یک کلاس به یک میزان نیست

راهکارها و طرح‌های اجرایی

۱. درس منطق باید مهارت‌هایی برای زندگی آینده دانش‌آموزان داشته باشد
۲. تسلط عالی معلم به مطالب فلسفی و منطقی همراه با فیلم‌های آموزشی
۳. اجرای جشنواره‌های تدریس مخصوص دروس فلسفه و منطق در سطح آموزشگاه، منطقه، استانی، کشوری
۴. به‌روزرسانی اطلاعات فلسفی و منطقی دبیران با برگزاری کارگاه‌های فعال
۵. آشنایی با ادبیات و اصطلاحات فلسفی به‌صورت کلاس‌های ضمن خدمت و دانش‌افزایی
۶. تخصیص یک مجله تخصصی فلسفی برای دبیران فلسفه و اشتراک منظم آنان
۷. آشنایی دبیران با روان‌شناسی تربیتی و مسائل نظری مخصوصاً یادگیری فلسفه
۸. الگوبرداری از تدریس فلسفه در کشورهای دیگر و بومی‌سازی آن

۹. فعال کردن گروه‌های آموزشی شهرستان و استان
۱۰. احترام به نظرات دبیران و تجربیات آنان در راستای تدریس برتر
۱۱. چاپ و تکثیر فیلم‌های تدریس برگزیده در هر سال و ارسال آن به مناطق
۱۲. انتشار و چاپ نشریه تخصصی فلسفه و منطق

۱۳. قبل از چاپ کتاب‌های درسی فلسفه و منطق نسخه‌ای پیش چاپ به گروه‌های آموزشی هر استان ارسال گردد تا نظرات و نقاط ضعف و قوت آن شناسایی و سپس جهت جمع‌بندی نهایی به وزارتخانه ارسال گردد.
۱۴. اشتراک در انجمن‌های تخصصی فلسفه کشوری در جهت برگزاری کارگاه‌ها و همایش‌ها
۱۵. سوق دادن و تشویق همکارانی که مقاله و کتاب در این زمینه چاپ کرده‌اند، که می‌تواند به‌صورت تشویق مالی و یا در راستای تشویق ارتقای باشد.
۱۶. استفاده از پایان‌نامه‌های دانشجویان ارشد و دکتری فلسفه که در قالب چکیده مقالات باشد.
۱۷. تشکیل گروه‌های فلسفی در فضاهای مجازی در جهت تبادل تجربیات و رفع مشکلات.

نتیجه‌گیری و پیشنهاد

در نتیجه شاهد این هستیم که در سال‌های اخیر رشد کمی آموزش رسمی صورت گرفته است ولی رشد کیفی زیاد مدنظر نبوده و این مهم‌ترین عامل افت تحصیلی شده است. افت تحصیلی مشکل اساسی نظام آموزشی کشور است، اما این افت در درس فلسفه و منطق نمود بیشتری دارد. برای کاهش افت تحصیلی بهتر است از سی‌دی‌های آموزشی جذاب و مناسب، از کتاب‌های درسی متنوع، کتاب‌های داستانی و از سایت‌های اینترنتی متنوع آموزشی فلسفه و منطق متناسب با سطح علمی دانش‌آموزان استفاده شود. استفاده از فرهنگ لغت‌ها باعث فهم بیشتری می‌شود. اگر دانش‌آموز در امر تدریس شرکت داده شود منجر به راهکارها و روش‌های خلاق خواهد شد. از یادگیری مشارکتی در کلاس و گروه‌بندی کردن فراگیران و دادن تکالیف گروهی استفاده شود. از فعالیت‌های خارج از کتاب و استفاده از سؤالات و طراحی آن در حد کتاب و نمایشنامه‌های فلسفی، داستان‌ها، شهرهای فلسفی، جدول مسابقه و بازی با کلمات و ... استفاده شود. بخشی از نمره به این فعالیت‌ها اختصاص یابد. استفاده از کتاب راهنمای معلم برای کتاب‌های درسی جهت تدریس بهتر تألیف شود. پیش‌بینی و اقدام برای کارگاه‌های تخصصی فلسفه و منطق و همچنین برای استفاده از فناوری لازم است. مسئولان و کارشناسان به درس فلسفه و منطق اهمیت دهند و اعتبار و بودجه کافی جهت تجهیز مدارس و کتاب‌های درسی اختصاص دهند. فیلم‌ها و برنامه‌های نرم‌افزاری جهت ارائه بهتر به فراگیران تهیه و سعی شود تعداد دانش‌آموزان کلاس کاهش یافته و در مقابل به ساعات تدریس اضافه شود. کتابی مختصر نیز در رابطه با فلسفه و منطق در پایه دوم تدوین شود.

افت تحصیلی مشکل اساسی نظام آموزشی کشور است، اما این افت در درس فلسفه و منطق نمود بیشتری دارد

تحلیل محتوای درس چهارم کتاب فلسفه پایه یازدهم فلسفه و زندگی

دکتر محمد مهدی اعتصامی
مؤلف کتاب فلسفه مدارس

روزمره بیان می‌گردد.

گفت‌وگوی دو سبک زندگی

توجه به ریشه‌های تفاوت در سبک‌های زندگی

طرح تمثیل غار افلاطون از زاویه سبک زندگی

سپس با ذکر یک مثال از یکی از بزرگ‌ترین فیلسوفان، ضرورت توجه مضاعف به مسئله‌های فلسفی به بحث گذاشته می‌شود و نشان داده می‌شود که عموم مردم، به گونه‌ای ابتدایی وارد مباحث فلسفی می‌شوند، زیرا به هر ترتیب، آن‌ها یک دیدگاه فلسفی و البته عامیانه دارند. اما شایسته است انسان تصمیم خود را بگیرد و به‌طور جدی در مباحث فلسفی متفکرانه وارد شود.

در قدم بعد، ارزش رسیدن به فهم فلسفی عمیق به بحث گذاشته می‌شود و سه مورد از ثمرات آن یادآوری می‌گردد. و بالاخره در قدم آخر، یکی از آثار تفکر فلسفی که قدم نهادن در وادی حیرت است توضیح داده می‌شود و تفاوت حیرت فلسفی با حیرت‌های روزمره هم مشخص می‌گردد.

احصاء فواید بنای سبک زندگی بر فهم عمیق فلسفی

حیرت فیلسوفانه و تأثیر آن در زندگی

نکات آموزشی و سیر تدریس

۱. خواندن متن و گفت‌وگوی تاجر و ماهیگیر

بهتر است که در ابتدای کلاس متن درس، توسط دبیر یا یک دانش‌آموز که قبلاً مشخص شده و متن را مرور کرده است، با تأمل خوانده شود. این روش بسیار بهتر از آن است که دانش‌آموزان خودشان متن را مطالعه کنند، زیرا در این روش به نکات مورد تأمل در گفت‌وگو بیشتر توجه می‌کنند.

در ادامه تحلیل محتوای کتاب فلسفه یازدهم به تحلیل و بررسی درس چهارم این کتاب می‌پردازیم. امیدواریم همکاران گرامی با استفاده از این مقاله، دریافت دقیق‌تری از اهداف و محتوای درس به‌دست آورند و تدریس موفق‌تری داشته باشند.

هدف

پذیرش این حقیقت که بر اصلاح سبک زندگی ابتدا باید فهم فلسفی اصلاح شود.

شایستگی‌هایی که باید کسب شود:

۱. درک این واقعیت که سبک زندگی هر کس با فهم فلسفی وی از جهان و انسان گره خورده است؛
۲. توانایی نشان دادن ارتباط میان تصمیم‌های مهم افراد با دیدگاه‌های فلسفی آن‌ها؛
۳. درک اهمیت جایگاه فهم فلسفی در زندگی.

طراحی آموزشی درس

این درس با گفت‌وگوی میان دو نفر آغاز می‌شود که هر یک، به دلایل مشخص، دو دیدگاه نسبت به زندگی دارند؛ یکی به دنبال جمع ثروت در دنیا است و دیگری زندگی با قناعت در ساحلی از دریا را ترجیح می‌دهد.

پرسش‌های آخر درس باب ورود به یک بحث فلسفی است و دانش‌آموزان را متوجه می‌کند که چه اتفاقی می‌خواهد در این درس بیفتد.

در قدم بعد، برخی از موضوعات فلسفی که عموم افراد به آن‌ها توجه دارند مطرح می‌شود و نقش آن‌ها در زندگی

پرسش‌های آخر درس
باب ورود به یک
بحث فلسفی است و
دانش‌آموزان را متوجه
می‌کند که چه اتفاقی
می‌خواهد در این درس
بیفتد

۲. انجام فعالیت بررسی

در این فعالیت سه سؤال طرح شده است.

در سؤال اول، دلیل عدم استقبال ماهیگیر از پیشنهاد تاجر خواسته شده است. دانش‌آموزان پاسخ‌های متفاوت و متناقض خواهند داد، مثل اینکه:

- ماهیگیر نمی‌داند که چه آینده خوبی در انتظار اوست؛
- ماهیگیر در محدوده خود فکر می‌کند، اما نگاه تاجر جهانی است؛

- ماهیگیر به دنبال مادیات نیست و از جمع ثروت خوشش نمی‌آید.

با پاسخ‌هایی که دانش‌آموزان به این سؤال می‌دهند، تکلیف خودشان درباره سؤال دوم را هم روشن می‌کنند. مثلاً:

یکی می‌گوید: ماهیگیر اهل خطرپذیری و فعالیت‌های پرخطر نیست، اما تاجر هست.

دیگری می‌گوید: زندگی برای ماهیگیر خیلی ساده و ابتدایی است، اما تاجر نگاه پیشرفته‌ای به زندگی دارد.

سومی می‌گوید: ماهیگیر می‌داند که تاجر عمرش را برای چیزی تلف کرده که او از ابتدا آن را در اختیار داشته است و نظرات دیگر.

البته ممکن است صحبت‌های دانش‌آموزان در پاسخ به سؤال اول و دوم نزدیک به هم باشد که مشکلی پیش نمی‌آید.

پاسخ به سؤال سوم نیازمند تأملی بیشتر از جانب دانش‌آموزان است. آن‌ها برای اینکه بتوانند متوجه بنیان‌های فکری شوند به کمک دبیر هم نیاز دارند. ما می‌توانیم با ذکر مثال‌های دیگر آنان را به پاسخ نزدیک کنیم.

در پاسخ به سؤال سوم می‌توان این نظرات را مطرح کرد:
- زندگی، براساس پیشنهاد تاجر یک دور باطل و رسیدن به نقطه اول است.

- برای تاجر، بعد مادی زندگی و پیشرفت اقتصادی مهم است.

- برای ماهیگیر، زندگی به معنای بودن در کنار دیگران و مهربانی با آن‌هاست.

- اگر هر کس بخواهد مانند تاجر بیندیشد و عمل کند، ماهی‌های جهان نابود می‌شوند.

- هدف زندگی نزد تاجر یک هدف مادی است؛ از نظر او بشر باید در این راه تلاش کند.

۳. طرح برخی باورها و نقش آن‌ها در زندگی

در این قسمت، چند گزاره مهم و اساسی درباره عدالت، مرگ، زیبایی، اختیار، خدا و مانند آن را روی تابلو می‌نویسیم و درباره تأثیر آن‌ها در تصمیم‌گیری‌های خود با دانش‌آموزان گفت‌وگو می‌کنیم. مثلاً
برخی می‌گویند: مرگ دفتر حیات انسان را برای همیشه می‌بندد.

برخی معتقدند: مرگ دفتر این حیات را می‌بندد و دفتر دیگری را می‌گشاید.

برخی باور دارند: هیچ‌کس در جهان ناظر بر کار ما نیست و از آنچه در قلب ما می‌گذرد خبر ندارد.

برخی می‌گویند: هستی یک ناظر حکیم دارد که می‌تواند حق را از باطل به درستی تشخیص دهد. با گفت‌وگو درباره این قبیل جملات و نقش آن‌ها در زندگی، دانش‌آموزان را به جایگاه فهم فلسفی نزدیک‌تر می‌کنیم.

نکته مهم: دانش‌آموزان باید متوجه شوند که:

هیچ انسانی نیست که درباره جهان و انسان و اموری مانند مرگ، اختیار، خدا، خیر و شر و نظایر آن نظر نداشته باشد و متناسب با نظر خود در زندگی عمل نکند. اما در اینجا مردم چهار دسته‌اند:

۱. گروهی از مردم نظرات سطحی درباره این امور دارند، که برخی غلط و برخی درست است و به دنبال آن هم نیستند که این نظرات سطحی را عمیق کنند و ببینند که در این باره درست فکر می‌کنند یا غلط. به همین جهت، در بسیاری از موارد تصمیم‌های متفاوت و گاه متناقض می‌گیرند.

۲. گروهی از مردم تلاش کرده‌اند که به نظرات عمیق و درستی در این موارد برسند و در مجموع هم در این کار موفق شده‌اند. این گروه، معمولاً تصمیمات بهتری در زندگی خود می‌گیرند و بنای استوارتری برای زندگی ساخته‌اند.

۳. گروه سوم کسانی هستند که در مسیر جست‌وجو هستند و هنوز به تصمیم‌گیری نهایی درباره جهان، انسان، خیر و شر، اختیار، مرگ و حیات و مانند آن نرسیده‌اند. این گروه جست‌وجوگرانی صادق هستند و به میزانی که به حقیقت دست می‌یابند، آن را در زندگی به کار می‌بندند و پیش می‌روند.

امیرمؤمنان می‌فرماید: «الناس ثلاثة: فعالم ربانی و متعلم علی سبیل نجاه و همج رعاع یمیلون مع کل ریح ...» مردم سه دسته‌اند: «عالم ربانی» (که به حقیقت رسیده است)، شاگردانی که در مسیر حقیقت‌اند و انسان‌هایی که از خود اراده‌ای ندارند و مانند بشرهایی که باد به هر طرف آن‌ها را

هیچ انسانی نیست که درباره جهان و انسان و اموری مانند مرگ، اختیار، خدا، خیر و شر و نظایر آن نظر نداشته باشد و متناسب با نظر خود در زندگی عمل نکند

خلق السماوات و الارض ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانه
فقتا عذاب النار»^۱.

سؤال دوم، پاسخ روشنی دارد. اما طرح آن برای تأثیرگذاری عاطفی و ایجاد انگیزه در مخاطب ضروری است و خوب است که با ذکر مثال‌ها و داستان‌هایی انگیزه‌جست‌وجوی حقیقت را در دانش‌آموزان تقویت کنیم و نشان دهیم که رنج بزرگ آدمیان در طول تاریخ حیات خود رنج نادانی بوده است.

سؤال سوم نیز پاسخ روشنی دارد، اما بحث دربارهٔ ابعاد آن لازم است و ذکر مثال‌هایی از زندگی خود دانش‌آموزان در برانگیختن آنان به سمت پرسشگری دربارهٔ خود و شیوهٔ زندگی خود بسیار مؤثر است.

باید وجوه تشبیه نادانی به زندان و دانایی به رهایی، برای دانش‌آموزان باز شود.

نادان، محصور در توهّمات خود است.

محدودهٔ دید او بسیار کوچک است. بنابر ضرب‌المثل، تا نوک بینی خود را بیشتر نمی‌بیند. گویا دست‌وپایش بسته است و از انواع حرکت‌هایی که می‌تواند بکند و انواع تصمیم‌هایی که می‌تواند بگیرد، خبر ندارد. به همین جهت حرکتی انجام نمی‌دهد.

آرزوها و اهدافش کوچک و حقیر است.

ابزار دست اطرافیان خود می‌شود و ...

همهٔ این موارد، در انسان خردمند و کسی که درهای حقیقت به رویش گشوده شد برعکس است.

اگر بخواهیم اینجا هم با ادبیات قرآنی سخن بگوییم، قرآن از همین زنجیرهای عادات ناپسند یاد کرده و می‌فرماید:

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَ يَحْرِمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَ يُضَعِّعُهُمْ أَصْرَهُمُ وَ الْإِغْلَالَاتِ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّوْهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ الْوَلُوكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.^۲

(مؤمنان کسانی‌اند که از این فرستاده، پیامبر امی و درس ناخوانده که اهل کتاب او را نزد خود با همین نام و نشان در تورات و انجیل نوشته می‌یابند، پیروی می‌کنند. می‌یابند که آنان را به کار پسندیده فرمان می‌دهد و از کار ناپسند باز می‌دارد و پاکیزه‌ها را برای آنان حلال و پلیده‌ها را برای آنان حرام می‌کند و بار گران‌شان را از دوش‌شان برمی‌دارد و بندها و زنجیرهایی را که بر آنان تحمیل شده از آنان فرو می‌گذارد، پس کسانی که ایمان آورده و او را بزرگ داشته و یاری‌اش کرده‌اند و از قرآن، این کتاب روشنگری که از جانب خدا نازل

بکشاند، می‌روند). (حکمت ۱۳۹ نهج‌البلاغه)

دستهٔ چهارمی هم وجود دارند که در عین درک حقیقت، غرق در باطل شده‌اند. می‌دانند ظلم بد است، اما ظلم می‌کنند؛ می‌دانند خدا هست، اما زیر نگاه او دیگران را فریب می‌دهند و ...

گروه دوم و سوم کسانی هستند که به درجاتی از آزادی در اندیشه رسیده‌اند؛ یعنی بنیان‌های فکری خود را، نه براساس گفتهٔ دیگران و تقلید از آن‌ها، بلکه براساس منطق و استدلالی که دارند بنا نموده‌اند.

۴. انجام فعالیت تفکر

در اینجا، ابتدا سقراط و افلاطون و جایگاه آن‌ها در فلسفه را تا حدودی معرفی می‌کنیم و شخصیت آزاداندیش آن‌ها را توضیح می‌دهیم، سپس گزارشی از تمثیل غار افلاطون بیان می‌کنیم. این گزارش می‌تواند به صورت‌های زیر باشد:

۱. داستان‌وار توسط دبیر گفته شود؛

۲. متن کتاب توسط یک دانش‌آموز که از قبل خود را آماده کرده است خوانده شود؛

۳. اگر فیلم مستندی وجود دارد، آن فیلم دیده شود.

۵. انجام فعالیت بررسی

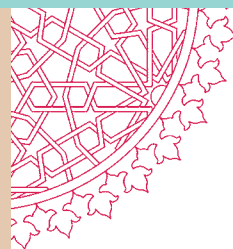
سؤال‌های طرح‌شده در محدودهٔ اهدافی است که در این درس به دنبال آن هستیم.

بنابراین همان‌طور که در پاورقی آمده، نباید همهٔ ابعاد تمثیل غار در اینجا برای دانش‌آموزان باز شود و بیان گردد. سؤال‌هایی که در اینجا طرح شده، به آن بخش از داستان می‌پردازد که با درس مرتبط است.

سؤال اول به استفاده از تفکر و تعقل، به جای تقلید و دنباله‌روی از دیگران، اشاره دارد. انسان‌های عادی دربارهٔ شکل زندگی خود و تصمیم‌گیری‌هایی که می‌کنند، نمی‌اندیشند، بلکه گرفتار زنجیر عادات خود و آداب و رسوم می‌باشند که جامعه، صحیح یا غلط، بر آن‌ها تحمیل کرده است. حوادث جهان و زندگی نیز آنان را به تأمل و تفکر نمی‌کشاند. اما انسان متفکر، هر برگی که از درخت می‌افتد و هر اتفاقی که پیرامون او رخ می‌دهد، برایش موضوعی برای اندیشیدن است.

اگر بخواهیم از ادبیات قرآنی در اینجا استفاده کنیم، قرآن این گروه را «اولوالالباب» (خردمندان) می‌نامد و در یکی از آیات دربارهٔ آنان می‌فرماید: «ان فی خلق السماوات و الارض و اختلاف اللیل و النهار لآیات لاولی‌الباب. الذین یذکرون الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم و یتفکرون فی

ابتدا سقراط و افلاطون و
جایگاه آن‌ها در فلسفه
را تا حدودی معرفی
می‌کنیم و شخصیت
آزاداندیش آن‌ها را
توضیح می‌دهیم، سپس
گزارشی از تمثیل غار
افلاطون بیان می‌کنیم



شده و قرین او و گواه راستگویی اوست، پیروی نموده‌اند، آنان نیکبخت خواهند بود.)

۶. تبیین زندگی بر پایه فهم فلسفی

در این قسمت باید یک بحث تبیینی درباره فواید تفکر فلسفی ارائه شود.

در اینجا برخی سوءفهم‌ها وجود دارد که باید به آن‌ها توجه کرد و در لابه‌لای بحث به آن‌ها پرداخت تا دانش‌آموزان به‌طور آزادانه و مستدل درباره آن‌ها بیندیشند. در میان این سوءفهم‌ها دو مورد از آن‌ها از اهمیت ویژه برخوردار است و باید برای آن‌ها پاسخ مناسب آماده کرد:

۱. اگر کسی در مسیر فهم فلسفی دچار یک فلسفه منحرف شود، آیا باز هم تفکر فلسفی ارزشمند است؟

۲. اگر فهم فلسفی او با اعتقادات دینی او در تعارض بود چه باید کرد؟ آیا باید جانب دین را گرفت یا جانب فلسفه را؟

برای اینکه سوءتفاهم‌ها برطرف شود، باید به نکات زیر توجه کرد:

الف. بنابر برخی دیدگاه‌ها درباره فلسفه، اصولاً فلسفه منحرف‌کننده است؛ که البته ما به‌طور کلی با این دیدگاه مخالف هستیم. همچنین بنابر برخی دیدگاه‌ها، هیچ مکتب فلسفی مطابق با واقع نداریم، بلکه به‌طور نسبی همه مکاتب فلسفی می‌توانند حق باشند. با این دیدگاه نیز ما مخالفیم.

ب. همان‌طور که می‌گوییم راه نجات انسان اعتقاد به دین الهی است و این دین را باید با تحقیق و جست‌وجو به‌دست آورد، می‌گوییم درباره مسائل بنیادی زندگی (جهان و انسان) باید به فهم درست فلسفی رسید و همان‌طور که در مسیر رسیدن به دین درست ممکن است انسان دچار اشتباه شود، در مسیر به دیدگاه فلسفی درست هم امکان اشتباه هست. اما امکان اشتباه در مسیر رسیدن به دین حق یا فلسفه حق سبب نمی‌شود که انسان از جست‌وجو و طلب بازماند و دست به اقدامی نزند.

ج. از آنجا که امکان رسیدن به حقیقت (چه در مورد دین و چه در مورد طبیعت و چه در مورد مسائل بنیادین فلسفی) در انسان وجود دارد، باید از این امکان استفاده کرد و هر کس که صادقانه در این مسیر گام بردارد، غالباً به حقیقت خواهد رسید. علاوه بر این، اگر کسی خالصانه در این مسیر گام بردارد، اما به حقیقت نرسد، حتماً برتر از کسی است که اقدام نکرده و فکر خود را به کار نینداخته است.

د. اگر میان اندیشه‌های فلسفی یک شخص و آموزه‌های

دینی وی اختلافی مشاهده شود، برای رفع این اختلاف و رسیدن به حقیقت؛ در دانش‌هایی مانند منطق و علم اصول و علم کلام راه‌حل‌های استدلالی و منطقی وجود دارد که باید از آن‌ها استفاده شود.^۲

در این درس برای «تفکر فلسفی» سه ثمره ذکر شده است:

۱. دوری از مغالطات

۲. استقلال در اندیشه

۳. رهایی از عادات غیرمنطقی

که باید برای هر کدام توضیحاتی داد و با دانش‌آموزان درباره آن‌ها گفت‌وگو کرد.

۷. انجام فعالیت بررسی

در این بررسی، یکی از دیدگاه‌های رایج غلط نسبت به فلسفه مطرح شده است تا ذهن دانش‌آموزان درباره آن روشن شود. این دیدگاه مبتنی بر یک مغالطه است و آن، سرایت دادن یک حکم جزئی به کل است. از اینکه گفته می‌شود برخی فیلسوفان کاری به زندگی اجتماعی اطراف خود نداشته‌اند، نمی‌توان نتیجه گرفت که اولاً همه فیلسوفان این‌گونه بوده‌اند و ثانیاً نمی‌توان گفت که این گوشه‌گیری مربوط به فلسفه آن‌ها بوده است.

برای حل این مغالطه، علاوه بر استدلال منطقی، بهتر است از شواهد و نمونه‌ها هم استفاده شود. زندگی پرماجرای فیلسوفانی مانند سقراط، افلاطون، ارسطو، ابن سینا، سهروردی، ملاصدرا، امام خمینی (ره) و شهید مطهری می‌تواند نشان‌دهنده غلط بودن آن نتیجه‌گیری کلی باشد.

۸. انجام فعالیت تفکر در اندیشه‌ها

کسی که تفکر فلسفی دارد به‌طور طبیعی به مرحله‌ای از استقلال در اندیشه می‌رسد؛ یعنی نظرش تابع نظر دیگران نیست، نه اینکه خودرأی باشد و به سخن دیگران اهمیت ندهد و سخن خوب آن‌ها را نپذیرد؛ بلکه حقیقت را با دلیل می‌پذیرد؛ یعنی بدون دلیل تابع نظر دیگری نمی‌شود و چون نظر خود را با دلیل به‌دست آورده است، از آن نظر کوتاه نمی‌آید.

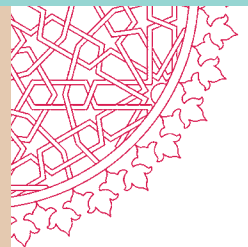
همین امر سبب می‌شود این‌گونه افراد به نکات عمیق و بدیعی در زندگی فکری خود دست یابند. این نکات نو و بدیع وقتی در قالب جملات ارائه می‌شوند، توجه خوانندگان را جلب می‌کند.

به برخی از این قبیل جملات توجه کنید!

جمله اول: تولد و مرگ در اختیار ما نیست؛ اما فاصله بین

اگر فهم فلسفی او با اعتقادات دینی او در تعارض بود چه باید کرد؟ آیا باید جانب دین را گرفت یا جانب فلسفه را؟

مفهوم «حیرت» از مفاهیمی است که از ابتدای تاریخ فلسفه با آن همراه بوده است. افلاطون و ارسطو و نیز ملاصدرا به این مفهوم توجه کرده‌اند. در تمثیل‌هایی نیز که این بزرگان برای فلسفه استفاده کرده‌اند، مفهوم حیرت آمده است



آن دو را ما تکمیل می‌کنیم.
نکات کلیدی این جمله:

۱. اختیار انسان مطلق نیست و در محدوده خاصی است.

۲. تصمیم‌گیری ما پرکننده حیات ما از تولد تا مرگ است. البته، مرگ تا حدودی در اختیار ماست. رفتار ما برای سلامتی جسم و روح در افزایش عمر مؤثر است. اما بالاخره حوادث فراوانی در مسیر زندگی هست که می‌توانند سبب یک مرگ ناگهانی شوند.

جمله دوم: هیچ کس نمی‌تواند به عقب برگردد و از نو شروع کند، اما همه کس می‌توانند از حالا شروع کنند.

نکات کلیدی این جمله:

۱. گذشته انسان تکرارپذیر نیست. عبور از کودکی و رسیدن به نوجوانی اجباری است و وقتی نوجوانی آمد، دیگر کودکی تکرار نمی‌شود. زمان در گذر است.

۲. انسان اختیار گذشته را ندارد، اختیار برای تصمیم‌های جدید است.

۳. همواره توانایی تغییر وجود دارد.

سعدی از عدم تکرار گذشته یک پیام اخلاقی ارائه می‌دهد:

مرد خردمند هنرپیشه را

عمر دو بایست در این روزگار

تا به یکی تجربه آموختن

با دگری تجربه بردن به کار

جمله سوم: پرواز را بیاموز، نه برای اینکه از زمین جدا باشی، برای آنکه به اندازه فاصله زمین تا آسمان گشوده شوی.

نکات کلیدی این جمله:

۱. جدا شدن از جایی و آمدن به جای دیگر به معنای از دست دادن جای اولی است.

۲. کمال آن است که در عین حفظ امکانات قبلی امکانات جدید هم کسب شود.

۳. آدمی باید همه مراتب وجود را با هم داشته باشد.

۴. تواضع و بودن با دیگران ثمره علم حقیقی است.

جمله چهارم: در مقابل مشکلات خم به ابرو نیاور! کارگردان، همیشه سخت‌ترین نقش را به بهترین بازیگر می‌دهد.

نکات کلیدی این جمله

۱. جهان‌مدیری حکیم دارد که هیچ حقی را ضایع نمی‌کند.

۲. زندگی با مشکل و سختی همراه است و رشد و کمال با

رفتن در دل سختی‌ها به دست می‌آید.

۳. مشکلات بزرگ برای کسانی است که همت بزرگ دارند.

۹. حیرت فلسفی

مفهوم «حیرت» از مفاهیمی است که از ابتدای تاریخ فلسفه با آن همراه بوده است. افلاطون و ارسطو و نیز ملاصدرا به این مفهوم توجه کرده‌اند. در تمثیل‌هایی نیز که این بزرگان برای فلسفه استفاده کرده‌اند، مفهوم حیرت آمده است.

ارسطو می‌گوید: «اعجاب و حیرت است که نخستین دانشمندان و همچنین مردم امروز را به بحث‌های فلسفی کشانیده است.»^۴

در تبیین حیرت فلسفی به نکات زیر توجه کنیم:

۱. ابتدا باید حیرت فلسفی را از حیرت به معنای سردرگمی جدا کنیم و این کار با ذکر مثال امکان‌پذیر است. ارسطو، حیرت را در کنار اعجاب آورده و این همراهی می‌تواند دانش‌آموز را به مفهوم حیرت مورد نظر بکشاند. مثالی که می‌تواند ذهن را به حیرت به معنای سردرگمی دور کند و به حیرت همراه با اعجاب نزدیک کند، کارهای خارق‌العاده‌ای است که برخی انسان‌ها انجام می‌دهند: حرکت روی طناب میان دو بلندی مرتفع، ساخت یک اتومبیل فوق‌العاده، رزم یک پهلوان شجاع در میدان رزم و نظایر آن‌ها.

۲. حیرت به معنای سرگردانی و سردرگمی یک نقص است. اما حیرت فلسفی یک امتیاز است و به معنای قدم گذاشتن در تفکر عمیق می‌باشد.

کانت می‌گوید «دو چیز مرا به اعجاب و شگفتی وا می‌دارد: آسمان پرستاره‌ای که بالای سر ماست و وجدانی که در درون ماست.» کانت در برابر این دو امر بزرگ و عظیم به حیرت و شگفتی رسیده است.

۳. داستانی که در حاشیه این درس و در قسمت «بیشتر بدانیم» آمده، یک نمونه از رسیدن ناگهانی به حیرت و شگفتی است.

نقطه عطف این داستان کوتاه، سؤال رمزگونه امام هفتم (ع) است که اصطلاح «بنده» و «آزاد» را به گونه‌ای به کار برد که خدمتکار معنای عادی و روزمره آن‌ها را در نظر گرفت. اما صاحب‌خانه، بشر، متوجه معنای عمیق و فلسفی آن‌ها شد: آزادی در نظام هستی یا بندگی؟ این سؤال او را به حیرت واداشت و دید که او خود را تاکنون در این نظام هستی آزاد می‌پنداشته است و لذا تصمیم گرفت از آن به بعد خود را مطیع جریان حاکم بر هستی کند.

۱۰. انجام فعالیت پژوهش

این فعالیت، یک فعالیت اختیاری است و زمینه‌ای برای

مطالعه زندگی برخی از شخصیت‌های تأثیرگذار است. سنت آگوستین از جمله فیلسوفانی است که بر اثر یک تحول عمیق درونی به فلسفه روی آورد. کتاب مشهور او «اعترافات» نام دارد که شرح وقایع زندگی او براساس این تحول است.

۱۱. انجام فعالیت «تأمل»

در این فعالیت، دانش‌آموزان روی چند بیت که دارای نکات قابل‌توجهی هستند تفکر و تأمل می‌کنند تا بیشتر با مفاهیم عمیقی که در فلسفه و عرفان مطرح است آشنا شوند. در حقیقت، این قبیل فعالیت‌ها، تمرین‌های ذهنی هستند که به ورزیدگی ذهن برای تفکر در مفاهیم برتر کمک می‌کند.

بیت اول:

من به خود نامدم اینجا که به خود باز روم

آنکه آورده مرا، باز برد تا وطنم

نکات قابل توجه در این بیت:

۱. محدود بودن قدرت اختیار انسان
 ۲. فوق طبیعی بودن حقیقت وجود انسان
 ۳. بازگشت انسان به جایگاه حقیقی خود (وطن)
- بیت دوم:

این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود

هر که فکرت نکند نقش بود بر دیوار

نکات قابل توجه در این بیت:

۱. تفکر در آفاق و انفس
 ۲. شگفتی‌های جهان هستی
 ۳. مشابهت انسان غیرمتفکر با جمادات
- بیت سوم:

عالم ظهور جلوه یار است و جاهلان

در جست‌وجوی یار به عالم دویده‌اند

نکات قابل توجه:

۱. نشانه بودن جهان برای شناخت خداوند
۲. جلوه خدا و محل ظهور خدا بودن هستی
۳. بیراهه رفتن گروهی از آدمیان و نرسیدن آن‌ها به حقیقت

بیت چهارم:

از کجا آمده‌ام؟ آمدنم بهر چه بود؟

به کجا می‌روم آخر؟ نمایم وطنم؟

نکات قبل توجه:

۱. طرح سه سؤال اساسی: از کجا؟ به سوی کجا؟ هدف

خلقت؟

۲. وطن حقیقی انسان در جهانی برتر

تمرین ب یک جست‌وجو در کتاب‌های درسی است. شایسته است این تمرین جدی گرفته شود و دانش‌آموزان با مراجعه به کتاب ادبیات خود، اشعاری را که برای آن‌ها جالب‌تر بوده، برای دوستان خود در کلاس بخوانند.

۱۲. فعالیت «به کار ببندیم»

در این فعالیت سه سؤال طرح شده است.

سؤال اول دربارهٔ زندان انسان از دیدگاه افلاطون است.

در تمثیل غار، افلاطون انسان معمولی را انسانی تصور می‌کند که در غاری زندانی است و توانایی عبور از وضع موجود را ندارد. او انسانی است که به همین مشاهدات محسوس قناعت می‌کند و همین دنیا و عالم محسوس را حقیقت هستی تلقی می‌نماید و چشمش به روی مراتب دیگر عالم باز نشده است.

سؤال دوم، سؤال از راه‌هایی از این زندان است.

راه‌هایی از نظر وی در آمدن از سکون، بلند شدن از جای خود، تحمل رنج اولیه عبور و رسیدن به حقیقت است. سؤال سوم، مقایسه‌ای میان انسان رها شده از غار و افراد محبوس در زندان است.

مشکل بزرگ انسان‌های متفکر، نامأنوس بودن سخنان آن‌ها برای آدم‌های معمولی است. انسان‌های عادی به وضع موجود خود عادت کرده‌اند و هر کس بخواهد این عادت را به هم بریزد برای آنان سخت و دردآور است.

آدم‌های معمولی چون اهل تفکر نیستند همین وضع موجود را بیشتر می‌پسندند و از تغییر و تحول بیزارند. البته نکات فراوان دیگری می‌توان در پاسخ این سه سؤال مطرح کرد که نتیجه تفکر در تمثیل غار است.

پی‌نوشت‌ها

۱. سورة آل عمران، آیات ۱۹ و ۱۹۱.
۲. سورة اعراف، آیه ۱۵۷.
۳. برای کسب اطلاعات بیشتر به کتاب‌های «منزلت عقل در هندسه معرفت دینی» از آیت‌الله جوادی، «کلام جدید با رویکرد اسلامی» از عبدالحسین خسروپناه، «معنا، امکان و راهکارهای تحقق علم دینی» از دکتر سوزنچی، «رابطه علم و دین» از آیت‌الله حسن‌زاده، «فلسفه الهی از منظر امام رضا(ع)» از آیت‌الله جوادی و «علم و دین» از ایان باربور مراجعه کنید.
۴. متافیزیک، ارسطو، ترجمه شرف‌الدین خراسانی، نشر گفتار.

مشکل بزرگ انسان‌های

متفکر، نامأنوس بودن

سخنان آن‌ها برای

آدم‌های معمولی است.

انسان‌های عادی به

وضع موجود خود عادت

کرده‌اند و هر کس

بخواهد این عادت را

به هم بریزد برای آنان

سخت و دردآور است



السلام عليك يا ابا عبد الله

